

صلح، دوستی و آزادی

جنگ اجتناب ناپذیر نیست



نویسنده و ویراستار: تام جی. پالمر

مترجم: محمد میلاد سکندری



د افغانستان د اقتصادي او حقوقي مطالعاتو موسسه
موسسه مطالعات اقتصادي و حقوقي افغانستان
Afghanistan Economic & Legal Studies Organization

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

با همکاری استیون پنکر، استاد دانشگاه هاروارد و همچنان نویسنده پرفروش ترین کتاب
ها، رادلی بارکو از نشریه واشنگتن پست و دیگر نویسندگان...

صلح، دوستی و آزادی

جنگ اجتناب ناپذیر نیست

نویسنده و ویراستار: تام جی. پالمر
مترجم: محمد میلاد سکندری



د افغانستان د اقتصادي او حقوقي مطالعاتو موسسه
موسسه مطالعات اقتصادي و حقوقي افغانستان
Afghanistan Economic & Legal Studies Organization

طبع و نشر شده توسط شبکه دانشجویان برای آزادی و شبکه اطلس

حق طبع و نشر ©: تام جی. پالمر - ۲۰۱۴
شبکه اطلس و شبکه دانشجویان برای آزادی

ویراستار این کتاب بخاطر همکاری و زحمات نویسندگان و صاحبان امتیاز چاپ و نشر سپاسگزار است، همچنان از همه اعضای فعال شبکه اطلس و شبکه دانشجویان برای آزادی نیز سپاسگزاری می کند. تعهد آنان برای آزادی و صلح در هر قاره ای از جهان، خدمت بزرگ برای همه کسانی به شمار میرود که در معرض تهدید خشونت سازمان یافته قرار دارند و همچنان برای من نیز الهام آور می باشد. برای معلومات و یا پیشنهادات میتوانید به آدرس های ذیل بنویسید:

چاپ نخست در سال ۲۰۱۴ میلادی در ایالات متحده آمریکا

Students For Liberty, 1101 17th St. NW, Suite 810, Washington, DC 20036.

The Atlas Network, Two Liberty Center, 4075 Wilson Boulevard, Suite 310. Arlington, VA 22203.

Jameson Books, Inc., 722 Columbus Street, PO Box 738, Ottawa, IL 61350
800-426-1357 for book orders.

ISBN: 978-0-89803-176-8



شناسنامه کتاب:

نام کتاب: صلح، دوستی و آزادی
نویسنده و ویراستار: تام جی. پالمر
مترجم: محمد میلاد سکندری
إهتمام: محمد خالد رامزی
ناشر: موسسه مطالعات اقتصادی و حقوقی افغانستان (AELSO)
چاپ: مطبعه صنعتی چهاردهی
تیراژ: ۱۰۰۰ جلد
چاپ اول: میزان ۱۳۹۷ - October 2018
شماره تماس: +۹۳۷۰۰۲۵۳۲۱۶
پُست برقی: aelso@AELSO.org
صفحه انترنتی: www.AELSO.org

© حق چاپ و تمامی حقوق این کتاب در افغانستان به اجازه شبکه اطلس به موسسه مطالعات اقتصادی و حقوقی افغانستان (AELSO) تعلق دارد.

✚ "آنهايي که طرفدار صلح هستند بايد پرسش هاي بسيار سخت را پيرسند که چه نوع نهادها و تجربه ها ترويج کننده صلح هستند؛ به همين ترتيب، آنها بايد بيشتر افراد تشويق به اين نمايند که خشونت به ندرت اهداف بلند را که طرفداران جنگ ادعاي آن ارزش ها را ميکنند، بدست آورده ميتواند. اين کتاب يک آغاز بسيار خوب از دو جهت ميباشد، اول اينکه تشريح مينمايد احساسات صلح قابل ستايش است، اما بدون شواهد و استدلال دقيق اين همه فقط يک احساس بيش نمي باشد."

جيفيري ميران

نويسنده "جنايات جنگي مواد مخدر": نتايج منع قرارداد و آزادسازي، از A
الى Z.

دانشکده اقتصاد، دانشگاه هاروارد

✚ "دروغ ديرينه- که کشته شدن براي کشور تان شيرين و شايسته است- در اينجا با پاسخ قاطع مواجه ميشود. اين شيرين و شايسته نيست که اطفال را در عراق بمبارد مان کرد، نه هم مردن در بمب کنار جاده که توسط پدران آنها گذاشته شده است، نه هم طرفداري از جنگ به عنوان پاکسازي، آورنده خوشبختي و يا هم خود را تقويت نمودن. افراد ضد آزادي يا ليبراليسم از "جوزف دي مستري" الي "ديويد بروکس" که در خصوص اين موارد استدلال مي نمايند، در اينجا به عنوان جنگ طلبان آشکار ميشوند. نويسندگي و ويراستاري عالي تام پالمريک صفحه جديد و قريب الوقوع را براي آهنگران، ماهي گيران و ديگر بازيگران در تبادل صلح ايجاد ميکند؛ بدون کدام طرح پيش نويس و يا هم جاري نمودن خون از ريه هاي فاسد و خراب.

ديارديري مککلوسکي

نويسنده وقار بورژوازي

استاد برجسته اقتصاد، تاريخ، انگليسي و ارتباطات، دانشگاه اليويس
شيکاگو

استاد تاريخ اقتصاد در دانشگاه گوتنبرگ، سويدن

✚ "اين يک کتاب بسيار مهم است که به گونه موفقانه آرزوي صلح را با مفکوره هاي بسيار عملي و زميني يکجا ميسازد تا چگونه صلح را بدست آورده و از آن حفاظت نماييم. صلح، دوستي و آزادي بايد توسط همه کساني که در آرزوي کاهش جنگ هستند، بدون درنظر داشت مفکوره سياسي، مورد مطالعه قرار بگيرد."

ديويد بوز

نويسنده "ذهن آزاديخواه"

معاون رياست اجرايي انستيتوت کاتو

✚ "آدم اسمیت، فیلسوف و پدر علم اقتصاد مینویسد که برای رونق و توسعه یک جامعه سه شرط بیشتر اساسی است: صلح، مالیات آسان و همچنان مدیریت همدیگر پذیر بر اساس عدالت. کتاب "صلح، دوستی و آزادی" مجموعه ای از مقالات جالب و عالی می باشد که نشان میدهد چرا صلح عنصر نخست و غیر قابل اجتناب این گفته ها است، و چگونه نبود آن مالیات را افزایش داده و عدالت را تهدید می نماید. نویسنده این کتاب با منطق متقاعد کننده و بر اساس شواهد استدلال میکند که یک دولت متخاصم و یا جنگجو هرگز نمیتواند یک دولت آزاد بماند."

لورانس اچ. وایت
نویسنده، "بر خورد مفکوره های اقتصاد"
عضو دانشکده اقتصاد، دانشگاه جورج میسون

✚ "صلح، دوستی و آزادی" اندوخته های متخصصین اقتصادی، علوم سیاسی، تاریخ، فلسفه، روانشناسی و دیگر بخش های را جمع آوری کرده است که پدیده مغلق "صلح" و "جنگ" را تشریح نماید. تام پالمر به حیث یک ویراستار و نویسنده، یک کتابی را تولید نموده است که واقعاً بی نظیر و موفق است. دقیق بودن و واضح نوشته شدن این کتاب شایستگی این را دارد که توسط مخاطبین زیادی مورد مطالعه قرار بگیرد. اگر درس های این کتاب در قرن گذشته فهمیده میشد، جهان از اینقدر خشونت، خونریزی، رنج کشیدن و بدبختی در هراس می بود.

پاسکال سالن
نویسنده، لیبرالیسم
دانشکده اقتصاد، دانشگاه پاریس-داوفین

✚ چارلس تیلی، جامعه شناس مشهور میگوید که "جنگ دولت ها را و دولت ها جنگ را بوجود می آورند." این جمله کوچک نشان دهنده عقلانیت همه حرف ها میباشد و این که چرا یک شخص آزادی دوست، به جز از حالت دفاع خودی، باید با استفاده قوه زور و مخرب دولت ها مخالفت کند.

پیتر کورلد کلیتگارد
دانشکده علوم سیاسی
دانشگاه کوپن هاگن

فهرست مطالب

دیدگاه ناشر	أ
مقدمه	ت
۱ صلح یک انتخاب است	۱
جنگ خشونت سازمان یافته بشر است	۲
چه زمانی، اگر گاهی امکان پذیر باشد، جنگ قابل توجیه است؟	۴
جنگ، سلامتی دولت است	۷
چه کسی پاسخگو است؟	۱۰
آزادی و صلح	۱۲
۲ کاهش جنگ و مفاهیم طبیعت بشری	۱۳
چهار استدلال برای اینکه چرا کاهش جنگ سازگار با مفهوم واقع گرایانه طبیعت انسان است	۱۵
جمع بندی	۲۱
منابع	۲۲
۳ اقتصاد صلح: چگونه همسایگان ثروتمندتر میتوانند یک خبر خوب باشد	۲۵
برندگان و بازندگان	۲۵
یک جهان تولید کننده های- مصرف کننده	۲۷
"قانون سه" و منافع متقابل	۲۸
قانون سه در سطح بین الملل بکار برده شده است	۲۹
موانع تجارتي ("حمایت گرایی") به عنوان بازی های با حاصل جمع منفی	۳۱
صلح برای رفاه	۳۲
۴ مصاحبه با یک تاجر در ارتباط با صلح "کریس روفر"	۳۵
۵ صلح به میان آمده از تجارت آزاد	۴۵
تحول	۴۶
تردید کردن بالای توماس	۴۸
علل صلح	۴۹
"دست نامرئی" صلح	۵۳
۶ اقتصاد سیاسی امپراطوری ها و جنگ	۵۷
خبر خوش: خشونت در حال کاهش یافتن است	۵۸
آیا تمدن ها و کشور ها باید "برخورد" نمایند؟	۵۹
آیا امپریالیسم مرکانتلیستی یک پیشنهاد موفق است؟	۶۱
درباره "جنگ برای نفت (و دیگر منابع) چه؟	۶۶

استدلال های نادرست اقتصادی و روابط بین الملل	۶۸
زمانیکه کالاهای نتوانند از مرزها عبور کنند، نظامیان عبور خواهند کرد	۶۹
یک پیش درونی باستانی	۷۱
تصمیم گیرنده کیست؟	۷۱
۷ روشنفکری آمریکا در رابطه با احتیاط کاری با جنگ	۷۵
۸ اهمیت کاهش در جنگ به عنوان ابزار سیاسی در عصر معاصر	۸۳
ظهور و افول جنگ های ابر قدرت ها	۸۴
جنگ های معاصر	۸۵
جنگ های پیشگیرانه/ ضد گسترش سلاح های هسته ای	۸۵
مبارزه با دومینو/ جنگ برای نفوذ و اعتبار	۸۶
مداخله های بشردوستانه	۸۷
نتیجه گیری	۸۸
۹ نظامی سازی پولیس	۹۱
۲۰ فلسفه صلح و یا فلسفه منازعه	۹۵
فلسفه همکاری	۹۸
فلسفه منازعه	۱۰۰
تمایز دوست-دشمن	۱۰۵
ایده های سال های ۱۹۱۴	۱۰۹
جنگ ها اجتناب ناپذیر نیستند	۱۱۲
۱۱ هنر جنگ	۱۱۵
۱۲ نیایش جنگ	۱۲۱
۱۳ شیرین است افتخار آمیز DULCE ET DECORUM EST	۱۲۵
۱۴ حکایت پیرمرد و جوان	۱۲۹
۱۵ صلح با شما آغاز می شود	۱۳۱
آمोختن	۱۳۲
تقویت کردن	۱۳۳
سازماندهی کردن	۱۳۴
تغییر را ایجاد کنید: صلح را انتخاب کنید	۱۳۶
درباره نویسنده و ویراستار	۱۳۷
یادداشت ها	۱۳۹

دیدگاه ناشر

موسسه مطالعات اقتصادی و حقوقی افغانستان (AELSO) یک موسسه غیر دولتی، غیر انتفاعی، غیر سیاسی و غیر وابسته است که توسط جمعی از متخصصین افغانی و دانشمندان شناخته شده بین المللی علوم حقوقی و اقتصادی در دسامبر سال ۲۰۰۹ میلادی رسماً ایجاد گردیده است.

موسسه (AELSO) از بدو ایجاد خود الی اکنون منحیث یکی از نهاد های پیشتاز اکادمیک و روشنفکری توانسته است با راه اندازی برنامه های مختلف علمی، چاپ و نشر کتب، تولید برنامه های علمی رادیویی و تحقیقات پیرامون معرفی علمی ارزش های جامعه باز، چون حقوق بشر، حاکمیت قانون، اقتصاد بازار، حکومت داری خوب، ترویج فرهنگ صلح و همدیگر پذیری، مبارزه با افراطیت و سایر مباحث علمی که میتواند اندیشه های شهروندان افغانستان را به طرف جهانی شدن و درک خوبتر از ارزش های جامعه باز در چوکات دین مقدس اسلام داشته باشد فعالیت های قابل ملاحظه یی را انجام داده است.

به سلسله ترجمه و نشر کتب و مقالات علمی پیرامون معرفی علمی ارزش های جامعه باز و زیر ساختار های حقوقی و اسلامی آن در افغانستان؛ اینک کتاب حاضر را که تحت عنوان "صلح، دوستی و آزادی" می باشد و توسط دوکتور تام جی. پالمر که یکی از دانشمندان برجسته و مدافع واقعی ارزش های جامعه باز در سطح جهان به شمار می روند و موسسه (AELSO) نیز افتخار دارد که آقای پالمر را در جمع یکی از اعضای موسس و بوردرهبری خود دارد، و در همکاری با جمعی از سایر دانشمندان برجسته تحقیق و تحریر شده است؛ را به زبان دری ترجمه نموده و برای ارتقای سطح علمی شهروندان افغانستان خصوصاً آنانیکه بیشتر می خواهند بر علیه جنگ بی ایستند و برای آوردن صلح سرتاسری فعالیت نمایند و صدا بلند کنند چاپ و نشر می نمایم.

کتاب صلح، دوستی و آزادی در کشور های مختلف دنیا ترجمه و نشر گردیده است و مقالات این کتاب خصوصاً در افغانستان برای ما کمک می کند تا رابطه عمیق میان آزادی و صلح را درک نمایم و بر علیه جنگ و عواقب ناگوار آن راه حل های منطقی و علمی را بدانیم و بر علیه جنگ با شیوه های منطقی بی ایستیم.

تمامی مقالات این کتاب براساس رشته های اقتصاد، علوم سیاسی، تاریخ، حقوق، جامعه شناسی، روانشناسی، فلسفه و اخلاق و همچنان شعر و ادبیات تحریر شده است که میتواند نقش موثری را برای ما در درک بیشتر و خوبتر از مفاهیم جنگ، صلح و آزادی داشته باشد.

ترجمه و نشر این کتاب در شرایط فعلی افغانستان کاری است نهایت مفید و ارزنده، چون افغانستان در جمله کشور های پسا منازعه است و این کتاب می تواند برای شهروندان

کشور گامی باشد تا خوبتر درک نمایند که چگونه در مقابل گروه های افراطی بی ایستند، برای ترویج صلح و ارزش های آزادی با چه شیوه ای فعالیت نمایند و چگونه مانع جنگ ها و منازعات مسلحانه و غیر مسلحانه توسط تجارت و معاملات آزاد تجارتي شوند.

در حقیقت این کتاب می تواند در افغانستان یک نقش ارزنده و موثری را در آوردن تغییر مثبت و ایجاد یک صلح سرتاسری بجای جنگ داشته باشد و من مطمئن هستم که هر مستفید شونده و خواننده این کتاب به نوبه خود در آینده می تواند یک فعال صلح و آزادی باشد و با در نظر داشت تحقیقات علمی و راهنمایی های که در این کتاب انجام شده است حتی می تواند یک فعال صلح و آزادی در سطح جهان باشد.

ما به این باور هستیم که ترجمه و نشر چنین کتب علمی و سایر ارزش های مدرن جوامع بشری چون حقوق بشر، حاکمیت قانون، حکومت داری خوب، صلح و همدیگر پذیری و دیگر ارزش های جامعه باز در ارتقای دانش اختصاصی و عمومی علاقمندان مطالعه نقش مهمی را برای گذار به سوی یک جامعه مرفه ایفا مینماید.

از اینکه قرار است این کتاب نه تنها برای افغانستان بلکه برای تمامی جوامع فارسی زبان چاپ و نشر گردد و ویرایش آن سعی شده است تا از واژه های ساده زبان دری استفاده شود و امیدواریم به همکاری خوانندگان گرامی در چاپ های بعدی آن نقیصه های که اگر موجود باشد را رفع نماییم.

جا دارد از تمامی همکاران ام در موسسه مطالعات اقتصادی و حقوقی افغانستان و همچنان از کمک و همکاری های مستدام شبکه اطلس و شبکهء برای یک جامعه باز که در ترجمه و چاپ این کتاب ما را همکاری نمودند، اظهار سپاس و قدردانی نماییم.

با استعانت از ذات حق؛ موسسه مطالعات اقتصادی و حقوقی افغانستان (AELSO) مصمم است تا سلسله ترجمه، چاپ و نشر کتب و نشرات علمی خود را به زبان های ملی افغانستان ادامه بدهد و نقش خود را در ارتقای دانش علمی هموطنان و فارسی زبانان در سطح جهان ایفا نماید.

به امید یک افغانستان مستقل، آباد، شکوفا، مرفعی و عاری از هر نوع تبعیض و خشونت.

و من الله التوفیق

محمد خالد رامزی

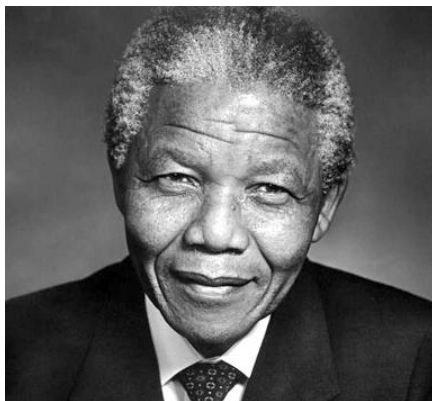
رئیس اجرائیه موسسه (AELSO)

۲۷ میزان ۱۳۹۷ هـ ش - ۱۷ اکتوبر ۲۰۱۸ میلادی

کابل، افغانستان

مقدمه

"مردم باید نفرت کردن را بیاموزند، و اگر آنان میتوانند نفرت کردن را بیاموزند، به آنان دوست داشتن را نیز میتوانیم بیاموزانیم، چونکه دوستی بیشتر بگونه طبیعی وارد قلب انسان ها میشود نسبت به حالت برعکس آن"
- نیلسون ماندیلا



جنگ به مردم نفرت کردن را می آموزاند. نفرت کردن از دشمنان. نفرت کردن از همسایگان. نفرت کردن از کسانی که متفاوت هستند. صلح به مردم اجازه میدهد تا دوست بدارند. تا دشمنان را به دوستان خویش مبدل سازند. تا جنگ و منازعه را جاگزین همکاری نمایند. تا نفرت را جاگزین دوستی و رفاقت نمایند.

چه چیزی صلح را ترویج میکند؟ شواهد نشان میدهند که: آزادی. چه چیزی آزادی را تضعیف میکند؟ شواهد همچنان نشان میدهند که: جنگ.

مقالات موجود در این کتاب ارائه کننده شواهد و استدلال ها در خصوص صلح میباشند. نویسندگان، صلح را نه صرفاً به عنوان یک ایده اخلاقی و یا هم هدف مطلوب تقویت میکنند، بلکه آنرا یک هدف فوق العاده عملی میدانند. اکثراً فعالان حوزه صلح به این فکر بوده اند که کافی است برای صلح آواز بلند نموده و جنگ را محکوم کرد، بدون درنظرداشت این که چگونه نهاد های ترویج کننده صلح بوده و دلسرد کننده جنگ میباشند و همچنان بدون انجام تحقیق در باره شرایط اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و روانشناسی برای صلح. آنان شاید درباره چگونگی جنگ مخالفت ابراز نمایند، بدون درنظرداشت اینکه علت جنگ ها چیست و اینکه به این علت ها رسیدگی صورت بگیرد. صلح یک رویای غیرعملی نیست و نه هم چیزی است که برای رسیدن به آن باید رفاه، پیشرفت و یا هم آزادی را قربانی کرد. در حقیقت صلح، آزادی، رفاه و پیشرفت پهلوی هم به پیش میروند.

مقالات این کتاب بخاطر ایجاد تجدید نظر در اذهان میباشند. این مقالات با درنظرداشت تاریخ روشن، حقایق اقتصادی، روانشناسی تجربی، علوم سیاسی، منطق سختگیرانه و همچنان هنر و زیبا شناسی تخیلی تحریر یافته است. اگر قرار باشد که قلب ها در نیابت با صلح با هم پیوند بخورد، باید از طریق ذهن پیوند داده شوند.

نویسندگان در کتاب "صلح، دوستی و آزادی" بر اساس نظم و ترتیب رشته های روانشناسی، اقتصاد، علوم سیاسی، تاریخ، حقوق، جامعه شناسی، فلسفه اخلاقی و همچنان شعر، ادبیات و زیبا شناسی برگزیده شده اند. این همه، نقش مهم را در فهم بهتر از جنگ و صلح به ما کمک میکند. هر مقاله ای از این کتاب برای مطالعه سودمند است. این مقالات را با هر گونه نظمی که بخواهیم مورد مطالعه قرار داده میتوانیم. بسیاری از مقالات عملی بوده و بسیاری آنها نوشته های جدی میباشد که ضرورت به پانویس و منابع ندارند. درکل هدف این است که مسائل مهم را در دسترس بخش بزرگی از خوانندگان با ارائه استدلال ها و شواهد قرار دهیم تا توانسته باشیم ارتباط عمیق میان آزادی و صلح را نشان بدهیم. (در نوشته ها نسبت به دوستی به شکل عادی، تمرکز بالای صلح و آزادی صورت گرفته است؛ صلح و آزادی چیزی هایی هستند که برای آن افراد می تواند به شکل سازمان یافته تلاش کند، درحالیکه دوستی چیزی است که هر انسان در قلب خود میتواند آنرا بگونه خودی بدست آورد. در نتیجه، تمرکز بیشتر مقالات بالای نهاد ها و ایدیولوژی های جنگ و صلح میباشد، با این امید که صلح انتخاب گردد، نفرت کاهش یافته و دوستی امکان پذیر گردد).

کتاب "صلح، دوستی و آزادی: با همکاری شبکه اطلس و شبکه دانشجویان برای آزادی به نشر رسیده است. هردو سازمان ها در حوزه های کاری شان جهانی بوده و در هر قاره ای از جهان همکاران و برنامه هایی دارند. آنها به نهاد های دولتی وابسته نیستند و برای ارزش های جهانی فعالیت می کنند. آنها هیچ نوع دستور کاری را به جزء از صلح، آزادی مساویانه و عدالت مساویانه در برابر قانون ترویج نمیکنند. شبکه اطلس و دانشجویان برای آزادی، نهاد هایی را جستجو و حمایت مینمایند که برای تحقق پذیری صلح، آزادی و عدالت، وضع محدودیت های قانونی بر دولت ها، آزادی بیان و عقیده، حق مالکیت عادلانه، تحمل پذیری برای رفتار صلح جوینان و تجارت و بازار آزاد فعالیت می نمایند. مقالات این کتاب نشان میدهند که چگونه نظریه های "لیبرالیسم کلاسیک" (و یا "لیبرالیسم سازی" در بسیاری کشور ها) همسو بوده و یکدیگر را تقویت میکنند. مقالات کتاب صلح، دوستی و آزادی یک مشارکت خوب برای مطالعات صلح از چشم انداز تفکرات لیبرال ها (یا لیبرال های کلاسیک) میباشد؛ یک عرفی که در باره حفاظت از همکاری های داوطلبانه انسان ها می باشد.

ریشه های این عرف در تاریخ بشریت می باشد. این عرف و سنت در نوشته های ساج لاو تسی از چین، رهبران بزرگ دینی و همچنان حقوق دانان، فلاسفه و سیاستمداران بزرگ که فضیلت و عقل را بر خشونت و زور تأیید کرده اند، قابل تشخیص است. قسمیکه تولیوس سسیرو در کتاب معروف خود "در وظایف" مینویسد:

"همه انسان ها باید این یک هدف را داشته باشند که منفعت هر فرد و منفعت همه در کل باید یک نوع باشد. اگر کسی آن را به خود متکی کند، تمام مقاربت انسانی حل خواهد شد. علاوه بر این، اگر طبیعت ایجاب کند که یک فرد باید منافع دیگران را در نظر بگیرد- هرکسی که باشد صرف بخاطر اینکه انسان است- پس بر اساس همین طبیعت، آنچه که برای همه سودمند باشد یک چیزی مشترک است. اگر چنین چیزی حقیقت است پس ما همه مقید به همدیگر و یک قانون طبیعت هستیم؛ و اگر این هم حقیقت دارد پس ما به یقین توسط قانون طبیعت از هر نوع عمل خشونت آمیز در برابر دیگر افراد منع شده ایم."

این کتاب درباره اجتناب کردن از خشونت است. این کتاب در خصوص بدیل های صلح آمیز "زور" است. این درباره همکاری داوطلبانه است. این کتاب برای فعالان صلح و آزادی در همه جا اختصاص یافته است. من امیدوار هستم که جوانان امروز، زمانیکه در صلح و آزادی به پیری رسیدند، همچنان جهان را در صلح، عدالت و آزادی بیشتر ترک نکنند؛ به گونه ای که آنان خود دریافته اند. برای کسانی که چنین اهداف بر سر دارند، معلومات این کتاب بسیار سودمند خواهد بود.

تام جی. پالمر
نایروبی، کینیا

صلح یک انتخاب است

توسط تام جی. پالمر | By Tom G. Palmer

طبیعت جنگ چگونه است؟ آیا یک ویژگی غیر قابل انعطاف پذیر زندگی بشر است؟ آیا جنگ توجیه شده است، و اگر بلی، پس تحت چه شرایط؟ تاثیرات جنگ بالای اخلاقیات و آزادی چه هستند؟

"یک صلح جهانی و همیشگی در صدر فهرست همه برنامه ها قرار دارد، که هرگز بوجود نخواهد آمد اما این موضوع در تصورات و خیال های فلاسفه و یا هم در سینه های علاقمندان خیرخواه وجود دارد. درحالیکه این حقیقت هنوز نیز وجود دارد که جنگ دارای حماقت ها و تباهی زیادی است، اما امیدواری بیشتری از پیشرفت عقل و برهان وجود دارد؛ پس اگر چیزی امیداور کننده ای وجود دارد، باید برای آن همه امکانات مورد آزمایش قرار بگیرد." جیمز مدیسن^۱

جنگ ها به خودی خود اتفاق نمی افتند. آنها همانند گردباد ها و یا شهاب سنگ نیستند، و نه هم فقط به این دلیل که می توانند بسیار مخرب باشند. یکی از علت های بسیار مهم این است که گردباد ها و شهاب سنگ ها نتیجه تفکر و انتخاب انسان ها نیستند؛ درحالیکه جنگ است. ایدیولوژی هایی وجود دارند که جنگ را ترویج میکنند. سیاست هایی وجود دارند که احتمال اتفاق افتادن جنگ را بیشتر میسازند. و این ایدیولوژی ها و سیاست ها را میتوانیم مورد بررسی، مقایسه و بحث عقلانی قرار بدهیم. یک شخص میتواند فکر کند که همه بشر طرفدار صلح است، اما این شخص میتواند دچار اشتباه باشد. منازعه و خشونت در هسته اصلی بسیاری از ایدیولوژی ها وجود دارد. هرچند که طرفداران آن در مکان های عمومی میگویند که با جنگ مخالفت نموده و طرفدار صلح هستند، اما از سیاست های که آنان دفاع میکنند، به احتمال بسیار زیاد وضعیت های منازعه آمیز را به جنگ مبدل میسازد. همانگونه که جیمز مدیسن، یکی از چهره های برجسته روشنفکری آمریکا و نویسنده پیش

قدم قانون اساسی ایالات متحده آمریکا مینویسد، "جنگ به حدی حماقت و تباهی را در خود دارد که ما باید هر آنچه در اختیار داریم، برای کاهش آن به خرج بدهیم".

در خصوص جنگ چه میتوان گفت که آیا این در باره این موضوع قبلاً پرداخته نشده است؟ من صرفاً کلمه "جنگ" را در گوگل جستجو نمودم و در ۴۹ ثانیه پاسخ های ذیل را دریافت نمودم: "در حدود ۵۳۶/۰۰۰/۰۰۰ پاسخ را دریافت نمودم" در حدود ۲۳ ثانیه به زبان انگلیسی ۳۶۷۰۰/۰۰۰ مطلب، در ۳۰ ثانیه در حدود ۱۴/۷۰۰/۰۰ مطلب به زبان فرانسوی، در ۳۸ ثانیه در حدود ۶/۳۶۰۰۰۰ مطلب به زبان جرمنی، در ۳۸ ثانیه در حدود ۵۵/۹۰۰/۰۰۰ مطلب به زبان چینی دریافت گردید. در باره جنگ بیشتر از این چه میتواند اضافه گردد؟

چیزهایی با اهمیت تر از جنگ را میتوانیم اضافه نماییم. استدلال های بیشتر را میتوانیم به حیث مباحثه به معرفی بگیریم. چنانچه مدیران پیشنهاد میکند، "برای پیشرفت استدلال، باید امید بیشتری داشت".

جنگ خشونت سازمان یافته بشر است

تعریف معمول لغت نامه بی جنگ چنین است "یک حالت منازعه مسلحانه میان ملت های مختلف و یا دولت ها و یا هم در میان ملت و دولت". مثال چنین حالت ها را هم میتوانیم بگوییم: جنگی که میان اتریش و ایتالیا رخ داده بود "جنگ انجام شده میان اتریش و ایتالیا". استفاده کلمه جنگ نیز میتواند بگونه مشابه و یا هم استعاری باشد؛ بدین ترتیب، "فلان شخص در جنگ با همسایه های خود بود" و یا "حکومت، جنگ در برابر مواد مخدر را آغاز کرد". استفاده مقدماتی کلمه جنگ، به خصوص در این کتاب، منسوب به جنگ های تمام عیار نظامی میان دولت ها است. (چنانچه گفته شد "جنگ در برابر مواد مخدر" نیز دربرگیرنده جنگ تمام عیار نظامی است اما به گونه معمول این دستور دولت ها در برابر قاچاقبران مواد مخدر و مصرف کنندگان، و همچنین در میان توزیع کنندگان مواد مخدر میباشد، تا اینکه جنگ در میان دولت ها باشد.)

در "منازعه مسلحانه" مشخص است که از قوه زور برای نابودی استفاده میشود. در جنگ، مردم میمیرند. اما در حقیقت آنان نمی میرند، بلکه توسط دیگر افراد به قتل میرسند. جنگ و استفاده از قوه نظامی هردو دربرگیرنده کشتار افراد است. نظامیان مرد و زن این حقیقت را میدانند. اما سیاستمداران اغلب میخواهند از آن دوری نمایند. مادیلینی البرایت^۲، سفیر ایالات متحده آمریکا در سازمان ملل متحد و وزیر خارجه آمریکا به گونه واضح از جنرال لولین ال. پاول پرسید، "ضرورت داشتن قوه نظامی برتر که شما همواره در باره آن صحبت می کنید، چیست که ما نمیتوانیم از آن استفاده کنیم؟".

جنرال پاول در کتاب خاطرات خود مینویسد، "من فکر میکردم که میتوانم آنوریسم داشته باشم". البرایت درک عمومی از استفاده قوه نظامی صرفاً به عنوان یک ابزار برای دولت برای فرستادن برنامه های دولتی برای جانب مقابل داشت. اما جنرال پاول تشریح نمود که "قوه های نظامی" GIS، سربازان بازیچه نبودند که در هرنوع بازی های جهانی فرستاده شوند" و همچنان افزود "ما نباید سربازان نظامی را به جایی اعزام نماییم تا زمانیکه هدف مشخص سیاسی نداشته باشیم". به حیث یک نظامی، جنرال پاول میدانست که با استفاده از قوه نظامی، مهره های شطرنج و یا سربازان مصنوعی از بین نه میروند بلکه انسان های واقعی کشته خواهند شد.

من دقیقاً به یاد دارم که چند سال قبل با دریاسالار متقاعد جینی لاروگ نشسته و درباره استفاده از قوه و یا گزینه زور صحبت مینمودیم. وی بسیار به صورت واضح تشریح نمود "هدف استفاده از قوه نظامی این است که دشمن را کشته و توانایی آنان را برای ضرر رسانیدن به خود از بین ببریم. ما هرگز پل نمی سازیم تا اینکه هدف ما عبور دادن تانک ها از سر آن نباشد. ما نمیدانیم چگونه افراد ۸ ساله را خواندن و نوشتن بیاموزانیم. ما نمیتوانیم مردم را درباره قانون و دموکراسی آموزش دهیم. ما تنها دشمن را به قتل رسانیده و توانایی ضرر رساندن آنان را به خود از بین میبریم. و زمانیکه شما واقعاً میخواستید افراد را به قتل برسانید و چیزی را از بین ببرید، ما را فرا بخوانید، در غیر آن نه". رفتن به سوی جنگ به معنی به قتل رسانیدن انسان ها است. کسانی که تمایل صحبت کردن درباره آن را ندارند، بطور عموم کسانی هستند که از نزدیک این همه را باید به چشم ببینند.

کسانیکه جنگ را به چشم دیده اند در باره آن متفاوت فکر میکنند نسبت به استادان علوم سیاسی مانند مادیلینی البرایت، مقام پیشین آمریکایی که در مظهر عام و بسیار مشتاقانه از بمباردمان عراق دفاع نمود، که سبب کشته شدن بسیاری افراد بی گناه گردید. در یک تجمع عمومی در ایالات متحده آمریکا که در باره جنگ با عراق برگزار شده بود، خانم البرایت از سوی یک شهروند به چالش کشیده شد. این شهروند گفت "ما نباید با خون مردم عراق به صدام حسین پیام ارسال کنیم" و افزود "اگر شما میخواهید با صدام حسین معامله کنید، با خود صدام معامله کنید، نه با مردم عراقی". اما پاسخ البرایت بسیار آشکار بود:

"آنچه ما انجام میدهیم بخاطری است که شما شب به راحتی بخواهید. ما از کاری که انجام میدهیم بسیار افتخار می کنیم. ما بهترین ملت در جهان هستیم، و آنچه ما انجام میدهیم به حیث یک دولت مهم و ضروری انجام میدهیم، با این هدف که جهان را برای اطفال و نواده های خود و کشور هایی که از قوانین پیروی میکنند، مصئون بسازیم".

البرایت و همکاران اش، برای رسیدن به هدف "ملت ضروری" و "مصئون ساختن جهان برای اطفال و نواده های ما" از بمباردمان عراق و تحمیل نمودن تحریم که باعث از دست رفتن قابل توجه زندگی افراد گردید، دفاع نمودند. خانم البرایت و همکاران اش چانس

تهاجم بالای عراق را بدست نه آوردند، اما این تهاجم توسط جانشین آنها، جورج بوش و اداره وی انجام شد، اما آنها حمایت شان را از عمل احمقانه مخرب و گران قیمت اداره جورج بوش اعلام نمودند. آیا این تضامیم توجیه شده بودند؟ در حقیقت، آنها قابل توجیه نیستند. آنها بار مسئولیت مورد ضرورت برای پرونده خود بوجود نه آوردند. هیچ شواهد معتبر در مورد اینکه عراق سلاح کشتار جمعی توسعه میدهد، وجود ندارد که در حدود چهل و پنج دقیقه فرمان حمله صادر گردید و همچنان هیچ نوع شواهدی وجود ندارد که رژیم عراق در حملات تروریستی یازدهم سپتامبر سال ۲۰۰۱ میلادی بالای ایالات متحده دست داشته باشد. تنها ادعا هایی از سوی مقامات رسمی صورت گرفت که بیان کننده چنین دخالت ها بود.

هزینه این همه حملات چه بودند؟ رقم دقیق در مورد تلفات عراقی ها دشوار است و در این باره اختلاف نظرها وجود دارد، اما بر علاوه آن، در حدود ده ها هزار جنگجویان عراقی در تهاجم آمریکا بر عراق کشته شدند و همچنان هزاران سرباز آمریکایی، انگلیس و دیگر متحدین در این نبرد کشته شدند و ده ها هزار دیگر زخم برداشتند. دستکم، در میان سال های ۲۰۰۳ الی ۲۰۱۱ میلادی ۷۸۹/۱۱۸ فرد ملکی بگونه خشونت آمیز کشته شدند، که اکثریت تلفات ظالمانه و وحشت ناک در نتیجه جنگ های داخلی و مبارزه بر سر قدرت، از اثر تهاجم و اشغال آمریکا در عراق رخ داد.^۴

این حملات چقدر هزینه مالی داشته است؟ تنها حکومت ایالات متحده آمریکا برای هزینه جنگ های عراق و افغانستان حدود ۲ تریلیون دالر آمریکایی قرضه گرفته است. مجموعه جنگ های افغانستان و عراق با در نظر داشت شرایط ارزش فعلی که بگونه محافظه کارانه تخمین زده می شود، حدود بیشتر از ۴ تریلیون دالر آمریکایی تخمین زده شده است.^۵ انگستان و دیگر کشور ها نیز مبلغ قابل توجهی از ثروت مادی را به مصرف رسانیده اند و زیرساخت های عراق در این درگیری شدیداً آسیب دیده است.

چه زمانی، اگر گاهی امکان پذیر باشد، جنگ قابل توجیه است؟

تعداد اندکی از مردم به این باور هستند که رفتن به سوی جنگ-کشتن افراد- بخاطر "ملتی که وجود اش ضروری است" قابل توجیه است؛ همانگونه که خانم البرایت حمایت کرد(هرچند تعدادی از افراد شاید از چنین موقف حمایت کنند). اما بیایید در مورد قضیه دقیق تر صحبت نماییم. اگر جنگی انجام شود "تا جهان را برای اطفال و نواده های خود مصئون بسازیم" آیا قابل توجیه است؟ برای پاسخ دادن به این پرسش، موجودیت حقایق بسیار ضروری میباشد: "چه پیش فرض وجود دارد که امروزه کشتن افراد، دیگران را در آینده مصئون خواهد ساخت؟" ممکن چنین کشتن ها در آینده ما را مصئون بسازد، اما هنوز هم باید شواهد بسیار مستحکم ثابت شود تا از رفتن به جنگ حمایت صورت بگیرد. اما طرفداران جنگ در داخل حکومت آمریکا و عراق به این شواهد مستحکم نه پرداختند.

عرف بسیار دیرینه در خصوص داوری درباره عدالت جنگ، در زمان آغاز و همچنان سلوک جنگ وجود دارد. توجیه کردن رفتن به سوی جنگ در لاتین "jus ad bellum" نامیده شده و سلوک جنگ را "jus in bello" می نامند. این دو موضوع اغلب به عنوان موضوعات جداگانه دانسته میشوند. آیا جنگ قابل توجیه است و آیا سلوک روی دست گرفته شده برای انجام جنگ قابل توجیه است؟ بسیاری از حقوق دانان و فلاسفه سرشناس در این باره استدلال و بحث نموده اند که چه چیزی میتواند رفتن به سوی جنگ را توجیه کند، و زمانیکه جنگ آغاز گردید، آیا محدودیت های اخلاقی و قانونی برای استفاده از زور وجود دارد، و اگر وجود دارند، چه هستند.

آیا امکان دارد تا یک طرف، جنگ را بخاطر دفاع از ارزش ها و قوانین دولت خود آغاز کند، و یا برای "ملتی که وجود اش ضروری است"، و یا اکتساب سرزمین ها و منابع با ارزش، و یا هم برای دفاع از منافع و نجات زندگی شهروندان کشور خود؟ علاوه بر این، زمانیکه جنگ آغاز گردید، آیا کسی میتواند تنها جنگجویان مسلح را در میدان نبرد از بین ببرد، یا میتواند زندانیان دستگیر شده را به قتل برساند، و یا هم میتواند خانواده های سربازان به شمول اطفال شان را (که احتمالاً در آینده خود جنگجو شوند) به قتل برساند؟ به مرور زمان، محدودیت های بیشتری در خصوص موارد جنگی وضع گردیده و اصول، کنوانسیون ها و معاهدات گوناگون برای تنظیم رفتار جنگ تاسیس شده است.

همه ی این مبحث ها را یکجا نموده، آنرا به عنوان "قوانین جنگ" و "تیوری جنگ عادلانه" می شناسند. هرچند "jus in bello" و یا قانونی بودن اداره جنگ، مربوط به این میشود که آیا جنگ قابل توجیه شناخته شده است و یا خیر، اما رویکرد معیاری اینست که اگر جنگ قابل توجیه باشد و بخاطر یک دلیل عادلانه صورت میگیرد، پس وسایل لازم برای انجام موفقیت آمیز خود را نیز توجیه می کنند.

اما برای کسانی که توجیه بیشتر به عدالت و سلوک قانونمند دارند، رویکرد های سنتی و عرفی به درستی نمیتواند به این موارد پردازند که رفتن به جنگ "jus ad bellum" قابل توجیه است. چنانچه رابرت هولمز به گونه قاطعانه در کتاب خود تحت عنوان "در باره جنگ و اخلاقیات"^۱ استدلال میکند که، "ختم جنگ نمیتواند ابزار را توجیه کند بلکه قابل قبول بودن ابزار (به شمول خسارات و تلفات که یک بخش طبیعی حالت جنگ میباشد) همراه با قابل قبول بودن دیگر ضروریات "jus ad bellum" است که پایان جنگ را توجیه میکند. در جنگ تنها "بدکاران و ستمگران" کشته نمیشوند بلکه افراد کاملاً بیگناه نیز در جمع "خسارات جانبی" جنگ قرار میگیرند. اگر کشتن افراد و از بین بردن چیز هایی که نیاز به زنده ماندن دارند، قابل توجیه نباشد، پس روند -جنگ- نیز قابل توجیه نیست. در این صورت، "توجیه نمودن آغاز جنگ، نیازمند اطمینان حاصل نمودن ابزار از زمان آغاز تا اخیر است. در اینجا دو اقدام جداگانه برای آغاز جنگ و انتخاب معانی اجراء جنگ وجود

ندارد.... هرگز کسی بدون توجه ابزارهای که توسط آن جنگ را به پیش می برند، نمیتواند جنگ خود را توجیه کند".^۷

هنگام جنگ، از لحاظ اخلاقی بسیار غیر مسئولانه خواهد بود که تنها به اهداف ظاهری جنگ توجه گردد، چه دوباره گرفتن قلمرو تاریخی، یا دفاع از افتخارات، ایجاد اعتبار و یا دیگر اهداف باشد؛ و در نظر نگرفتن اینکه جنگ چه در پی خواهد داشت. چنانکه هولمس تأکید میکند، "جنگ ذاتاً خشونت سازمان یافته، عمدی، و دلیل قتل و تباهی سیستماتیک است. چه ابزار آن استفاده از بمب هسته‌ی و یا هم تیر و کمان باشد، این یک حقیقت است".^۸

من حدود ده سال قبل با این موضوع زمانی روبرو شدم که در کشور جنگ زده عراق وظیفه انجام میدادم و برای اشتراک در یک کنفرانس به کانادا سفر نمودم. یک اشتراک کننده کنفرانس برای من گفت که متاثر است کانادا عضو "ائتلاف داوطلبانه" برای تهاجم بر عراق نگردید که این ائتلاف باعث سرنگونی حکومت صدام حسین و حزب بعثی و قتل صدام گردید. من برایش گفتم که باید خرسند باشد که حکومت شان در این رابطه سنجش نموده و انتخاب نمودند که عضو تهاجم و اشغال عراق نشوند. بعداً در این کنفرانس درباره سخنرانی دو افسر تازه استخدام شده عراقی صحبت نمودم که میگفتند برای شان هدایت داده شده است تا با قرار دادن "دستگاه های انفجاری پیشرفته"^۹، زندانیان دستگیر شده را به قتل برسانند و همچنان یک مقام بلند پایه حکومتی این کشور با شلیک نمودن بالای یک اسیر، موقف حکومت شان را نمایان ساخت. دستگاه های انفجاری پیشرفته در آن زمان سبب کشته شدن تعداد زیادی از جنگجویان و افراد غیرنظامی میگردد. (من نمیدانم که آیا این داستان حقیقت دارد و یا خیر. من صرفاً از طریق گزارش های که مردم عراق عین صحبت برایم میگفتند، اطلاع یافته بودم.) شخصی که مشتاقانه خواهان عضویت کانادا در این ائتلاف حمله بر عراق بود، شگفت زده شده و دچار وحشت شده بود و تقاضا داشت که در این خصوص کاری باید صورت بگیرد. من برایش گفتم که قبل از تصمیم گیری برای رفتن به سوی جنگ، باید پیامدهای آنرا نیز در نظر گرفت. این چیزهایی هستند که در جریان جنگ رخ میدهند. تأیید و حمایت از جنگ و بعداً شگفت زده شدن از خشونت، خون ریزی و رفتار غیر قانونی احتمالی، نشان دهنده عدم درک دقیق از جنگ است.

جنگ نه تنها منجر به تلفات ناخواسته می شود که به نوعی در زمان تصمیم گیری جنگ به آن توجه نمی شود، بلکه شخصیت انسان ها را نیز تغییر میدهد. در این حالت، نه تنها جنگجویان بلکه غیر نظامیان نیز دایره اخلاقی خود را فراموش میکنند. جوی کلین که یک گزارشگر مورد احترام روزنامه تایمز "Times Magazine" است و حامی رئیس جمهور اوباما می باشد در یک برنامه تلویزیونی در حمایت از حکومت اوباما برای استفاده از تیاره های بی سرنشین به شدت چنین اظهار نظر میکرد:

"اگر از آن سوء استفاده شود، که احتمال سوء استفاده بسیار زیاد وجود دارد در صورتیکه افراد نادرست در رهبری دولت باشند. اما: خط پایان فقط همین است- اطفال ۴ ساله کی ها کشته میشوند؟ آنچه ما انجام می دهیم تنها محدود کردن این احتمال است که ۴ ساله ها توسط اقدامات بی رحمانه تروریستی کشته شوند." ۱۰

تصور چنین مدافعه از کشتن اطفال ۴ ساله بسیار دشوار است، اما صحبت های آقای کلین با بسیار بی تفاوتی بود. حتی افراد روشنفکر نیز در زمان دفاع از حالت جنگ دایره اخلاقی خود را از دست میدهند.

موجودیت پیش فرض و استدلال بر علیه جنگ در همه جا ضروری میباشد. برای آغاز و یا درگیر شدن در جنگ، اثبات شواهد ضروری است. و برای دریافت برائت به چنین شواهد، موجودیت دلایل قوی لازمی میباشد. بسیاری ها استدلال میکنند که ما هرگز نمیتوانیم دلایل کافی را پیشکش نماییم. اما عده دیگر استدلال میکنند که جنگ دفاع خودی و یا هم جنگ پیشگیرانه علیه یک تهدید واقعی با ارائه شواهد، قابل توجیه است. در هر حالت، آغاز حالت خصومت آمیز نیازمند شواهد قاطع است و همچنان جنگ تنها در حالت دفاع خودی میتواند صورت بگیرد؛ و هرگز بخاطر بدست آوردن و یا تصاحب "افتخار" و یا "اعتبار" نمیتواند قابل توجیه باشد. اما اگر هنوز هم کسی در این باره مطمئن نیست، پس منطق دریافت برائت و شواهد این را لازم میسازد تا افراد بر علیه رفتن به سوی جنگ باشند. در این میان هیچ خط میانه، بی طرفی، و احتمال در باره جنگ وجود ندارد. یک شخص یا طرفدار جنگ است و یا هم علیه جنگ. دو انتخاب وجود دارد: طرفدار و یا علیه جنگ.

جنگ، سلامتی دولت است

"جنگ سلامتی دولت است. این امر به طور خودکار نیروهای مقاومت را بسوی یکپارچگی در سراسر جامعه حرکت می دهد، همچنان گروه های اقلیت و افرادی که دارای حس ملی نیستند را برای همکاری پرشور و اطاعت از دولت وادار میسازد. "رندولف بورنی"

جنگ در هر چرخش خود قانون را به چالش میکشاند و حاکمیت قانون را تحت تاثیر قرار میدهد. همچنان قدرت را متمرکز به بخش اجرایی دولت میسازد. جنگ همچنان برای توجیه کردن سوء استفاده از قدرت زمینه سازی میکند. موجودیت دستگاه های جاسوسی و نظارت کننده عظیم و مشکوک بودن بالای کارکرد قانونی از موارد مهم چنین حالت است. چنین دستگاه ها تا چند سال قبل نیز به دیده شک و تردید نگریسته میشدند؛ اما اکنون همه ای آنها تحت عنوان "جنگ در برابر تروریسم" توجیه شده اند.

جنگ، قدرت و توانایی استفاده از قوه قهری دولت ها را افزایش میدهد. با هر بار جنگ، قدرت های جدید به میان میاید که عقب راندن آنان نیازمند زمان و تلاش فراوان است، و

در صورتیکه امکان عقب راندن دوباره آنان وجود داشته باشد. همانند دیگر انواع بحران ها، جنگ چرخ را در حرکت می‌آورد که باعث می‌شود قدرت دولت ها از حالت اولیه اش افزایش یابد، هرچند طرف ها در پایان عقب نشینی خواهند نمود اما قدرت افزایش یافته آنان به ندرت کاهش می‌آید.

رابرت هگس، به حیث تاریخ نویس اقتصادی میگوید که دولت ها در پاسخ به "بحران ها" به ویژه جنگ و تنزل، رشد میکنند: "با آغاز بحران، دولت ها محدوده اقتدار خود را در خصوص تصمیم گیری اقتصادی افزایش میدهند". وی میافزاید "رکود ناشی از بحران ناقص میباشد و دولت ها را به طور دائم به اندازه ای بزرگتر می‌سازد که قبل از بحران هرگز چنین نبوده باشد."^{۱۲} جنگ راه را برای کار اجباری (در چارچوب خدمت سربازی)، مالیه پردازی، ضبط کالاها و اجناس، جیره دهی و سوسیالیسم هموار میکند. مواردی چون سازمان های جدید، قدرت های جدید، مالیات جدید با ادعای نیاز برای "پیروزی جنگ"، شکست دادن دشمن و "مصنوع سازی ملت"، توجیه پذیر میشود. جنگ همچنان دولت گرایی و نژادگرایی را به میان می‌آورد. و همچنان جنگ، مالیات و بدهی را نیز در پی دارد. آقای توماس پین به گونه واضح شرح میدهد که:

"در کشور ها، جنگ محصول مشترک همه کسانی است که در تقسیم و مصرف پول عامه شریک هستند. این هنر تسخیر خانه ها است: هدف این همه افزایش درآمد دولت است؛ و از آنجا که درآمد بدون مالیات نمی تواند افزایش یابد، یک تظاهر برای هزینه ها باید ساخته شود. یکی از ناظرین در بررسی تاریخ حکومت انگلیس بیان میدارد که هدف نهایی این حکومت جنگ ها و مالیات بوده است؛ مالیات برای تامین امور جنگ افزایش نمی‌یابد بلکه جنگ ها برای افزایش مالیات انجام میشوند."^{۱۳}

هیچ چیزی نمیتواند همانند جنگ، توجیه کننده بار سنگین مالیات بالای مردم باشد. تاریخ حکومت ها نشان داده است که بهترین توجیه قابل قبول برای مالیات، جنگ بوده است.

در زمان جنگ، انتقاد به عنوان عمل خائنانه، شکست پذیر و غیر قانونی شناخته میشود. آزادی های مدنی شهروندان محدود و بالای آن سانسور وضع شده، روزنامه ها مسدود میگردند و همچنان جاسوسی بالای شهروندان مجاز میگردد. شهروندان طرف مقابل دشمن عنوان شده در مواردی آزار و اذیت شده بازداشت و اخراج میشوند و یا هم به قتل میرسند.

اخیراً، جنگ پاسخگویی حکومت را تضعیف میکند و به رهبران اجازه میدهد که برنامه های شخصی خود را با نام "برآورده کردن برنامه های کشوری" روی دست بگیرند. برای نخبگان سیاسی ابزارهایی را فراهم می‌سازد که قدرت خود را مستحکم ساخته، توجه عامه را از شکست های داخلی خویش منحرف ساخته و افکار عمومی را برای رهبران فعلی متحد سازد. ویلیام شکسپیر بطور نمایشنامه تاثیرات جنگ را در یک نقش خویش بیان میکند^{۱۴}،

زمانیکه پادشاه کهن سال، فرزند خود را فرا میخواند و فوائد اردو کشی خارجی را برای مستحکم ساختن قدرت به وی بیان میکند:

و تمامی دوستان من، که تو باید از آن خود کنی،

نیشها و دندانهایشان

بتازگی کشیده شده است.

کش های بیرحمانه همینان بود

که در آغاز مرا به پیش راند

و از قدرت همینان بود

که همواره هراسان بودم

از این که نگون سار آیم:

و چاره را در این دیدم

که آنان را گردن زنم؛

و اینک بر آنم

که بسیاری را به سوی سرزمین قدس برانم

مبادا آرام و خفتن و غنودن آنان را

بر آن دارد تا حکومتم را

از نزدیک درنگرند.

از همین رو، هنری من، شیوه تو این باشد

که این گیچ سران بی ثبات را

با نبردهایی بیرونی مشغول داری

تا نبرد، که از این جا به بیرون کشانده شده است

یاد روزهای پیشین را

از خاطرشان بزداید.^{۱۵}

دقیقاً این جمله "که این گیچ سران بی ثبات را با نبردهایی بیرونی مشغول داری" یکی از ویژگی های به خصوص دولتمداری است. چنین چیزی مختص به شرق و یا غرب، شمال و

یا جنوب، دموکراسی و یا استبداد نمیشود. این یکی از ابزارهای قدرت است؛ و اکثر اوقات کارا هم میباشد.

چه کسی پاسخگو است؟

خشونت سازمان یافته حقوق بشری دارای هزینه های عظیم بر زندگی، آزادی و رفاه میباشد. به ندرت میتوان یک بار عقلانی برای توجیه چنین چیزی بدست آورد. و همچنان عدالت پس از جنگ به ندرت وجود میداشته باشد. بازندگان تنبیه می شوند، اما برندگان هرگز بخاطر آنچه بالای قربانیان انجام داده اند، پاسخگو در برابر عدالت نمی باشند. چنین چیزی از گذشته های بسیار دور ادامه داشته است. یکی از قهرمانان حکومت مشروطه، فیلسوف و سناتور روم کاتوی جوان، جولیس سزار یکی از معروف ترین قاتلین را بخاطر جنایات جنگی در یک صحنه به یاد ماندنی در سناء روم سرزنش کرد، که توسط پلوتارک مورخ نویسنده چنین توضیح داده شده است:

سزار تا اکنون درگیر با بسیاری از ملت ها بوده و آنها را در معرض خطر بزرگ قرار داده است. علاوه بر دیگر موارد، گفته میشود که در حدود ۳۰۰ هزار جرمن ها را در زمان آتش بس به قتل رسانیده است. که به همین اساس، برخی از دوستان او مجلس سنا را به سوی شکرگزاری تشویق نمودند؛ اما کاتو اعلام کرد که سزار باید بدست کسانی سپرده شود که با آنان رفتار غیر عادلانه صورت گرفته است؛ و جرم را اینگونه جبران نموده و نفرین مردم را بالای شهر نه آورند. وی همچنان اظهار داشت که باید از خداوند سپاسگزار بود که کشور نجات یافت و بخاطر حماقت و دیوانگی یک جنرال، انتقام گیری از همه ارتش صورت نگرفت.^{۱۶}

بدون تردید باید گفت که سزار نه دستگیر شد و نه هم به بازماندگان قتل عام سپرده شد. این خانواده ها هیچ فرصتی برای مجازات سزار برای کشتار خانواده هایشان بدست نه آوردند. در حقیقت، سزار با افتخار بسیار زیاد، سوء استفاده های خود را در کتاب "جنگ های گالی"^{۱۷} به رخ دیگران کشیده است. وی در باره راه اندازی حمله غافلگیرانه بالای اردوگاه آلمانی ها (خود را شخص سوم قرار داده) نوشته است؛ پس از دستگیر نمودن رهبر قبیله آلمانی که برای گفتگوی صلح آمده بود، سزار حمله غافلگیرانه بالای مردم آنها انجام داد، و هنگامی که سربازان مردان غیر آماده را قتل عام می نمودند، زنان و پسران به هر طرف فرار نمودند؛ سزار برای تعقیب آنان سواره نظام را فرستاد. جرمن ها هنگام شنیدن سر و صدا عقب خود را نگاه کردند که خانواده های شان کشته میشوند. زمانیکه آنان سلاح های خود را گذاشتند و از کمپ ها فرار نموده و به محل ماز و راین رسیدند، از عدم موفقیت پدر شان در فرار مایوس میشوند؛ تعداد زیادی از هموطنان آنان کشته شدند، شماری شان از ترس، خستگی و خشونت خود را به رودخانه انداخته و رهایی یافتند. سربازان ما پس از هشدار

یک جنگ بسیار بزرگ به دشمنان که تعدادشان در حدود ۴۳۰،۰۰۰ میرسید، به اردوگاه خود بازگشته و همه ای آنان سالم بودند به جزء تعداد کمی از آنها که زخمی شده بودند.^{۱۸}

چه تعداد افراد امروز به یاد دارد که ژولیوس سزار، تنها در یک روز به تعداد صدها و هزارها تن را قصابی کرد؟ تنها فیلسوف و سناتور کاتو وی را بخاطر جرم هایش سرزنش نمود که بعداً بخاطر این عمل جان خود را از دست داد.

پیگرد قانونی بخاطر جرایم جنگ جهانی دوم ایجاد گردید، اما به سوء رفتار جرمی سیاستمداران و سربازان قدرت های پیروز به ویژه اتحاد جماهیر شوروی و همچنان دولت های چینی (کوئینگ تانگ و کمونیست) توجه کمی صورت گرفت. هیچ توجه ای به سوء رفتار جنایی توسط سیاستمداران یا سربازان قدرت های پیروز، به ویژه اتحاد جماهیر شوروی، دولت های چینی (کوئینگ تانگ و کمونیست) صورت نگرفت. ایالات متحده آمریکا و انگلستان اخیراً برخی از کیفر رسانی را انجام داد اما به ندرت کشتار زندانیان را مورد پیگرد قرار دادند.^{۱۹}

جنگ یک خشونت بشری سازمان یافته است. جنگ ویرانگر بوده، سازنده نیست؛ آورنده مرگ بوده، زندگی نیست؛ و همچنان دوست برای قدرت غیرقابل پاسخگو است، دشمن آزادی می باشد.

هزاران سال پیش، یک شاعر ناشناخته درباره رقابت اشعار هومر و هسید^{۲۰}، دو شاعر بنیادین تمدن غرب، نوشته است. هومر نویسنده اشعار نابهنگام جنگ (ایلیاد، داستان حماسی منسوب به هومر) است، و هسید نویسنده اشعار "کار و روزها"^{۲۱} است که توصیه میکند چگونه یک زندگی سازنده و با فضیلت داشته باشیم. این شعر که درباره این دو شاعر نوشته شده است کار یک نابغه میباشد؛ شعر هر دو شاعر نقل قول شده است، یک جمله از شعر شاعر اول و اخیر آن با شعر شاعر دوم میباشد. این نشان میدهد که گفتار هومر بسیار روزمره بوده و گفتار هسید بسیار شکوهمند بوده است. همچنان یکی از داستان های این دو شاعر چنین نقل قول شده است.

تمام یونانیان در یک محفل برای تاج گذاری هومر فراخوانده شده بودند. اما پادشاه پائیدیس از هردو شاعر خواست که بهترین بخش از اشعار خود را بخوانند. بنابراین، هسید یک شعر خود را که درباره تحمل پذیری و کشت و محصول گرفتن بود، به خوانش گرفت "هنگامی ثریاها"^{۲۲}، دختران اطلس، آغاز به بلند مرتبه شدن کردند، آغاز به برداشت محصول کردند، و آغاز به خیش زنی کردند...

بعداً هومر یک شعر خود را که در خصوص جلال جنگ بود، به خوانش گرفت "سپر با سپر و سکان با سکان، و هر مرد با هم قطار خود، و سر مرد با حلقهای پای اسبها به تماس می شود زمانیکه آنها سر خود را خم میکنند"

پس از مقایسه نمودن دو شعر، مردمان یونان، هومر را تا پایان جملات اش تحسین کردند و تقاضا نمودند که وی به عنوان برنده شناخته شود. اما پادشاه تاج را به همس داد و تاکید کرد، شخصی که مردم را به صلح و کشاورزی دعوت کرده است باید برنده باشد، بجای شخصی که مردم را به زندگی کردن در جنگ و کشتار دعوت میکند.^{۲۳}

اکنون زمان تجلیل از فضایل صلح، همکاری و صنعت، تجارت و بازرگانی، علم و دانش، دوستی و زیبایی، آزادی و عدالت است و همچنان زمان پشت سر گذاشتن گناهان جنگ، برخورد و تباهی، غارت و مصادره، سانسور و خفقان، نفرت و وحشت، اجبار و بی قانونی است. در جهان مدرن و جهان صلح و افزایش آسایش، قیمت انسان های که بشر به سوی پیروی صلح دعوت میکنند، باید بلند برود بجای کسانی که انسان ها را به جنگ و کشتار دعوت میکنند.

آزادی و صلح

آزادی و صلح، این چیزی است که لیبرال ها پیشنهاد میکنند. آزادی و صلح دو موضوع انتخابی است. این دو، میلیارد ها انسان را از فقر و بدبختی نجات داده و در حال نجات دادن هستند. انتخاب برای آزادی و صلح، انتخاب مناسب برای هر مرد و زن عاقل است. برای کسانی که صلح را ایجاد و با آن معامله میکنند، شجاعت وجود دارد؛ هیجان وجود دارد، جسارت وجود دارد؛ عظمت وجود دارد و حتی شکوفایی وجود دارد، و ارزش این شجاعت، هیجان، جسارت، عظمت بسیار بالاتری است نسبت به تصویر های تحریف شده ای که توسط طرفداران جنگ ارائه شده است. کارآفرینی، آسایش، جامعه مدنی، دوستی، دست آورد، سودمندی، هنر، دانش، زیبایی، خانواده، رضایتمندی، قناعت، خوشی را میتوان با صلح بدست آورد و یا هم با جنگ از بین برد.

بنجامین کانستس، نویسنده بزرگ لیبرالیسم کلاسیک، چندین سال پیش به کسانی که از "خستگی" صلح شکایت دارند و مشتاق خصومت، درگیری و خشونت هستند، چنین پاسخ ارائه کرده است،

آیا ما برای این هستیم که جاده های رسیدن به شهرت شما را با جسد های مرده خود بسازیم؟ شما برای مبارزه کردن نابغه هستید: این چه سود برای ما دارد؟ شما از ناکارگی در صلح خسته شده اید. چرا خستگی شما برای ما نگران کننده باشد؟

پس از جنگ و کشتار بسیار زیاد در تاریخ بشر، اکنون زمان این است که جایزه برای کسانی داده شود که از صلح و کشاورزی پیروی می کنند، بجای کسانی که دعوت به جنگ و کشتار می کنند.

کاهش جنگ و مفاهیم طبیعت بشری

توسط استیون پنکر | By Steven Pinker

باور کردن این مسئله بسیار دشوار است، اما وقوع جنگ در حال کاهش یافتن است. چه شواهد و چه استدلال‌هایی برای چنین واقعیتی قابل توجه وجود دارد؟ استیون پنکر از خانواده جان استون، استاد دانشکده روانشناسی در دانشگاه هاروارد است. وی در باره زبان و معرفت تحقیق نموده است و برای نشریه‌هایی مانند نیویارک تایمز، تایم، جمهوری خواهان جدید نویسنده‌گی می‌نماید و همچنین نویسنده هشت کتاب از جمله "غریزه زبان"، "چگونگی کارکرد ذهن"، "حروف و قواعد"، "تخته سیاه"، "انباشت‌های اندیشه" و کتاب جدید "فرشتگان بهتر طبیعت ما: چرا خشونت کاهش یافته است"، میباشد.

به نظر میرسد که جنگ در حال کاهش یافتن است. وضعیت تاریخی امور دولت‌ها نشان میدهد که پس از نیمه دوم قرن بیست و یکم و پس از جنگ جهانی دوم، قدرت‌های بزرگ و کشور‌های توسعه یافته در کل به ندرت در مقابل همدیگر در میدان‌های نبرد دیده شده‌اند.^{۲۴} برخلاف پیش‌بینی‌های کارشناسان، ایالات متحده آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی جنگ جهانی سوم را آغاز نکردند، و نه هم قدرت‌های بزرگ، پس از پایان جنگ کوریا در سال ۱۹۵۳، در مقابل هم جنگیده‌اند. پس از یک دوره ۶۰۰ ساله که در آن کشور‌های اروپای شرقی در هر یک سال دو جنگ را آغاز میکردند، آنان پس از سال ۱۹۴۵ هیچ جنگی را آغاز نکرده‌اند. و همچنین ۴۰ کشور غنی در سراسر جهان با همدیگر جنگ‌های مسلحانه انجام نداده‌اند. با تعجب، پس از پایان جنگ سرد در سال ۱۹۸۹، جنگ‌های مختلف در سراسر جهان کاهش یافته است.^{۲۵} جنگ‌ها در میان دولت‌ها بسیار نادر گردیده است، و اما جنگ‌های داخلی که در محدوده زمانی دهه‌های ۱۹۶۰ الی ۱۹۹۰ افزایش یافته بودند، نیز شمار آن اکنون کاهش یافته است. ارقام جهانی کشته شدگان جنگ‌های داخلی و میان‌ایالتی از ۳۰۰ نفر در هر ۱۰۰ هزار نفر جمعیت جهان در جریان جنگ جهانی دوم، به حدود ۳۰ نفر در جریان جنگ کوریا پایین آمده است که این رقم در جریان

سال های ۱۹۷۰ الی ۱۹۸۰ به کمتر از ۱ رسیده و در قرن بیست و یکم میلادی رقم کمتر از ۱ را نشان میدهد.

چقدر این شواهد کاهش جنگ را ما باید جدی در نظر بگیریم؟ آیا این اتفاق آماری همانند قماربازی خوش چانس بودن را نشان میدهد که اطمینان کامل در آن وجود ندارد؟ آیا این شمارش مصنوعی میباشد که در آن هزینه های انسانی جنگ محاسبه شده است؟ آیا این یک تعطیل موقت در چرخه بی رحم است - آرامش قبل از طوفان است - و یا جنگل بیش از حد رشد کرده که در انتظار پرتاب سیگار روشن است؟ با اطمینان کامل هیچ کسی نمیتواند به این پرسش ها، پاسخ بدهد. در این مقاله، به این پرسش ها بر اساس ذات و طبیعت بشر خواهیم پرداخت.

تعدادی از نظریه پردازان مشکوک هستند که احتمالاً جنگ در حال کاهش یافتن باشد، و آنان میگویند که طبیعت انسان تغییر نکرده است، و بر این اساس ما همچنان به تمایلات ذاتی به خشونت که بگونه دوامدار در تاریخ ادامه داشته است، متکی هستیم. شواهدی به اندازه کافی در باره گرایش های تهاجمی ذاتی موجود است: ما میتوانیم این تجاوز همگانی را در میان همه حیوانات و جهان خشونت آمیز جامعه بشری مشاهده نماییم، که شامل قتل، تجاوز جنسی، خشونت های خانوادگی، شورش، یورش، و دشمنی میباشند. علاوه بر این، دلیل قوی برای باور کردن وجود دارد که برخی ژن ها، هورمون ها، مدارهای مغزی و فشارهای انتخابی به شکل خشونت در گونه های ما تکامل یافته است.^{۲۶} تنها با دو نسل که پس از سال های ۱۹۴۵ به بزرگسالی رسیده اند، نمیتوانند این فشارها را معکوس کرده و نتایج چندین میلیون ساله تکامل انسانی را از بین ببرند. پس براساس این استدلال، از آنجائیکه انگیزه های بیولوژیکی در خصوص خشونت از بین نه رفته است هر فاصله زمانی صلح آمیز، موقتی میباشد. کسانی که اعتقاد دارند که کاهش جنگ به جز از یک حالت مصنوعی و یا چانس خوش بیشتر نیست، اغلب به رومانیتیک، آرمانگرا و یا خیال پرداز بودن متهم هستند. در حقیقت، تعدادی کمی از روستایان این استدلال را قبول کرده اند و انکار می کنند که طبیعت انسان در وهله نخست، به سمت خشونت حرکت می کند، آنان میگویند، این بونوبوهای برهنه (شامپانزه ها) با نرونهاي همدلی ما را به طور طبیعی به سوی صلح هدایت میکنند.

من باور ندارم که شامپانزه ها باشیم، اما من باورمند هستم که کاهش جنگ یک حقیقت است. به عنوان کسی که در رده رئالیست های هابزی قرار میگیرم، من در جایگاه مناسبی حضور دارم تا استدلال نمایم که کاهش در جنگ سازگار با دیدگاه طبیعت (ذات) انسان است. در کتاب "تخته سیاه"^{۲۷}، استدلال نموده ام که ذهن ما با انتخاب ذاتی شکل گرفته است که علاوه بر دیگر صفات، شامل حرص، ترس، انتقام، خشم، جنایتکاری، قبیله گرایی و خودباوری است که به تنهایی و با ترکیب دیگر عوامل می تواند گونه های ما را به سوی

خشونت تحریک کند. با این حال، من باز هم استدلال خواهم کرد که این دیدگاه مبهم طبیعت انسان، کاملاً سازگار با تعبیر کاهش جنگ به عنوان یک رشد واقعی و احتمالاً پایدار در تاریخ بشر است.

چهار استدلال برای اینکه چرا کاهش جنگ سازگار با مفهوم واقع گرایانه طبیعت انسان است:

۱. رویدادهای غیر عادی اتفاق افتاده است

کاهش میزان و یا هم در بعضی موارد موجودیت دسته های خاص خشونت به هیچ عنوانی در تاریخ بشر غیر معمولی نیست. در کتاب من تحت عنوان "فرشته های بهتر طبیعت ما" و کتاب "تاریخچه زور"^{۲۸} ده ها مورد ذکر شده اند. چند نمونه آن قرار ذیل است:

- ارقام کشته شدگان در اثر جنگ در میان اجتماعات قبیله ای انارشیستی حدوداً پنج برابر بیشتر از دولت های امروزی بوده است.
- قربانی کردن انسان ها یکی از رسوم معمول در میان تمدن های اولیه به شمار میرفت که اکنون از بین رفته است.
- تنها در فاصله زمانی میان قرون وسطی و قرن بیستم میلادی، میزان آدم کشی در اروپا به حداقل ۳۵ برابر رسیده بود.
- پس از یک انقلاب بشردوستانه که در نیمه دوم قرن هجدهم اتفاق افتاد، همه کشورهای بزرگ غربی، استفاده از شکنجه را به عنوان یک نوع مجازات مجرمین، لغو نمودند.
- کشور های اروپایی بیش از صدها جرایم بزرگ را در کتاب های خود داشتند که از جمله جرم های نابخشیدنی به شمار میرفتند مانند دزدی نمودن گیاه کلم و انتقاد کردن از باغ های سلطنتی. در آغاز قرن هجدهم میلادی مجازات اعدام برای خیانت کاران و جنایت های خشونت آمیز محفوظ گردید و در قرن بیستم میلادی همه کشور های غربی اعدام را لغو کردند به جزء ایالات متحده آمریکا. حتی در ایالات متحده آمریکا، از میان ۵۰ ایالت، ۱۷ ایالات مجازات اعدام را لغو کرده اند و در موارد باقی مانده، بخش کوچکی از میزان سرانه اعدام در سرتاسر جهان، آنچه در دوران استعمار وجود داشت، باقی مانده است.
- برده داری در سراسر کره زمین قانونی بود. اما در قرن هجدهم میلادی یک موج از لغو سازی برده داری در سراسر جهان شکل گرفت که با لغو شدن آن در منطقه موریتانی در سال ۱۹۸۰ به اوج خود رسید.

- همچنین در انقلاب بشردوستانه شکار جادوگران، آزار و اذیت مذهبی، جنگ تن به تن، ورزش های خونی و زندانی کردن بدهکاران لغو گردید.
 - ارقام مجازات بدون محکمه آمریکایی های افریقایی تبار به ۱۵۰ نفر در یک سال میرسید. در جریان دهه اول قرن بیستم میلادی این ارقام به صفر رسید.
 - مجازات بدنی اطفال، هر دو، دست و پاه زدن و همچنان شلاق زدن در مکاتب و همچنان عصبانی شدن بالای آنان در خانواده به شدت در اکثر کشور های اروپایی کاهش یافته و در بسیاری کشور های اروپایی غیرقانونی اعلام شده است.
 - ارقام قتل، تجاوز جنسی، خشونت های خانوادگی، سوء استفاده از کودکان و جرائم ناشی از نفرت به طور چشمگیری پس از سال های ۱۹۷۰ کاهش یافته است (در مواردی کاهش ۸۰ درصدی).
- پس از ارائه اسناد ذیل در باره کاهش خشونت، بیهوده نخواهد بود اگر استدلال شود که طبیعت انسان اجازه میدهد که ارقام خشونت تغییر کنند. به یقین که اجازه میدهد، اما یگانه پرسش اینست که چگونه.

۲. طبیعت انسان دارای عناصر چندگانه است

مردم تمایل دارند طبیعت انسان را به یک فطرت واحد کاهش دهند و سپس بحث نمایند که این فطرت دارای چه عناصر میباشد. آیا ما فطرتاً چه هستیم؟ شرر و یا نجیب، هابزی و یا روسویی، فرشته و یا میمون؟ با اینگونه تفکر، اگر ما بطور مرتب درگیر خشونت هستیم، ما باید گونه های خشن باشیم؛ و اگر ما قادر به صلح هستیم پس باید گونه های مسالمت آمیز باشیم.

اما مغز انسان یک ارگان گیج کننده و پیچیده با داشتن تعداد زیادی از مدارهای متمایز شیمیایی آناتومیک میباشد. اکثر روانشناسان به این باور هستند که طبیعت انسان تنها یک سیستم واحد نبوده بلکه شامل هوش چندگانه، ماژول ها، دانشکده ها، ارگان ها، واحد های حافظه و سایر سیستم های فرعی میباشد. تعدادی از این سیستم های فرعی ما را به سوی خشونت تحریک میکند، اما بقیه ما را از خشونت منع میکنند.

خشونت در انسان ها از چهار انگیزه سرچشمه میگیرد، که هر یک آن شامل سیستم های عصب شناسی مختلف هستند:

استثمار: خشونت به عنوان ابراز برای رسیدن به اخیر موضوع مورد استفاده قرار گرفته است؛ به این اساس، آسیب رسانیدن برای یک انسان زمانیکه مانع بر سر راه و خواست های

یک بازیگر قرار میگیرد. نمونه های آن شامل غارت، تجاوز جنسی، لشکرکشی، بی جا سازی و یا نسل کشی افراد بومی و یا هم قتل و زندانی نمودن رقبای سیاسی و اقتصادی میباشند.

سلطه: خواست افراد برای رسیدن به قلعه های قدرت و تبدیل شدن به شخص درجه اول، و اصرار برای برتری قبیله ای، قومی، نژادی، ملیتی و یا هم مذهبی میباشند.

انتقام: این اعتقاد که کسی مرتکب تخلف اخلاقی شده است، و سزاوار مجازات می باشد.

ایدئولوژی: نظام مشترک اعتقادی که همانند ویروس و یا هم به وسیله تلقین و یا زور گسترش یافته باشد، که جایگاه یک چشم انداز آرمان شهری را برای طرفداران خود دارد. نمونه های آن شامل ناسیونالیسم، فاشیسم، نازیسم، کمونیسم و ملیشه گرایی دینی میباشند. از آنجایی که آرمان شهر یک جهان بی نهایت خوب برای همیشه میباشند، استفاده از مقدار نامحدود زور در برابر کسانی که بر سر راه قرار میگیرند، را مجاز میندازد، چنانکه در این خصوص گفته ای وجود دارد، "شما نمیتوانید املیت "تخم مرغ و رومی" را بدون شکستادن تخم پخته کنید".

فشار وارد کردن بالای این انگیزه های شرر و زننده کارکرد برخی از توانایی های مهربان در ذهن انسان است:

کنترول خودی: مدار در قسمت های پیشروی مغز که می تواند پیامدهای درازمدت اقدامات را پیش بینی کرده و به همین ترتیب آنها را مهار کند.

همدلی: توانایی احساس کردن رنج و درد دیگران.

حس اخلاقی: یک سیستمی از هنجارها و تابوها که بر شهود عدالت به افراد، وفاداری به جامعه، احترام به اقتدار مشروح، و حفاظت از خلوص و تقدس متمرکز میباشند. حس اخلاقی میتواند برای تحمل عدالت انگیزه ایجاد کند و همچنان میتواند دوره های خاص از فعالیت های مضر و غیر قابل تصور را بازگردان نماید. (متاسفانه، این حس همچنان میتواند سبب بروز خشونت گردد، زیرا می تواند ایدئولوژی های ستیزه جویانه را بر مبنای قبیله گرایی، خشونت طلبی و اقتدارگرایی، عقلانی بسازد.

استدلال: فرایندهای شناختی که ما را قادر می سازد تا در تجزیه و تحلیل عینی و هدفمند درگیر شویم.

پس به این لحاظ، این که آیا مردم در واقع اعمال خشونت آمیز را مرتکب می شوند، بستگی به نفوذ میان این دانشکده ها دارد؛ تنها وجود طبیعت انسان نمیتواند میزان خشونت در گونه های ما را ثابت بسازد. در کل، ترکیبی از انگیزه های ناشی از خشونت میتواند باعث

تصمیم گیری برای برپا نمودن جنگ گردد. اگر تصمیم توسط هیچ یک از انگیزه هایی که مانع از خشونت می شوند، بازگردان نشود، پس تصمیم گیرنده حتماً با یک ائتلاف متهاجم که دارای انگیزه های یکسان باشد، بسیج گردیده و در عین حال انگیزه های صلح آمیز در وی غیر فعال میگردند.

شیوع واقعی جنگ، بستگی به روند های مختلف روانشناختی دارد که راه های درست را پوشش داده و از تاثیرات سایر روند های محدود کننده روانشناختی فرار میکند؛ و این همه به شبکه های اجتماعی تقسیم شده و بسیاری افراد به آن وصل میشوند. هیچ دلیل وجود ندارد تا انتظار داشت که نقاط قوت نسب های خانوادگی در تاثیرات رقابتی باید در طول تاریخ بشر ثابت باقی بماند.

۳. اجزای اختیاری طبیعت انسان

بسیاری از اجزای طبیعت انسان اختیاری (حساس به محیط زیست) بوده و خاصیتی (تکرر شناسانه) نمیباشد. این شهود که ممکن است امان بودن از جنگ میتوان یک واقعیت باشد، اکثراً نهفته در یک حالت روانی است که در آن خشونت یک نیروی هیدرولیک تصور میشود. در بهترین حالت، آن را می توان منحرف یا هدایت کرد، اما نمی توان آن را برای همیشه سرکوب کرد. حالت انگیزه گرفتن هیدرولیکی انسان عمیقاً ریشه در چگونگی فکر کردن در مورد خشونت دارد. این موضوعات در علوم روانکاوی، رفتار شناسی و رفتار گرایی به اثبات رسیده است (رویه کاهش تحریک)، و آنرا با مفهوم فیزیولوژی تکرر شناسی مطابقت می دهد، که در آن حلقه بازخوردی از یک سیستم حفاظت دایمی میکند که کارکرد آن مقابله با هرگونه عدم تعادل میباشد. این حالت همچنان تجربه ذهنی انسان را متناسب میسازد: هیچ انسانی نمیتواند برای مدت طولانی بدون غذا، آب و خواب زندگی کند، و همچنان نداشتن رابطه جنسی یک چالش است و یا استقرار نیاز به فاژه کشیدن، عطسه زدن، خارش و یا دفع کردن مواد مختلف از بدن.

اما، اینگونه تفکر یک اشتباه بزرگ است که واکنش های همه انسان ها تکررشناسانه است. بسیاری افراد فرصت طلب، واکنش پذیر و یا گزینشی هستند: آنها توسط ترکیبی از عوامل زیست محیطی و حالت های شناختی و عاطفی تحریک آمیز هستند. آنها بصورت تکاملی از چیزهایی مانند ارتفاع، مارها، محکومیت، آب های عمیق و یا عنکبوت در هراس هستند. حتی اگر یک شخص با ترس ذاتی (فویبای ذاتی) از مار به دنیا آمده باشد، تا زمانیکه با یک مار مواجه نشده باشد، وی میتواند تمام زندگی خود را بدون ترس از آن سپری کند. مثالهای دیگر عبارتند از تمایل به لرزیدن در هنگام سرماخوردگی، دیوانه وار عاشق شدن، و یا تجربه حسادت جنسی.

انگیزه‌های که انسان را به خشونت میکشاند نیز نباید تنگ‌دانشانه (فیزلوژی) باشد. هیچ دلیلی وجود ندارد که تمایل برای ضرر رسانیدن به دیگران بگونه تدریجی بوجود آمده به مرور زمان دفع گردد. خشونت خطرهای قابل توجهی از رسیدن صدمه یا مرگ را در پی دارد که شخص میخواهد از خود دفاع کند، و یا زمانی که خویشاوندان او میخواهد انتقام بگیرد، و یا هم زمانیکه وسوسه می شود که به طور پیشگیرانه حمله کند. نظریه انتخاب طبیعی پیش بینی می کند که سازگاری، آن زمان تکامل می یابند که هزینه های پرداختی بالاتر از مزایا مورد انتظار باشند. ما نباید انتظار داشته باشیم که تمایلات به خشونت افزایش یابد، مگر اینکه شرایط برای طرف حساس باشد. این شرایط ممکن است شامل طعمه شکار و استثمار قرار گرفتن، زمانی که یک قربانی خود را در معرض خطر میبیند؛ سلطه، زمانیکه مردانگی یک شخص بطور ناگهان در پیشروی حضار مهم مورد اعتراض قرار میگیرد؛ انتقام، مجازات توهین و یا صدمه؛ متزلزل شدن، زمانی که یک ارزش مورد تهدید ناگهان در معرض آسیب پذیری قرار می گیرد. اگر این شرایط هرگز حقیقت پیدا نکنند- به عباره دیگر، اگر شخصی زندگی منظم و سرمایه داشته باشد که از هرگونه تهدید و توهین سنگین در مصئونیت باشد- هرگونه تمایل وی برای عکس العمل خشونت آمیز خاموش خواهد گردید، همانگونه که ترس از مار را مثال آوردیم. چنین حساسیت میشود که در خصوص شرایط زیست محیطی نیز رونما گردد، که شرایط اوضاع درست گردیده و رهبران سیاسی از تمایل برای تجربه کردن جنگ و سوق دادن کشور به سوی جنگ منع شوند.

۴. شناخت انسان یک سیستم تولیدی باز است

در میان سایر دانشکده های روانشناسی که میتواند ما را از خشونت منع کند، یکی آن بسیار ویژه است: دستگاه شناختی که استدلال نمودن را امکان پذیر میسازد. استدلال، یک سیستم ترکیبی است که می تواند تعداد قابل ملاحظه ای از افکار متمایز را ایجاد کند. همانگونه که ده ها و هزار ها حروف در لغت نامه ها با استفاده از قاعده های ترکیبی میتواند به میلیارد ها جملات مبدل گردد؛ تعداد بسیار زیادی از طرح ها در مجموعه ذهنی میتواند با استفاد از روند های شناختی، به تعداد قابل ملاحظه ای از افکار منسجم مونتاژ گردد.^{۲۹} در این فضاء ایده های انسانی، باور ها، اسطوره ها، داستان ها، ادیان، ایدئولوژی ها، خرافات و نظریه های شهودی و رسمی نهفته است که از طریق زبان و شبکه های اجتماعی برای اصلاح، نوسازی و ترکیب بیشتر پخش می شوند. این گفتمان ها با توجه به زیرساخت اجتماعی و سواد مناسب، بوجود آورنده بحث های باز، پویایی مردم و ایده ها، تعهد مشترک به انسجام منطقی، علم خوب، حقیقت های ریاضیکی و اختراعات مفید است.

درست همان گونه که انسان ها توانایی های شناختی خود را برای جلوگیری از بروز آفت های کشنده و قحطی اعمال کرده اند، می توانند این توانایی ها را برای مدیریت آفت جنگ نیز استفاده نمایند. اگرچه خرابکاری جنگ همیشه وسوسه انگیز است، دیر یا زود مردم

متوجه خواهند شد که برندگان و بازندگان جنگ در طولانی مدت مکان های خود را تغییر خواهند داد پس بهتر خواهد بود اگر همه به طور همزمان موافقت کنند که سلاح خود را به زمین بگذارند. اما چالش این است که چگونه طرف مقابل را آماده برای گذاشتن سلاح های شان نماییم زیرا صلح طلبی یکطرفه، جامعه را در معرض حمله همسایگان که هنوز هم جنگ طلب هستند، قرار میدهد.

برای تحقق چنین چیزی لازم است که تجربه و نبوغ انسانی به تدریج بسوی حل و فصل این چالش سوق داده شود، همانطور که انسان ها گرسنگی و بیماری را از بین بردند. موارد ذکر شده چند محصول شناختی انسان ها است که رهبران و جمعیت ها را از غوطه وری در جنگ منع می کنند:

- حکومت، وسوسه برای آغاز یک حمله استثماري را کاهش میدهد، زیرا مجازات قانونی مانع پیش بینی سود میشود. این به نوبه خود باعث کاهش وسوسه بخاطر یک هدف بالقوه برای راه اندازی حملات پیشگیرانه در برابر آسیب های احتمالی میشود، چون چنین عمل میتواند سبب انتقام گیری شود.
- حکومت های مشروطه، به شمول دستگاه دموکراتیک، چون دولت ها خشونت بیشتری نسبت به شهروندان خود انجام نمی دهند.
- زیرساخت تجاری، که خریداری اشیاء نسبت به غارت کردن آن ارزان تر میشود و زنده بودن مردم نسبت به زنده نبودن آنان با ارزش تر میشود.
- جامعه بین الملل، که قواعد همکاری های ضد خشونت را میتواند ترویج کند و در مقیاس بزرگ به افراد اجازه می دهد که در جوامع و محل های کار حضور داشته باشند.
- سازمان های بین الدولتی، که می تواند تجارت را تشویق، منازعات را حل، اختلافات خصمانه را متوقف کرده و تخلف های پولیس و متجاوزین را مجازات کند.
- پاسخ های محاسبه شده به تجاوز، شامل تحریم های اقتصادی، قرنطین، اعلامیه های نمادین و تاکتیک مقاومت های بدون خشونت.
- اقدامات مصالحه آمیز مانند مراسم، آثار تاریخی، کمیسیون های حقیقت یاب، عذرخواهی رسمی که سبب تحکیم سازش میان دشمنان سابق شده و باعث تمایل به حل مشکل میشود.

- ضد ایدیولوژی های بشردوستانه، مانند حقوق بشر، برادری جهانی، همدلی و همدردی، اهریمن جنگ که این همه میتوانند با بازار های فکری ناسیونالیسم، نظامی گرایی، تلافی جویی و سایر ایدیولوژی های آرمان شهری شود.

دیده میشود که این ها و سایر ابزار های شناختی توانسته اند حساسیت های ثابت که تعاملات افراد را به جنگ واقعی منجر میسازد، را کاهش دهد.^{۳۰} بسیاری از این محصولات بی نظیر بشری در نظریه های صلح لیبرال یا کانتی مطرح شده است و بر مناسب بودن تفکر روشنگری اشاره دارد. کانت مانند سایر تیوری پردازان علوم سیاسی در دوران استدلال و روشنگری مثل لاک، هیوم و اسپینوزا، هر دو، شرایط همسو با عدم خشونت و همچنان مکانیزم ترکیبی شناخت انسان را تیوریک ساخته است. این ترکیب منافع روانشناسی و سیاسی را پیشنهاد می کنند که تصادفی نیست.

جمع بندی

تنها گذشت زمان پاسخ خواهد داد که کاهش جنگ به جای آرامش زودگذر و یا یک اتفاق آماری، یک تغییر پایدار در شرایط انسانی است. اما من امیدوار هستم که یک منبع شک و تردید را دور کرده باشم که این کاهش می تواند واقعی باشد: بینش که خشونت در داخل طبیعت انسان، کاهش جنگ را غیر ممکن می سازد. در طول دوره تاریخ بشر، بدون شک، سایر خشونت ها در طبیعت بشر کاهش یافته است. مفهوم مدرن از طبیعت بشر که ریشه در علم شناختی و روانشناسی تکاملی دارد، نشان می دهد که گونه های ما، هر چند ناقص، اما دارای ابزار برای محدود کردن خطاهای متوسط خود است. طبیعت انسان دارای ویژگی و یا تمایل واحد نبوده بلکه یک سیستم پیچیده دارای بخش های مختلف مانند چندین مکانیسم که موجب خشونت و مکانیسم های متعددی که آنرا مهار میکند، میباشد. علاوه بر این، مکانیسم که باعث بروز خشونت میشود، نیروهای هیدرولیکی غیر قابل مقاومت نبوده بلکه واکنش های اختیاری در برابر شرایط خاص میباشد، که میتوانند به مرور زمان تغییر کنند. یکی از مکانیسم های که مانع خشونت میشود، یک سیستم ترکیبی باز بوده و قادر به تولید تعداد نامحدود از ایده ها است.

Gaddis, John Lewis. (1989) *The Long Peace*. New York: Oxford University Press.

Gat, Azar. (2006) *War in Human Civilization*. Oxford: Oxford University Press.

Gleditsch, Nils Petter. (2008) "The Liberal Moment Fifteen Years On," *International Studies Quarterly* 52(4): 691-712.

Goldstein, Joshua S. (2011) *Winning the War on War*. New York: Dutton.

Holsti, Kalevi J. (1986) "The Horsemen of the Apocalypse," *International Studies Quarterly* 30(4): 355-372.

Howard, Michael. (1991) *The Lessons of History*. New Haven, CT: Yale University Press.

Human Security Centre. (2005) *Human Security Report 2005*. New York: Oxford University Press.

Human Security Report Project. (2007) *Human Security Brief 2007*. Vancouver, BC: HSRP.

Human Security Report Project. (2011) *Human Security Report 2009/2010*. New York: Human Security Report Project.

Jervis, Robert. (1988) "The Political Effects of Nuclear Weapons—A Comment," *International Security* 13(2): 80-90.

Keegan, John. (1993) *A History of Warfare*. New York: Vintage.

Lacina, Bethany, Nils Petter Gleditsch, and Bruce Russett. (2006) "The Declining Risk of Death in Battle," *International Studies Quarterly* 50(3): 673–680.

Long, William J., and Peter Brecke. (2003) *War and Reconciliation*. Cambridge, MA: MIT Press.

Luard, Evan. (1988) *The Blunted Sword*. New York: New Amsterdam Books.

Mueller, John. (1989) *Retreat from Doomsday*. New York: Basic Books.

Mueller, John. (2004) *The Remnants of War*. Ithaca, NY: Cornell University Press.

Mueller, John. (2009) "War Has Almost Ceased to Exist," *Political Science Quarterly* 124(2): 297–321.

Mueller, John. (2010) "Capitalism, Peace, and the Historical Movement of Ideas," *International Interactions* 36(2): 169–184.

Payne, James L. (2004) *A History of Force*. Sandpoint, ID: Lytton 52(4): 691–712.

Pinker, Steven. (2002) *The Blank Slate*. New York: Viking.

Pinker, Steven. (1994) *The Language Instinct*. New York: HarperCollins.

Pinker, Steven. (1997) *How the Mind Works*. New York: Norton.

Pinker, Steven. (1999) *Words and Rules*. New York: HarperCollins.

Pinker, Steven. (2011) *The Better Angels of Our Nature*. New York: Viking.

Ray, James L. (1989) "The Abolition of Slavery and the End of International War," *International Organization* 43(3): 405–439.

Russett, Bruce, and John Oneal. (2001) *Triangulating Peace*. New York: Norton.

اقتصاد صلح: چگونه همسایگان ثروتمندتر میتواند یک خبر خوب باشد

توسط ایمانوئل مارتین | By Emmanuel Martin

آیا اگر یک شخص سودی بدست بیاورد، باید شخص دیگری ضرر کند؟ آیا دست آورد یک ملت با هزینه دیگران محاسبه میشود؟ آیا گروه های بشری محکوم به جنگ دائمی هستند؟ ایمانوئل مارتین کارشناس اقتصادی و رئیس اجرایی انستیتوت مطالعات اقتصادی-اروپا است. آقای مارتین، علاوه بر سازماندهی برنامه ها در اروپا و آفریقا، ویرایشگر در بنیاد های "UnMondeLibre.org" و "LibreAfrique.org" میباشد. نوشته و مقالات وی در نشریه های "Le Cercle des Échos" و "Les Échos" در فرانسه، "Fogli" در ایتالیا، "L'Écho" در بلجیم، "Libération" در مراکش و "Wall Street Journal-Europe" به نشر رسیده است.

"هزینه جنگ بر یک ملت بیشتر از مصارف واقعی آن میباشد؛ علاوه بر این هزینه ها، همه چیزی را که میتواند بدست بیاورد، اما بخاطر وقوع جنگ نخواهد توانست."^{۳۳}

برندگان و بازندگان

بسیاری از مردم به این باور هستند که اگر یک فرد سودی بدست بیاورد، شخص دیگر باید از دست بدهد. چنین افرادی به این باور اند که مجموع سود و زیان در میان افراد صفر است، به این معنی که هر سود برای یک طرف برابر و مساوی با زیان طرف دیگر است. به این ترتیب، افرادی با چنین اعتقاد، با دیدن کسی که در حال پیشرفت است، به اطراف شان نگاه میکنند که چه کسی زیان کرده است. اگر این تنها الگوی احتمالی برای رفاه میبود، تضاد های اجتماعی در همه جا وجود داشته و جنگ اجتناب ناپذیر میبود.

خوشبختانه، حالت های دیگری از شکوفایی وجود دارد که دربرگیرنده زیان دیگران نیست. جهان معاصر از جمله شاهد قوی این حالت است که در هر گوشه ای از جهان درآمد افراد افزایش یافته است. برعلاوه، افراد زندگی طولانی داشته و نسبت به گذشته صحتمندتر و ثروتمندتر هستند. نه تنها بیشتر افراد در شکوفایی بسر میبرند، بلکه درصد بزرگ از جمعیت جهان نیز در چنین وضعیت خوب قرار دارند.

در بسیاری موارد بدون شک که سود یک شخص باعث زیان شخص دیگر میشود. بطور مثال، اگر یک دزد اموال کسی را سرقت کند، سود دزد سبب زیان قربانی میشود. اما سود از طریق فعالیت های دیگر، بدون سرقت مانند کار، نوآوری، اکتشافات، سرمایه گذاری و مبادله نیز بدست میاید.

یکی از مشهورترین کارشناسان اقتصادی این موضوع را بسیار بطور واضح توضیح داده است که چگونه سود شما میتواند سود دیگران نیز باشد. با انجام این کار، او نه تنها پایه و اساس اقتصادی برای رسیدن به رفاه مادی بلکه برای صلح را نیز شرح داده است. ژان باپتیست سه^{۳۲} نه تنها به عنوان آدم اسمیت فرانسه شناخته میشود، بلکه در حقیقت بینش آدم اسمیت را نیز رایج ساخته و اندیشه ها وی را توسعه داده است.

همانند اسمیت، وی منتقد جنگ، استعمارگرایی، برده داری و مرکانتیلیسم بوده و طرفدار صلح، استقلالیت، آزاد سازی و تجارت آزاد بوده است. در توضیح اینکه خدمات دارای ارزش (در واقع، ارزش کالاهای مادی به خاطر خدماتی است که به ما ارائه می دهند) میباشد و این اندیشه که ایجاد کالاها و خدمات منبع تقاضا برای سایر کالاها و خدمات دیگر میتواند باشد، از آدم اسمیت نیز پیشی گرفته است. این گفته ها اکثراً به عنوان "قانون بازار سه" یاد میشوند.

این یک بینش بسیار ضروری نه تنها برای "اقتصاد های کلان"، بلکه بطور کلی برای روابط اجتماعی و بطور خاص برای روابط بین الملل میباشد. اگر افراد برای تجارت کردن آزاد باشند، افزایش ثروت یک طرف زیان آور نبوده بلکه برای رونق شرکای تجاری اش نیز سودمند میباشد، و افزایش رونق یک شریک تجاری به این معنی است که تقاضای موثرتری برای کالاها و خدمات دیگران هم وجود دارد.

اما دشمنان تجارت آزاد، به ویژه ملی گرایان اقتصادی و مرکانتیلیستها استدلال میکنند که اگر یک کشور مرفه تر گردد، این باید به ضرر دیگران باشد. آنها یکنوع دیدگاه "حاصل جمع صفر" نسبت به جهان دارند، به این معنی که حاصل سود صفر است؛ اگر یک شخص (مثبت یک امتیاز) بدست آورد، شخص دیگر باید "منفی یک امتیاز" از دست بدهد.

گفته های ژان باپتیست، نشان میدهد که چنین دیدگاه اشتباه است. و قانون بازار برای صلح با اهمیت است، زیرا این معنی را میدهد که کشور ها میتوانند یکجا به رونق برسند،

چون سود دوجانبه از طریق تجارت داوطلبانه بدست میاید. تجارت یک بازی "حاصل جمع مثبت" است، یعنی حاصل سود برای همه مثبت است. در مقابل، درگیری و جنگ بدتر از بازی با حاصل جمع صفر می باشد، که در آن سود یک طرف برابر با زیان دیگر است. جنگ تقریباً همواره بازی با "حاصل جمع منفی است" در آن حاصل باخت به مراتب بیشتر از سود است، و بطور کلی، در جنگ هردو طرف بازنده و زیان کننده هستند.

یک جهان تولید کننده های - مصرف کننده

"ملت ها خواهند آموختند که واقعاً در جنگ با یکدیگر هیچ منفعت ندارند؛ و خواهند آموخت که مطمئناً از حوادث ناشی از شکست رنج می برند؛ در حالیکه مزایای موفقیت در جنگ به طور کلی خیالی است."^{۳۳} ژان بابتیست سه

آقای سه توضیح داده است که در مبادله اقتصادی به انسان ها باید به دید تولید کنندگان و همچنان مصرف کنندگان مشاهده شوند. برای تولید "دادن ارزش به چیزهایی که آنها سبب سودمندی میشوند" ضروری است.^{۳۴} پیشرفت صنعت با توانایی تولید محصولات جدید و کاهش هزینه محصولات قبلی، محاسبه میگردد. زمانیکه کالاهای جدید تولید گردید، به این معنی که هزینه ها نسبت به گذشته کاهش خواهند یافت، و همچنان این معنی را میدهد که توانایی خریداری سایر محصولات برای مصرف کنندگان باقی خواهد ماند.

سه همچنان توضیح میدهد که در این فرایند، ایجاد "سودمندی" برای کارآفرین بسیار مهم میباشد. آقای سه خود یک کارآفرین بوده و به خوبی نقش "سرمایه گذار" را میدانست. سرمایه گذار که متعهد به سرمایه گذاری جدید باشد، همواره تلاش خواهد نمود که چگونه کالاها و خدماتی را تولید نماید تا کمترین قربانی را متحمل شود. (این چیزی است که به آن "کاهش هزینه" تولیدات میگویند.) آقای سه نقش مهم کارآفرینان را در بازار توضیح داده است. کارآفرینان اغلب به عنوان نابغه های رویایی به تصویر کشیده شده اند که دارای توانایی های فوق العاده و دانش جامع از بازارها، تاکتیک ها، تولیدات، سلیقه ها، افراد و غیره موارد میباشد. اما سه به همه میگوید که معمول ترین انسان در میان ما نیز فعالیت های کارآفرینی را انجام داده میتواند.

یکی از راه های دانستن کارآفرینی، جستجوی روش های تولید با کمترین هزینه میباشد، که منابع نادر را برای برآورده ساختن دیگر ضروریات نگهداری میکند. کارگر فابریکه که تلاش میکند تا محصولات را در مقیاس معین در زمان کمتر تولید کند؛ کشاورزی که محصول را ترتیب می دهد تا زمان شخم زدن و زمان باروری را به حداقل برساند؛ صاحب رستوران که توجه میکند تا چه زمانی مردم از کار فارغ میشوند، تا غذا را در زمان درست آماده بسازد؛ همه در تلاش این هستند که چگونه با کمترین هزینه تولیدات خود را افزایش دهند. تنظیم مبادلات نیز یک شکل از تولیدات است؛ این تولیدات نادر را در مکان ها و یا

زمان‌هایی فراهم می‌سازد که در غیر آن فراهم‌سازی آن ناممکن بوده و همچنان ارزش‌های طرفین را در معامله افزایش می‌دهد، که به همین دلیل آنان مبادله را نیز ضرورت می‌دانند.

"قانون سه" و منافع متقابل

یک ساختار تیوریک قدرتمند که ما را در فهم پیشرفت اقتصادی کمک می‌کند، به عنوان "قانون بازارهای سه" شناخته می‌شود. آقای سه در یک فصل از کتاب مشهور خود تحت عنوان "رساله در باره اقتصاد سیاسی"^{۳۵} شرح داده است که چگونه این نظریه که (این تولیدات است که تقاضا را برای تولید باز می‌کند) باعث شد که نظریه‌ای "تولیدات با تولیدات قابل مبادله هستند" بوجود بیاید. این شعار که "عرضه، تقاضای خود را ایجاد می‌کند" اغلب نشان‌دهنده بینش آقای سه است. آنچه وی شرح داده است، دقیقاً چیزی است که ما آنرا در زمانی مشاهده نمودیم که جهان بیشتر و بیشتر مرفه‌گردیده و اوسط ثروت جهان چندین برابر نسبت به عصری که سه در آن زندگی می‌نمود، رشد نموده است. اکنون فقر کاهش یافته و صحت، سواد، طول عمر انسان‌ها و دسترسی به کالاهای مصرفی در میان فقرا بهبود یافته است. وی از جمله نخستین کسانی بوده است که می‌کاینیزم نسبت‌یابی توسعه رفاه جهانی را درک کرده بود. در زبان خشک اقتصاد معاصر، آن را "تئوری میان‌سکتوری رشد اقتصادی" می‌نامند که در آن رشد یک تولیدکننده، سکتور و یا ملت نشان‌دهنده توسعه بازار یا تقاضا برای دیگر تولیدکنندگان، سکتور‌ها و ملت می‌باشد. و هنگامی که شما در مورد آن فکر کنید، واقعا چیز جالبی است.

زمانیکه تاجران محصولات ویژه خود را تولید نمایند، آنها سودمندی برای دیگران تولید می‌کنند؛ دیگران با تخصص در تولیدات خویش، باعث تولید سودمندی در زمینه‌های مبادله می‌شوند؛ و هریک دارای توانایی خریداری اجناس همدیگر را بدست می‌آورند. اگر از اندیشه‌های جاکوبس رویف، کارشناس اقتصادی دیگر استفاده نماییم، با ایجاد نمودن سودمندی برای طرف مقابل، هریک "حقوق" بیشتر بدست می‌آورند.

منافع متقابل در مفهوم مبادله محصولات و تولیدات، تجمعی است. من با فراهم‌سازی زمینه سودمندی برای همسایه خود می‌توانم ثروتمند شوم، و همسایه من با فراهم‌سازی زمینه سودمندی برای من می‌تواند ثروتمند شود. و چون من ثروتمندتر هستم، می‌توانم از همسایه خود محصولات و تولیدات خریداری کنم، که همسایه من به نوبه خود ثروتمندتر خواهد شد. بطور واضح امکانات تقسیم نمودن نیروی کار و تولیدات در اقتصادهای خورد و یا بسته، بسیار محدود می‌باشد، اما در بازارهای بزرگ امکانات بیشتر برای افراد گوناگون، مشاغل و صنایع مختلف بوجود می‌آید. چنانکه آدم اسمیت قبل از سه توضیح داده است "تقسیمات نیروی کار توسط وسعت بازار محدود می‌شود."^{۳۶} در این مورد آقای سه افزوده است که "به هر اندازه که کثرت تولیدکنندگان باشد، و به هر اندازه که تولیدات مختلف باشد، به همان اندازه بازار برای تولیدات سریع‌تر، بیشتر و گسترده‌تر خواهد بود."^{۳۷}

سه بازی با حاصل جمع مثبت در مبادله تولیدات را توضیح داده است. در مبادله داوطلبانه، این حقیقت که مشتریان من در حال ثروتمند شدن هستند، یک خبر خوش برای من است. برعکس، اگر آنان فقیرتر شوند، بکلی خبر خوش نبوده بلکه یک خبر بد است. به گفته سه، "موفقیت در یکی از شاخه های تجارت، وسیله ای برای خرید بیشتر است، و در نتیجه بازار را برای تولیدات سایر شاخه ها باز میکند؛ از سوی دیگر، رکود یک کانال تولیدات و یا تجارت، باعث رکود سایر کانال ها و تولیدات میشود."^{۳۸}

آقای سه توضیح میدهد که توسعه اقتصادی یک میکانیسم خودکفا بر اساس "رشد درونی" میباشد: "وسعت بازار" که برای سطح تخصص و تقسیم کار بسیار مهم است، این معنی را میدهد که اندازه بازار به خود تولیدات بستگی دارد. تولیدات بیشتر قدرت بیشتر خریداری را بوجود میآورد، که به وسعت بزرگتر بازار تعبیر میشود، و به نوبه خود فرصت ها را برای تولیدات بیشتر فراهم می کند. بسیار آشکار است که مکانیسم توسعه، افزایشی و تکاملی است که به همین دلیل در زمان آقای سه "در فرانسه خرید و فروش کالا ها پنج یا شش برابر بیشتر از منطقه چارلس ششم صورت می گرفت."^{۳۹} تقسیمات نیروی کار و تخصص باعث افزایش تعداد صنایع گردیده و شاخه های جدید صنایع (حتی شاخه های متعدد) را ایجاد کرد. اقتصاد بازار یک روند با حرکت ثابت است.

آقای سه نسبت به دیگر کارشناسان اقتصادی عصر خویش، خوشبین بود. وی بر توانایی انسان برای ایجاد تولیدات و بوجود آوردن ثروت تاکید میکرد، و توضیح میداد که چگونه چنین تولید برای دیگران نیز پیش شرط برای تولید میباشد؛ و اینکه تولید و مبادله بازی با حاصل جمع مثبت است. برای سه، قحطی باید توسط روح کارآفرینی و خدمات و توسط مبادله و نوآوری مغلوب شود. بنابراین قحطی برای او یک وسواس به شمار نمیرفت، همانطور که برای توماس مالتوس به شمار میرفت، شخصیکه با آقای سه در مباحثه بود. آقای سه در جستجوی درک و بدست آوردن علم در خصوص اقتصاد رفاه ای بود و در برابر تصویر غم انگیز آینده بشریت که توسط توماس مالتوس ارائه میشد، استدلال میکرد. در اخیر به اثبات رسید که آقای سه درست بوده و توماس مالتوس در اشتباه بود.

قانون سه در سطح بین الملل بکار برده شده است

چه خارج از مرزهای یک کشور باشد و یا داخل، ضرر رسانیدن به همسایه، ضرر رسانیدن به خود است: "هر فرد علاقمند به رفاه عمومی و همگانی است و... موفقیت در یک شاخه ای از صنعت ترویج کننده شاخه دیگر است."^{۴۰} در حقیقت، در داخل یک دولت به ندرت افراد از رفاه دیگر شهرها و صنعت ها شکایت میکنند؛ اکثر مردم درک میکنند که اگر کشاورزان فرانسه در رفاه باشند، این به سود کارگران شهری، و برعکس آن است. این منبع واقعی از دست آوردهای ساخته شده توسط مردم شهرها از مبادله با مردم

اقتصاد صلح: چگونه همسایگان ثروتمندتر می‌تواند یک خبر خوب باشد

کشور است، و دوباره با مردم کشاورز؛ هر دوی آنها دارای امکانات خریداری تولیدات خوبتر و بهتر هستند، و بیش از حد آنها خودشان تولید کننده هستند:

یک شهری که در مرکزیت کشور ثروتمند قرار داشته باشد، ضرورت زیادی به مشتریان گوناگون و ثروتمند احساس نمی‌کند؛ و از سوی دیگر، همسایگی با شهرهای مجلل ارزش بیشتر به تولیدات کشور می‌بخشد. تقسیم بندی کشورها به زراعتی، تولیدی و تجاری کافی است. برای موفقیت مردم در کشاورزی، به محرک تولیدی و رونق تجاری نیاز میباشد؛ وضعیت شکوفان تولیدات تجارتی، سودمندی را بر بخش کشاورزی نیز منعکس می‌سازد.

آقای سه شرح می‌دهد که چگونگی رابطه میان کشورها نیز متمایز از رابطه میان مناطق و شهرهای داخل کشور نیستند:

موقعیت یک کشور در خصوص کشور های همسایه، مشابه رابطه ولایات آن با دیگر ولایت ها است، و همچنان مشابه کشور با شهر ها؛ که علاقمند بخاطر رفاه آنها میباشد، و مطمئناً از توانمندی آنها سود می برد.^{۴۱}

در اینجا بار دیگر، همسایگان ثروتمند به معنی یک فرصت برای ما است تا بیشتر فروش نموده و ما هم ثروتمندتر شویم. آقای سه در پاسخ به مالتوس بسیار واضح تر صحبت میکند و نشان می دهد که تا چه حد یک تاجر علاقه ای به ثروتمندی کشورها یا مناطق دیگر دارد:

هنگامی که من به این نتیجه میرسم که تولید منجر به تولید می شود؛ ابزارهای صنعتی، هر چه که باشند، هنگامی که تولید شدند، همیشه خود را به اشیاء ضروری برای ملت ها مبدل می کنند و این اشیاء ضروری، جمعیت جدید و سلیقه های جدیدی را برای مردم ایجاد می کنند، ظاهراً این همه به ضرر من نیستند. بیایید تنها دو صد سال گذشته را در نظر بگیریم، و فرض کنیم که یک تاجر یک محموله غنی را به مناطق نیویارک و فیلادلفیا انتقال می‌دهد؛ آیا این محموله را میتوانست بفروشد؟ حتی فرض کنیم که او موفق به ایجاد تاسیسات کشاورزی یا تولیدی میشد؛ آیا میتوانست حتی یک واحد از تولیدات خود را به فروش برساند؟ بدون شک، نمیتوانست. این محموله را باید خودش به مصرف میرساند. اکنون چرا ما حالت برعکس را مشاهده میکنیم؟ چرا اجناس انتقال داده شده و یا هم تولید شده در نیویارک و یا فیلادلفیا، یقیناً به قیمت همان زمان به فروش میتواند برسد؟ شواهدی که من میبینم این بخاطری است که کشاورزان، تجاران و حتی تولید کنندگان نیویارک و فیلادلفیا و همچنان ولایت های مجاور، تولیدات خود را به همان ارزش که از جا های دیگر قابل خریداری است، عرضه و یا ارسال میکنند.^{۴۲}

موانع تجارتی ("حمایت گرایی") به عنوان بازی های با حاصل جمع منفی

بسیاری ها در آن زمان استدلال میکردند، و حتی اکنون هم این باور وجود دارد که با خارجی ها نباید تجارت کرد و همه چیز باید در "داخل" ساخته شود. آقای سه یک انتقاد بسیار روشنفکرانه به چنین طرز فکر ارائه میکند:

شاید گفته شود "چیزی که در خصوص یک دولت جدید حقیقت داشته باشد، شاید قابل اعمال بالای دولت قدیمی نباشد: در آمریکا برای تولیدکنندگان جدید، مصرف کنندگان جدید وجود داشت؛ اما در کشوری که از قبل به قدر کافی تولیدکنندگان وجود داشته باشد، بقیه مصرف کنندگان فقط مایل باقی خواهند ماند." به من اجازه بدهید که به این بیانیه پاسخ بدهم، مصرف کنندگان واقعی کسانی هستند که در پهلوی مصرف، تولید نیز میکنند، زیرا تنها آنان قادر به خریداری تولیدات دیگران می باشند؛ و مصرف کنندگانی که خود تولید کننده نیستند، قادر به خریداری هیچ چیزی نیستند.^{۴۳}

بسیاری ها شکایت دارند که تعدادی از کشور ها "کسری تجاری" و تعداد دیگر "مازاد تجاری" را اجرا میکنند، و حتی پیشنهاد میکنند که "کسری بودجه" کار بسیار خراب است. آقای سه، مغالطه "توازن تجاری" را چنین توضیح داده است: یک میراث ویرانگر از اندیشه های مارکانتولیست که سبب جنگ های بسیار زیاد شده است. "جنگ های تجاری" یا "انتقام جویی ها" صرفاً برای محافظت از منافع افراد محدود به راه انداخته میشود که آنان به اندازه کافی حيله گری می کنند تا مردم را در خصوص منافع گروه خاص و منافع همه ملت گيج کنند.

سه به آنچه ما امروزه "معاهدات تجارت آزاد" می نامیم، از قبل آشنا بود. تجارت آزاد از جمله سیاست های مورد پسند وی بود: افراد باید با کشور های خارجی همانند همسایگان و دوستان خود رفتار کنند. معاهدات تجارتی منحصر به فرد، رفتارهای نابرابر شرکای خود را شامل می شود: "امتیازات" برای صادرکنندگان یک کشور به معنای "امتناع از امتیازات" به دیگران است و این منبع نزاع است. سه می توانست درک کند که چنین معاهدات به جای ایجاد تجارت بیشتر، تنها باعث ایجاد "انحراف تجاری" شده و جریان های تجارت را از کشورهایی که دولت هایشان طرف قرارداد نباشند، دور می کند.

سه از خطرات ناشی از اعمال سببایدی صادرات هشدار داده بود. سیاست هایی که اکنون به نام "یارانه ها" یا "رانت جویان" نامیده می شوند، سبب میشود که این افراد قوانین را به نفع خود دستکاری کنند. سه مخالف "سرمایه داری رفاقتی" بود، که در آن زمان حتی این واژه به درستی قابل درک هم نبود. یکی از حریفان سه در باره تجارت-و صلح- خود ناپلئون بناپارت بوده است. ویراستار مجله *Décade Philosophique* میگوید که در اوایل آقای سه از جمله حامیان ناپلئون بناپارت در سال ۱۷۹۹ به شمار میرفت که با

انقلاب فرانسه به پایان رسید و باعث تاسیس قانون اساسی کنسول گردید. آقای سه حتی عضو دادگاهی بود که یک بخش این کونسل چهارگانه بشمار میرفت. اما پس از نشر کتاب سه تحت نام "Traité" در سال ۱۸۰۳، ناپلئون تاکید کرد که سه باید بخش های کتاب خود را که در باره تجارت آزاد نوشته شده است باز نویسی نموده و آنرا به حمایت از مداخله دولت و حمایت از تولیدات داخلی تغییر بدهد. سه، پیشنهاد ناپلئون را به شدت رد کرد. تمامیت فکری سه باعث شد که او از دادگاه اخراج شده و نسخه دوم Traité سانسور گردد و از کار کردن وی به عنوان روزنامه نگار منع شود.

ناپلئون حتی در سطح عملی نیز به یک تن از مخالفین سه مبدل گردید. پس از اخراج از زندگی عمومی، سه تصمیم به راه اندازی یک شرکت نخ ریزی گرفت. سه یک کارآفرین کامل بود و از جدیدترین موتور هیدرولیک استفاده کرده نیروی کار شرکت خود را به ۴۰۰ نفر افزایش داد و رقابت جدی را با تولیدکنندگان بریتانیا آغاز کرد. این حالت تا زمانی ادامه پیدا کرد که سیاست های حمایت از تولیدات داخلی بناپارت در سال ۱۸۱۲ این شرکت را نابود کرد. سه و کارگران شرکت و خانواده های ایشان بگونه مستقیم پیامدهای عملی ایده های بد افرادی چون بناپارت را تجربه نمودند.

صلح برای رفاه

آقای سه، برادر جوان خود را که همفکر بسیار امیدوار کننده برایش بود، در سال ۱۷۹۹ در جریان مأموریت اعزامی توسط ناپلئون به مصر، از دست داد. شاید از بین رفتن برادر جوانتر سه در یک سفر استعماری به وی کمک کرد که هزینه های جنگ را به خوبی درک کند. در چاپ های بعدی کتاب Treatise، سه با "جنگ های ویرانگر... مانند جنگ فرانسه که در زمان استعمار ناپلئون اتفاق افتاد" بسیار انتقادی برخورد کرد.

صلح یکی از شرایط اولیه توسعه اقتصادی است. افراد آنقدر که در زمان صلح سرمایه گذاری کرده و در باره آینده خود تصمیم میگیرند، در زمانی که آنان قتل عام میشوند و یا در تهدید بسر ببرند، نمیکنند. سه بر اهمیت محدود نمودن غارت دولت (یا "چپاول دولتی") تاکید کرده است.

حکومت ها نه تنها در زمان تصاحب صنعت و زمین ها، رفاه و آسایش را نقض میکنند، بلکه در زمان اجازه دادن و یا ممنوعیت استفاده از دارائی افراد نیز رفاه را نقض میکنند. سه باورمند بود که حکومت ها باید محدود شده و توسط حاکمیت قانون اداره شوند و اینکه "هیچ کشوری به هیچ درجه ای از رفاه نرسیده است مگر اینکه حکومت محدود بوده باشد."^{۴۴}

بدون شک که صلح از جمله شرایط اولیه برای ثروتمندی اقتصادی دولت ها به شمار میرود. جنگ زندگی انسان ها را تباہ نموده، معیوب و آفت زده میسازد و ثروت را از بین برده،

قحطی بوجود آورده و منابع نادر را ضایع میکند. جنگ، بازی با حاصل جمع منفی است. یکی از وظایف اقتصاد سیاسی، نشان دادن هزینه جنگ و ارزش صلح است. امروزه از یک شهروند سوئیس پرسید که علت ثروت شگفت آور شهر و کشور شان چیست؛ آنان یقیناً پاسخ خواهند داد که: "ما خود را در دو جنگ جهانی منفجر نه ساختیم." آقای سه در این خصوص میگوید:

ملت ها خواهند آموخت که آنان هیچ سودی در جنگ کردن با همدیگر ندارند؛ و خواهند آموخت که مطمئن از حوادث ناشی از شکست، رنج خواهند برد، در حالیکه مزایای موفقیت به طور کلی توهم با گمراهی است... مستعمرات بخاطر زمین و یا بحر ها آشکار خواهد شد که بطور کلی از جاذبه باز مانده اند و همه مزایای آن همراه با حکمرانان شان از بین خواهد رفت و بطور وسیع هیچ سودی نخواهد داشت. برای افراد خصوصی، بیشترین سود ممکن است از آزادی مقاربت بدست بیاید، و به جزء حالت صلح آمیز، لذت بردن از آزادی ناممکن خواهد بود. طبیعت مردم را به همبستگی متقابل هدایت می کند؛ و اگر دولت هایشان بخواهد که همبستگی آنان را متوقف ساخته و آنها را درگیر خصومت بسازد، دولت ها به شکل مساویانه برای مردم خود و کسانی با آنها در جنگ هستند، مضر میباشند. اگر افراد آنقدر ضعیف باشند که غرور و یا جاه طلبی حاکمان خود را تأیید کنند، من نمیدانم چگونه حماقت و پوچی آنها را از حیواناتی تمامیز بسازم که آموزش دیده اند تا جنگ نموده و یکدیگر را تکه و پاره کنند.^{۴۵}

صلح و تجارت آزاد، همدیگر را نه تنها برای توسعه اقتصادی تقویت میکنند، بلکه تقویت کننده ثروت واقعی و شکوفایی انسان ها نیز است.

مصاحبه با یک تاجر در ارتباط با صلح "کریس روفر"

توسط تام جی. پالمر | By Tom G. Palmer

تجارت و صلح باهم چه ارتباط دارند؟ چه چیزی باعث انگیزه بخشیدن به یک تاجر میشود تا از صلح حمایت کرده و با مداخله خارجی مخالفت کند؟ آزادی، اقدام داوطلبانه و صلح با هم چه ارتباط دارند؟ کریس روفر، بنیانگذار مشهورترین شرکت تولید و پروسس بادنجان رومی بوده و مسئول شرکت های پروسس و توزیع کننده محصولات زراعتی در ایالات متحده آمریکا میباشد. وی همچنان بنیانگذار انستیتیوت مدیریت-خودی^{۴۶} و بنیاد هماهنگی و رفاه میباشد.

پالمر: تشکر از اینکه وقت گذاشتید کریس. در حقیقت من با شما و شرکت شما بعضی از معاملات تجارتي را انجام داده ام، درحالیکه من میدانم شاید شما این را نمیدانستید. من یک مقدار ساس برای خوراکه باب و بادنجان رومی برای سلاد خریداری کردم. از این معامله من فهمیدم که این یک فرصت خوب برای شرکت شما است که بادنجان رومی را پروسس میکنید. به نحوی این بازار بوده است که ما را به گونه مسالمت آمیز به هم ارتباط داده است. این مرا به سوال نخست ام میکشاند: چرا تاجران اینقدر علاقمند به موضوع صلح هستند؟

روفر: فکر میکنم که راه های متعددی برای پاسخ دادن به این سوال وجود دارد. صلح به ما فرصت میدهد که در داد و ستد تجاری با هم همکاری بوده و بالاترین ارزش مشترک را بوجود بیاوریم. پس بجای اینکه ما برای انجام کاری مجبور شویم، ما میتوانیم به ارزش های همدیگر پاسخ بدهیم، ارزش های واقعی ما. صلح یک پیش نیاز برای مبادله داوطلبانه است، چیزی که دربرگیرنده همه مفاهیم تجاری است. زمانیکه ما بدون کدام اجبار، بر اساس داوطلبی در تعامل میشویم، ما میتوانیم درباره ارزش های مشتریان و عرضه کنندگان

بیاموزیم. و این مشتریان، عرضه کنندگان و همکاران - تنها کسانی هستند که در باره ارزش های خود میدانند. به عنوان یک تاجر من به علامت هایی در اقتصاد پاسخ میدهم که در شکل قیمت ها ارائه گردیده و میگوید که به چه ارزش داده شده است. این داده های معلوماتی برای من در قالب نمرات و قیمت ها میاید، که در آن در مورد ملیت ها، زبان، نژاد یا مذهب چیزی ذکر نشده است. این ها علامت هایی از ارزش های انسانها است.

این یگانه چیزی بسیار جالب در خصوص بازار و بودن در تجارت است. در عقب قیمت ها هیچ چیز دیگری وجود ندارد؛ در آن تعصبات وجود ندارد؛ در آن هیچ ملیتی وجود ندارد؛ و هیچ مذهبی. این ها ارزشهای انسان های هستند که با هم جمع شده و برای من به شکل قیمت ارائه میشود، و این ارزش ها توسط اعداد بیان میشوند که با دیگر اعداد قابل مقایسه هستند. من با استفاده از این اعداد میتوانم در باره اختصاص دادن منابع نادر تصمیم بگیرم. این اعداد درباره هزینه منابع صحبت میکند، بگونه ای که دیگر افراد برای استفاده آن چقدر پول خواهند پرداخت. قیمت ها به من کمک می کنند که بیشتر به ارزش های دیگران وصل شوم.

پالمر: آیا شما کدام تجارت بین المللی هم انجام میدهید؟

روفر: بلی انجام میدهم. در حقیقت، در حدود ۳۰ درصد از تولیدات ما در سطح بین المللی به فروش میرسند.

پالمر: برای خارجیان؟

روفر: بلی برای خارجیان، اما برای من آنها صرفاً مشتریان هستند. من در باره چنین چیزی فکر نمیکنم، به جزء حالتی که دولت سد راه قرار بگیرد. میخواهم بگویم که حدود ۱۰ الی ۲۰ درصد از فروشات ما برای مردم کانادا و مردم مکسیکو میباشد، اما بقیه فروشات ما دربرگیرنده سراسر جهان است. در هر ۳۰ روز ما به مشتریان چهل الی پنجاه کشور مانند جاپان، عربستان سعودی، هالند، انگلستان، ارجننتاین و غیره فروشات داریم.

پالمر: و شما از این فروشات پول بدست میاورید؟

روفر: یقیناً، در غیر آن ما این فروشات را هیچ انجام نمیدهم. این چیزی است که نشان میدهد که با پاسخ دادن و برآورده کردن ارزش های مشتریان، ما به ارزش جهان می افزاییم. این کار دارای تاثیرات دیگری هم است، این با پاسخگویی به ارزش های دیگران نیز مرتبط است. شما میتوانید اینگونه فکر کنید که فروش تولیدات چه در داخل (داخلی) و یا خارج (بین المللی) مرزهای کشور باشند، این یک معنی فرستادن پیام صلح، همکاری و احترام است. زمانیکه دیگران را به عنوان مشتری ببینید، این هرگز اتفاق نمی افتد که آنان را با گلوله بزنید و یا به آنان صدمه برسانید. تجارت یک بدیل بسیار زیبا برای خشونت و اجبار است.

پالمر: یک تعدادی از افراد میگویند که تجارت بین المللی سبب خسارات به محیط زیست شده و آنرا صدمه میرساند....

روفر: زمانیکه تجار در یک بازار آزاد کار میکنند، این به معنی رعایت و احترام حقوق مالکیت دیگران میباشد، و هدف نهایی آن طرفداری از محیط زیست است. یک طرفدار واقعی محیط زیست به هزینه کالاها، هزینه منابع مادی، چه تیل، چوب و یا هم شیشه و پلاستیک باشد، توجه میکند. و از آنجا که محاسبه هزینه ها با قیمت ها، سود و زیان امکان پذیر است، اطلاعات مرتبط با هزینه ها تنها دانش نه بلکه دانش موثر آن است؛ و رفتارها را تغییر می دهد. قیمت ها به ما دانش درباره هزینه ها و در عین حال انگیزه برای به حد اقل رسانیدن قیمت ها را میدهد. ما هرگز علاقمند ضایع شدن اشیاء نیستیم و این انگیزه را داریم که چنین کاری صورت نگیرد. هدف اصلی ما احترام به حقوق دیگران است، که معنی مالکیت را میدهد؛ شما زمانی دچار تخریب، آلودگی، و زباله در محیط زیست میشوید که حقوق مالکیت قابل احترام نباشد. زمانیکه حقوق مالکیت به خوبی تعریف شده و از آن دفاع صورت بگیرد، ما باید مواظب تاثیرات انتخاب های خود و دیگران باشیم. شما میدانید که حکومت ها اکثراً متوجه تاثیرات اعمال شان بالای دیگران نیستند، زیرا آنان میتوانند از اجبار کار بگیرند، اما ما باید هر دقیقه و هر روز در فکر ارزش ها و حقوق افراد دیگر باشیم. کسب و کار ما متمرکز بر اقدام داوطلبانه است. برای اینکه مردم از محصولات ما مصرف نمایند، و یا برای ما کالا تولید و یا عرضه کنند، از زور استفاده کرده نمی توانیم و نمی کنیم. این همه اقدام و حقوق داوطلبانه است.

پالمر: شما از کارکردهای داوطلبانه زیاد یادآوری کردید. شما خود را یک داوطلب میدانید و یا لیبرالیست و یا چیز دیگری؟

روفر: برای من این واژه ها بسیار مشابه هستند. واژه قدیمی آن "لیبرال" بود اما در بعضی موارد باعث ایجاد سوء تفاهم در ایالات متحده آمریکا میگردد، چون "لیبرال" در مخالفت و مقابل "محافظه کاری" قرار دارد. شما میتوانید بگویید من یک "لیبرال کلاسیک" هستم، اما با دانش دقیق از واژه ها، من میتوانم به همه بگویم که لیبرال، لیبرال کلاسیک، داوطلب و لیبرالیست. اما چیزی که برای من مهم است اینکه بالای افراد اجبار نبوده و آنها بگونه داوطلبانه و صلح آمیز در تعامل هستند.

پالمر: از چه زمانی شما با چنین دیدگاهی هستید، و چگونه به آن باورمند شدید؟

روفر: والدین من افراد غیر سیاسی بودند و من در کودکی بسیار شرمندوک بودم. و فکر میکنم، هنوز هم هستم. به این لحاظ من بسیار درگیر بحث ها نبوده ام. من خود را هرگز یک شخص خردگرا نه میدیدم. زمانیکه من به دانشگاه کالیفرنیا رفته و در لیلیه زندگی کردم، با افراد گوناگون که هم سن و سال من بودند، آشنا شدم، به شمول کسانی که از من کرده باهوش

تر بودند. آن زمان، نخستین باری بود که در باره سیاست صحبت کردم، و بناء بر هر دلیلی با استفاده از روش‌های خاص به استدلال پرداختم و فکر میکردم که این درست نیست که به دیگران ضرر رسانیده شود. با گذشت زمان، استدلال‌های خود را مرتب کردم. این همه برایم همانند حس مشترک ظاهر شد. شاید تحت تاثیر هم قرار گرفته باشم، اما نمیدانستم این تاثیرات از کجا بوجود آمد. من دقیقاً هیچ کتاب و یا بیانیه مشخص را به یاد ندارم که آنچه باور دارم را سبب شود. من فقط به همه چیز نگاه می‌کردم و سعی می‌کردم تا بفهمم کارکرد اشیاء چگونه است و چگونه می‌توانند بهتر کار کنند. در دانشگاه کالفرینا، رشته تخصصی من اقتصاد بود و استادانی چون تام سوول، ارمن الحین و ویلیام الین داشتم که واقعاً بهترین بودند. نخستین صنف که من رفتم فکر کنم از ویلیام الین، اقتصاد ۱ بود. به این لحاظ، من فکر میکنم که اقتصاد نخستین چیزی بود که با آن آشنا شدم. من اینرا درک کردم که اقتصاد بسیار با اهمیت است و همچنان از چگونگی کارکرد افراد باخبر شدم.

اقتصاد یک علم اجتماعی است؛ و اختلاف ریاضیات نیست، چیزی که امروزه مردم میخواهند اقتصاد را چنین بسازند. اقتصاد یک علم اجتماعی است که تدریس میکند تا چگونه افراد با همدیگر هماهنگی کنند. در این علم من هیچ موردی را دریافت نکردم که کسی بخاطر برنامه‌های سیاسی اش مجازات شده باشد. من هرگز در باره کلمه "لیبرالیست" نشنیده بودم، اما بسیار جدی به این فکر بودم که چگونه افراد میتوانند اقدامات خود را برای بدست آوردن ارزش‌های شان هماهنگی کنند. و بعد از مدتی در باره لیبرالیسم (آزادی خواهی) شنیدم و گفتم، "این من هستم. این اساساً چیزی است که من درباره آن فکر میکنم." من به این فکر بودم که مردم باید قادر به زندگی کردن مسالمت آمیز باشند و چگونگی بدست آوردن ارزش‌های شان را در همکاری کشف کنند. من تنها آن زمان فهمیدم که این دیدگاه من یک نام دارد (لیبرالیسم).

پالمر: پس شما در دانشگاه اقتصاد آموزش دیدید و درباره همکاری‌های داوطلبانه دانستید. چگونه شما از آموختن به عملی کردن آن در تجارت پرداختید؟ این چگونه اتفاق افتاد؟

روفر: من در یک خانواده کاملاً کارگر بزرگ شده‌ام. اما پدرکلان من یک تاجر خورد بود، یک کارآفرین. من به خاطر دارم که با وی به یک میدان نفت میرفتم، جایی که یک مقدار پول کوچک را در حفاری نفت سرمایه‌گذاری کرده بود. پدر کلان من یک آله اختراع کننده و دو ورکشاپ در داخل خانه داشت. به این اساس، وی یک مخترع و کارآفرین بود. من از وی خاطره‌هایی دارم که بسیار جوان بودم. من ۱۲ سال داشتم که پدر کلانم وفات نمود. اما همیشه این خیال بر سرم بود که این دقیقاً چیزی است که انسان باید در هنگام کهن سالی کند. پدرم هم نزد پدرکلانم کار میکرد. بسیار شبیه کارگر در یک مزرعه. من به

حیث یک طفل شاهد بودم که پدرم با تراکتور زمین ها را کشاورزی میکند و پدر کلانم به بانک رفته و معاملات تجاری را انجام میدهد، درحالیکه پدرم کار اش بیشتر عملیاتی بود.

من فکر کردم که این راه زندگی کردن است، زیرا فکر میکردم همه افراد این چنین کار میکنند. این چیزی بود که تا حدودی از زندگی ام مرا باخیر ساخت. پس از آن، من درجه لیسانس از اقتصاد و درجه ماستری در علم کشاورزی بدست آوردم. پس از فارغ شدن از مکتب کالفرنیا، هرگز حتی برای یک مصاحبه کاری هم فراخوانده نشدم. سپس من به داواس، کالفرنیا رفته و به توسعه دادن مفکوره هایی که از زمان تراکتور رانی در ذهن داشتم، پرداختم. این یک بخش از طبیعت و بخش از توقعات من بود.

در حقیقت، من وارد تجارت در دانشگاه شدم. پدرم مرا برای چند سال حمایت کرد، و پس از آن من به پای خود ایستاد شدم. در حقیقت، پدرم بیشتر از آن قادر به حمایت من نبود. یک بحث بسیار بزرگ صورت گرفت؛ من فقط بعضی اطلاعات را جذب کرده و خودم رفتم و شروع به کار کردم. پدر من بیشتر عمر خود را صرف تراکتور رانی کرد. و من هم دیدم که قادر به تراکتور رانی هستم. به این ترتیب، از بعضی دوستان پدرم یک مقدار مشوره در باره انتقال بادنجان رومی از یک منطقه به منطقه دیگر، بدست آوردم. زمانیکه در سال های نخست دانشگاه بودم، یک موتر باربری را به کرایه گرفتم و زیر دست پدرم کار را آغاز کردم، چون وی سند رانندگی داشت، و کار انتقال بادنجان رومی، و شفتالو را آغاز کرد. این کار برای پنج سال و پنج بهار ادامه داشت.

پالمر: پس شما از زمان مکتب به تجارت پرداختید؟

روفر: بلی، از مکتب آغاز شده و مرا با تجارت معرفی نمود. در این خصوص، تجارت بادنجان رومی بود. به این لحاظ، من حیث یک راننده موتر باربری، به میدان مزرعه کشانیده شده و به پروسس نباتات و میوه جات رسیدم. و من ایده های برسر داشتم. شما میدانید، "این سیستم میتواندست بهتر کارکرد داشته باشد، اگر بادنجان رومی در آن زمان حاصل گردیده و پروسس میگردد. آنان میتوانند از ضایع شدن وقت و محصولات جلوگیری نمایند. من باخود سنجش کردم که اگر این سیستم اندکی تغییر کند، میتوانم به حیث یک راننده موتر باربری پول زیادی بدست بیاورم. این همه با سوال هایی اتفاق افتاد که من از خود کردم، "چگونه میتوانی این کار را بهتر انجام دهی؟" من تجارت دیگر افراد را مشاهده کرده و تلاش میکردم تا بفهمم که چگونه میتوانیم این سیستم را رشد بدهم. به این اساس، من سیستم متفاوت را طراحی نموده و به مردم ارائه کردم.

و همچنان من در باره روش پروسس صنعتی آموزش دیدم و با ایده طراحی متفاوت روش پروسس بادنجان رومی آمدم. من تلاش بیشتر نمودم و برای پنج سال پول اندوختم، و بلاخره پول کافی بدست آوردم. این زمانی بود که یک شرکت را تاسیس نمودم. من سه

شریک بزرگ داشتم - و در این میان من شریک کوچکتر بودم - و اینگونه نخستین شرکت پروسس رب - بادنجان رومی را آغاز نمودیم. در این میان ما چند نوآوری در شرکت به میان آوردیم که ما را قادر به بازاریابی خوب کرد؛ اما من شریک کوچک بودم و معاش هم نگرفتم اما برای گرفتن فیصدی بلند سود چانه زنی کردم. در حدود هفت سال من برای شرکای تجارت خود سود بسیار زیاد رساندم و خودم نیز پول زیاد بدست آوردم. آنچه من انجام دادم، انجام دادن کار درست در موقع درست بود. برای شرکای خود یک تجارت جدید را پیشنهاد کردم اما آنان پیشنهاد من را رد کردند، و ما از هم جدا شدیم. اما من شرکت جدید را به تنهایی سرمایه گذاری کردم، و از آنجا دوباره آغاز کردم.

پالمر: شما یک فلسفه ای را از تجربه تجاری خود که به نام "مدیریت-خودی" یاد میشود، ترویج نموده اید. اما همچنان یک انستیتوت مدیریت-خود را نیز برای ترویج همکاری های داوطلبانه راه اندازی نموده اید. شما چطور رابطه برد-برد ایجاد میکنید، چنانکه در باره آن شما در صفحه انستیتوت خود صحبت کرده اید که ماموریت های شخصی افراد با ماموریت تجاری و برعکس آن سازگار است؟

روفر: مدیریت-خودی به نظر من بسیار ساده است. افراد در زندگی شخصی، خود را مدیریت میکنند. هیچ مدیریت کننده زندگی ندارند. آنان زندگی خود را به پیش میبرند. و آنان زندگی خود را بر اساس ماموریتی که دارند، به پیش میبرند. من باورمند هستم که ماموریت هر انسان در زندگی خوش بودن است. چه آنان درک کنند و یا نه، اما آنها در تلاش خوش بودن هستند. هر زنده جان برای شکوفایی تلاش میکند. افراد دارای ایده های متفاوت هستند که توسط آن خوش میشوند. آنچه که بسیار ضروری میباشد، اینست که مردم را برای همکاری داوطلبانه با همدیگر در تجارت تشویق کرد تا برای هر فرد یک ماموریت برای سرمایه گذاری ایجاد شود. انسانها در باره آنچه اهداف شان را رشد میدهد، قضاوت های ذهنی مینمایند و زمانی که اشیاء را مبادله کردند، بیشتر وارد تلاش میشوند. انسان ها در باره چیزی که انجام میدهند، بیشتر از دیگران میفهمند. بازارها برای ما فرصت میدهد که با دانستن اهداف ذهنی خویش، در ارتباط باشیم. پس ما کار میکنیم تا اصول های مهم را وارد شرکت خود بسازیم و تلاش می ورزیم تا متکی به رهنمود-خودی باشیم، بجای اینکه سلسله مراتب صلاحیت دار بالای ما باشد. و چنین کار، نتیجه فوق العاده را در پی دارد.

پالمر: پس تضاد و مناقشه چطور؟ آیا اجتناب ناپذیر است؟ آیا تضاد یک حالت پایدار است، یا راه هایی برای حل آنها وجود دارد؟ تجربه شما در این رابطه چه است؟

روفر: تضادها اجتناب ناپذیر هستند. هیچ جای پرسش وجود ندارد. اگر تضاد وجود نداشته باشد، شما اقتصاد هم ندارید. منابع بسیار محدود هستند و اقتصاد علم چگونگی اختصاص دادن منابع محدود است. پس یقیناً تضاد بوجود خواهد آمد. اما اصل موضوع اینست که چگونه میتوانیم به شکل بهتر این تضاد را حل بسازیم. تضاد میتواند بخاطر

اقدامات انسان و یا استفاده از منابع صورت بگیرد. دو راه برای حل تضادها وجود دارند. شما میتوانید که در باره تضاد بحث کرده و بگونه داوطلبانه به نتیجه برسید، و یا با استفاده از زور بالای طرف مقابل، تضاد را حل میکند-صلح آمیز و یا با زور. اگر بتوانید با افرادی کار کنید که آنان خواهان حل مسالمت آمیز تضاد باشند، پس شما برنده هستید، و همه برنده هستند. من همواره موافق با راه حل برد-برد با مشکلات هستم. راه حل برد-برد ایجاد کننده سود به همه است. این حالت ایجاد کننده صلح است. برد-برد ایجاد کننده رفاه و خوشحالی است.

پالمر: حال به سوی سوال های سیاسی میرویم. تعدادی از افراد میگویند که آنان طرفدار تجارت هستند. و همچنان شنیده ام که تعدادی از افراد میگویند که آنان طرفدار بازار آزاد هستند. آیا میان این دو تفاوت وجود دارد؟

روفر: بازار آزاد اقدام داوطلبانه است. زمانی که افراد از طرفدار بودن اقتصاد صحبت میکنند، آنها ممکن است در مورد برنده شدن از یک چشم انداز نزدیک بین صحبت کنند؛ برنده شدن با هزینه حقوق دیگران. اما تجارت داوطلبانه چیزی است که معامله تحت شرایط آزاد و بازار های آزاد صورت میگیرد، بدون هیچ گونه منفعت خاص کدام گروه و یا شرکت. اگر یک تجارت به دست دولت بیافتد، پس نمیتواند داوطلبانه باشد، و به این اساس غیر اخلاقی شده و وضعیت غیر تولیدی بوجود میاید. تجارت باید داوطلبانه باشد و عملکرد در آن باید اخلاقی بوده و هیچ گونه درخواست و یا سببایدی به نفع دیگران با اجبار دولت نباید صورت بگیرد.

متأسفانه، و با وجودی که من واقعاً برعلیه چنین حالت ها مبارزه میکنم، یک نوع "بازار خدمتی" وجود دارد، که معنی بازار با اجبار را میدهد. این حالت مانند آنست که من از سلاح شما استفاده کنم تا چیزی که میخواهم را از دیگران بدست بیاورم و بعداً اموال بدست آمده از غارت را تقسیم کنیم. این یک نوع مریضی است که به نام "رفیق بازی" یاد میشود، که به معنی بدست آوردن اموال با استفاده از قدرت حکومتی که هزینه آن را جوانب دیگر پرداخت میکنند. معالجه این مریضی بازار آزاد-آزادی رقابت، احترام به حقوق همه افراد، و مساوات در برابر قانون است. سیاست های یارانه بشکل ساده آن، رفتن به سوی نهاد های حکومت برای استفاده از زور است. همانگونه که سازمان های مافیایی کار میکنند. کدام تفاوت واقعی دیگری وجود ندارد.

پالمر: بیایید دوباره به سوی موضوع صلح برویم. رابطه میان تجارت و صلح چیست؟ شما تجارت با مردم در آسیا، آمریکای لاتین و خاورمیانه می کنید. آیا مردمان تجارت پیشه حامی صلح باید باشند؟

روفر: کاملاً. مردمان تجارت پیشه باید حامی صلح به چندین دلیل باشند. نخست، باید صلح را در ارزش های شخصی خویش ترکیب کنند؛ من درباره اوضاع داخل شرکت ها صحبت می کنم که راه حل های صلح آمیز را باید حمایت کنند و به حکومت برای لغو رقابت و یا مشارکت در سیاست های یارانه نباید مراجعه شود. سببایدی نباید گرفته شود. نباید از برنامه های حکومت بهره برداری شود. به هر اندازه ای که امکان دارد از بازیگران دارنده قدرت اجباری باید دوری شود. دوم، باید تصمیم های اخلاقی گرفته شود و تجارت با اجبار صورت نگیرد، یعنی فروش اسباب خشونت و اجبار و ظلم و ستم به حکومت ها. این بسیار مهم است.

در قدم سوم، ترویج ارتباطات صلح آمیز در میان کشور ها با استفاده از تجارت داوطلبانه است. تجارت احتمالات پیوستن به جنگ را کاهش میدهد. به هر اندازه که مردم همدیگر را از طرف تجارت شناخته و به همدیگر سودمند واقع شوند، به همان اندازه احتمال پیوستن حکومت های شان به جنگ کاهش میابد، زیرا در هر دو کشور افرادی هستند که از صلح طرفداری مینمایند. به هر اندازه که تجارت وسعت داشته باشد، به همان اندازه کشور ها به همدیگر وابسته میباشند. من میدانم که در این خصوص مطالعات زیادی صورت گرفته است، و کارشناسان اقتصاد و دانشمندان علوم سیاسی صلح و تجارت را مورد مطالعه دقیق قرار داده اند. من این موضوعات را از تجربه شخصی در تجارت خود نیز آموخته ام. زمانیکه مشتریان به دروازه شما میاید، شما آنها را با گلوله نه میزنید. شما میخواهید که از آنان خوش آمدید کرده و آنها را و خود و خانواده و دوستان تان را بهرمنند منفعت بسازید. شما یا قادر به تجارت هستید و یا هم جنگ. من بسیار، بسیار زیاد طرفدار تجارت هستم. تجارت یک تمدن بوده برای همه خوب است، به جزء کسانی که میخواهند به دیگران صدمه برسانند. اما من جزء آن گروه نیستم.

پالمر: شما درباره تصمیم گیری های اخلاقی در تجارت صحبت کردید، اما اگر اکثر برنامه های تلویزیونی را مشاهده کنید، همه تجاران اغلب حرامزاده ها هستند: آنها خوب نیستند؛ آنها دوستانه نیستند؛ آنها اخلاقی نیستند. آنها تنها برای گول زدن مردم هستند. این گفته ها همان چیزی است که فرهنگ محبوب مردم آنرا به تصویر می کشاند. چگونه اخلاق وارد تجارت شده است؟

روفر: یکی از بنیاد های همکاری، دوستی است. اگر شما دوستی نداشته باشید، چگونه میتوانید با دیگر افراد هماهنگی کنید؟ پس شما باید تنها بمانید. اکنون دوستی میتواند شکل های گوناگون را به خود بگیرد. در دوستی، زن و شوهری، بهترین دوست، دوست کودکی و غیره وجود دارد. در این میان دوستان تجارت هم وجود دارد، افرادی که شما تمایل به بودن در اطراف اش هستید چون آنها با شما رفتار خوب میکنند و برای شما سودمند هستند. بطور عمومی، افراد مایل نیستند با افرادی مضر و بد باشند، و کسانی که به دیگران از لحاظ فیزیکی

ضرر میرساند و یا اشیای شان را سرقت میکند، تنها گذاشته می شوند. پس تا زمانی که شما ارزش های احترام کردن به دیگران، ضرر رساندن و سرقت نکردن اموال دیگران را رعایت نکنید، نمیتوانید که روابط اجتماعی داشته باشید. و علاوه بر این موارد، مردم میخواهد با کسانی باشند که خوش برخورد هستند.

پس اگر میخواهید که تجارت داشته و مولد باشید، و خواهان تجارت وسیع هستید، شما ضرورت بسیار جدی برای همکار بودن با دیگران برای بدست آوردن همکاری شان دارید. من درباره دو روش برای وادار ساختن دیگران برای انجام کار مورد پسند خود میتوانم فکر کنم: نخست، شما میتوانید آنها را شلاق بزنید و یا سلاح را بر سر آنان بگذارید؛ من هیچ کسی را نمیشناسم که اینگونه برخورد را با خود بتواند قبول کند، پس افراد تلاش میکنند از چنین افراد که آنان را شلاق بزند و یا با گلوله بزند، فرار میکنند. دوم، شما میتوانید با آنان و حقوق شان احترام کنید. در یک بازار آزاد، شما حق انتخاب را دارید که با چه کسی تجارت کنید. برای داشتن یک تجارت موفق، شما باید یک شخص با احترام و شریف باشید، در غیر آن صورت مردم نمیخواهند با شما شریک شوند. اما من همواره با دیدن افرادی که به اهمیت اخلاق در تجارت توجه نمی کنند، گیج میشوم. این چنین معنی را میدهد که آنان قدرت تفکر ندارند.

پالمر: درباره مداخله نظامی حکومت در بیرون از مرزها چه؟ این مداخله را چگونه توصیف می کنید؟

روفر: کمک خواهد کرد که در این خصوص همانند کارمند دفتر بازاریابی فکر کنم. آیا مورد پسند دیگران خواهد بود این مداخله؟ آیا میتوانید تصور کنید که ارتش چین، روسیه و یا حتی کانادا در داخل شهرهای لاس آنجلس در آمریکا گام های نظامی بردارند؟ یا تنها با لباس های نظامی در لاس آنجلس و یا دنور گشت و گذار نمایند؟ و یا پایگاه های نظامی داشته و با وسایط نظامی در شهر ها باشند؟ این چیزی است که حکومت ایالات متحده آمریکا در سراسر جهان میکند. این بسیار خشونت آمیز است. این عمل وقار ما را صدمه میرساند. در کشور های که از استقلالیت کشور خود ما دفاع میکنند، رفتن با اراده خوب و نیک است. اما زمانی که چنین موضوع روشن نباشد، بسیار دشوار است که ببینیم حضور نظامی ما سبب نفرت و خشم دیگران میشود.

پالمر: شما یک حامی فعال ارزش های لیبرالیستی هستید. برای یک جهان بیشتر آزاد و صلح آمیز، چگونه فعالیت میکنید؟

روفر: من به هر جایی که میروم از ارزش ها و اصول صلح و آزادی طرفداری میکنم. حتی در هنگام غذا خوری در کشور هایی که برای تجارت میروم، در باره این که چگونه

میتوانیم جامعه های بدون اجبار و خشونت داشته باشیم، بحث میکنم و اینکه چگونه به این هدف کمک میتوان کرد. فعلاً من شگفت زده هستم.

پالمر: یک عرف قدیم در خصوص حمایت رهبران تجارت از صلح وجود دارد. من در باره ریچارد کوبدن و جان برایت از انگلستان به یاد دارم که هر دو شخصیت های بزرگ تجارت و رهبران بزرگ صلح بودند. همچنان لیگ ضد امپریالیستی در ایالات متحده آمریکا که در آن بسیار از تجارت پیشه های بودند که با جنگ اسپانیا و آمریکا و با اشغال فیلیپین توسط آمریکا مخالفت کردند. آیا شما خود را جزء همان عرف تجارت پیشه های حامی صلح میبینید؟

روفر: من میبینم. من میدانم که تجارت پیشه های صادق - نه یارانه های تجاری، از فرستاده های صلح به شمار میروند. مبادله داوطلبانه در همه جا یک بازی برد-برد است. این جای تاسف است که بیشتر مردم این را نمیدانند. یک گفته بسیار قدیمی وجود دارد، "زمانیکه کالاهای تجاری نتوانند به بیرون از مرزها بروند، نظامیان خواهند رفت." من طرفدار مبادله کالاهای تجاری هستم بجای گلوله و موشک ها. در دهه ۶۰ میلادی مردم میگفتند، "دوستی کنید، نه جنگ." این یک گفته بد نیست اما میخواهم اضافه کنم که، "دوستی و تجارت کنید، نه جنگ."

پالمر: شما به یک جوانی که میخواهد بعد از فراغت مکتب و دانشگاه فکر کند، چه پیشنهاد دارید تا بتواند یک جهان صلح آمیز تر بسازد؟ آیا تجارت را پیشنهاد می کنید و یا رفتن به حکومت؟

روفر: رفتن به سوی حکومت یک ضایع وقت است و میخواهم به آن تاکید کنم. من یقیناً پیشنهاد میکنم که به سوی تجارت بروند، و همچنان به سوی ارتباطات، یک ژورنالیست شود و یا هم دیگر انواع رسانه ها.

پالمر: درباره رقابت با تجارت بادنجان رومی چطور؟

روفر: (خنده) این مشکل ندارد. اگر شما علاقه به تجارت و درگیر شدن با تجارت بین المللی هستید، و یا علاقه مند به صلح هستید، رفتن به سوی تجارت یک کار بسیار خوب است. در حقیقت این جهان را یک مکان خوبتر میسازد. و اگر کسی میخواهد که وارد تجارت شود تا با من رقابت کند، من خوش آمدید میگویم. من آرزو مند هستم که رقیب های بهتری میبود تا بالای من بیشتر فشار وارد میشد.

پالمر: بسیار تشکر از اینکه با وجود مصروفیت زیاد، برای من وقت دادید.

روفر: خواهش میکنم.

صلح به میان آمده از تجارت آزاد

توسط ایریک گارتزک | By Erik Gartzke

چگونه تجارت و سرمایه گذاری بیرون مرزی سبب کاهش انگیزه جنگ میشود؟ چگونه وابستگی متقابل رفتارها را متاثر میسازد؟ صلح، دموکراسی، حکومت پاسخگو و تجارت با هم چه ارتباط دارند؟ ایریک گارتزک استاد متخصص علوم سیاسی در دانشگاه کالیفرنیا، سن دیگو و همچنان استاد در دانشگاه دولتی اکسسکس میباشد. تحقیقات وی متمرکز بر تاثیرات معلومات و نهادها بالای جنگ و صلح میباشد. وی درباره تجارت، جنگ سایبری، دیپلوماسی و موضوعات مرتبط نوشته های به چاپ رسانیده است.

سلسله جنگ های بی رحمانه و مخرب اروپایی ها که دهه های متمادی جریان داشت در سال ۱۶۴۸ میلادی با صلح وستفاليا به پایان رسید، و همانطور که معلوم است، صلح وستفاليا سیستمی را ایجاد کرد که در آن کشورهای اروپایی مستقل و خودمختار به رسمیت شناخته شدند. این میراث به طور فزاینده ای در جهان در حالی به چالش کشیده میشود که ارتباطات اقتصادی از سرحدات بین المللی عبور کرده است. وابستگی متقابل اقتصادی زمانی بوجود میاید که دو یا بیشتر کشور ها توسط تجارت با هم پیوند بخورند. و دیدگاه اقتصادی استاندارد این است که تجارت ارزش را ایجاد می کند.

همانطور که دانشجویان علوم سیاسی از مدت هاست یادآور می شوند که تجارت توسط درگیری و منازعه میان دولت ها به گروگان گرفته شده است. اگر این گونه گروگان گیری به اندازه کافی ارزشمند بوده و جنگ را به مخاطره می اندازد، پس دولت ها دیگر بگونه کامل خودمختار نیستند. در آنجا که منفعت تجارت از اثر وضعیت جنگ در معرض زیان قرار بگیرد، چشم انداز متقابل از زیان می تواند منجر به جلوگیری از مناقشات بین شرکای تجاری شود. واضح تر بگوئیم، اگر افراد در یک طرف سرحد دارای سرمایه ها باشند و افراد طرف دیگر سرحد مشتریان ارزشمند باشند، آنها بسیار به ندرت از نابودی این سرمایه ها و

رابطه تجاری حمایت خواهند کرد و آنها بیشتر مشتاق خواهند بود تا صدای خود را برای صلح بلند نمایند.

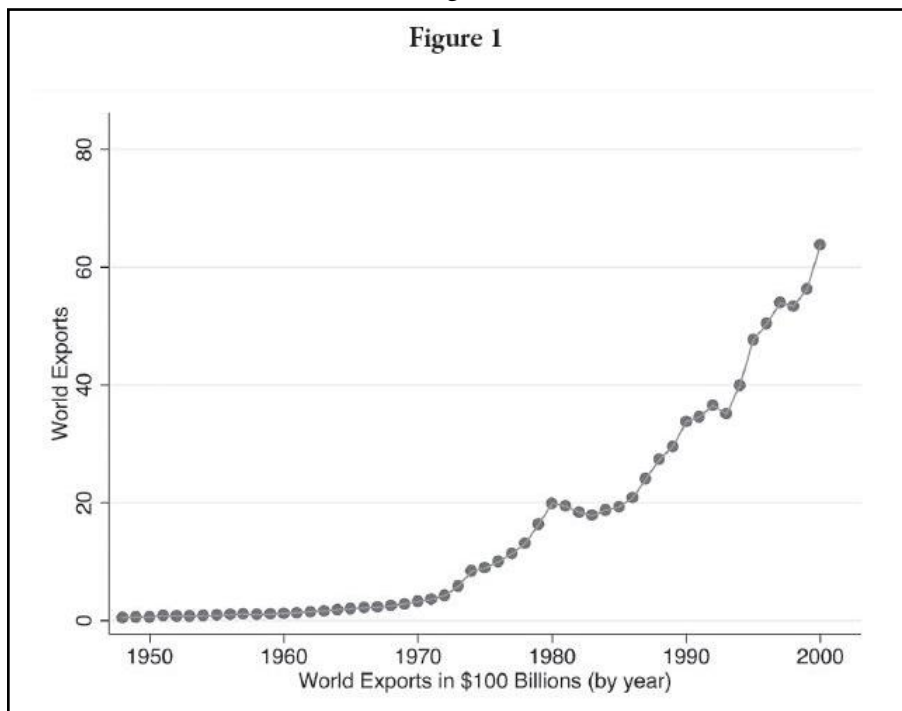
یکی دیگر از تأثیرات مهم تجارت در ترویج صلح و بازدارندگی از جنگ می تواند این باشد که تجارت تسهیل کننده کاهش در ارزش کالاهایی است که احتمالاً از طریق جنگیدن نیز بدست آمده میتوانند، در حالیکه ساختن نیروهای نظامی اشغالگر بسیار گران واقع میشود. در صورتیکه تجارت قیمت واقعی کالاها را کاهش داده و بهره وری کارگران را افزایش می دهد، پس کارگران، شرکت ها و کشورهای مستقل باید خواهان ارسال کارگران به سوی شرکت های تولید کننده بوده و خواهان دوری آنان از جنگ باشند. پس از بررسی نمودن برخی از معلومات پیش زمینه، این فرایندها را در جزئیات بیشتر در شرح ذیل بررسی می کنیم.

تحول

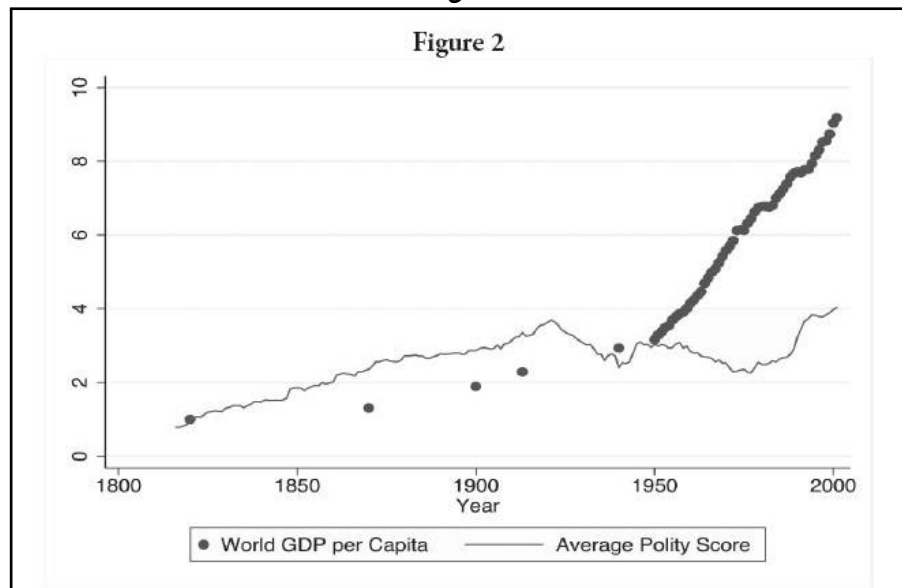
برای دانستن این که در جهان امروزی که ما زندگی می کنیم به شیوه های زیادی متفاوت از جهانی است که چند نسل قبل وجود داشت ضرورت به داشتن سند دوکتورا نیست، و میتوان به قرن هفده میلادی بازگشت کرد. اما با یک سرعت در حال افزایش در دهه های اخیر، رهبران جهان به این حقیقت پی بردند که کشور و جمعیت شان بطور بسیار پیچیده و گسترده با شبکه های اقتصادی در حال متصل شدن است. شکل ۱ یک تصویر ساده ای از این تکامل را در رابطه با تجارت جهانی نشان می دهد که به صورت واقعی با اندازه گیری ۲۰۰۰ دالر آمریکایی (در صدها میلیارد دالر) صورت گرفته است.

جهان همچنان به شکل اوسط در حال مرفه تر شدن است. شکل ۲ نشان دهنده سرانه تولیدات ناخالص ملی جهان است. برای اینکه مقایسه های زمانی ساده تر شود، من اندازه ارزش ها را به طوری تغییر داده ام که اوسط درآمد در سال ۱۸۲۱ برابر با یک است. این کار همچنان اجازه میدهد که ثروت رو به رشد با رفتن به سوی دولت های محدود و آزادی شخصی، را مقایسه نماییم. در حالیکه دموکراتیزه شدن جهان ناهموار به نظر میرسد، در عصر حاضر، "امواج" اصلاحات سیاسی، یک روند صعودی را نشان داده و به حیث یک پدیده خوب ثبت شده است.^{۴۷} داده های پولیتی سطح دموکراسی ملی را تعیین می کند که بلندترین درجه آن ده و پایین ترین آن صفر است.^{۴۸} در اینجا، هردو، پولیتی (طرز حکومتداری) و سرانه تولید ناخالص ملی بر اساس سطوح اوسط سالانه جهانی ارائه شده است.^{۴۹}

شکل ۱



شکل ۲



اقتصاد سیاسی لیبرالیسم کلاسیک همه ی این سه تغییر را از قبل پیش بینی کرده و درباره عواقب آن فکر کرده است. دموکراسی، تجارت و توسعه اقتصادی از چندین جهت رشد دهنده شرایط انسانی است. در اینجا توجه بیشتر بالای این است که چگونه و کدام تغییر سبب دلسردی استفاده از خشونت سیاسی (داخلی) و وضعیت جنگی (در میان) ملت های موجود در سیستم وستفالیایی میشود. تجارت یک ابزار ویژه و جذاب برای ترویج صلح جهانی است، اما تاثیرات آن به دلیل چگونگی کارکرد آن و نوعیت تجارت که سبب تغییر در رقابت و اختلافات سیاسی میشود، گیج کننده میباشد. در واقع کشورها بخاطر وابستگی تجاری مشترک در روابط صلح آمیز به سر می برند. هدف من این است که سعی نموده، تاثیرات وابستگی اقتصادی را قابل محسوس نمایم.

تردید کردن بالای توماس

یکی از قانع کننده ترین توضیحات اینکه وابستگی متقابل چگونه کارکرد دارد از سوی توماس شلینگ، کارشناس اقتصادی که برنده جایزه صلح نوبل میباشد، ارائه شده است.^{۹۰} شلینگ، یک روایتی از دو کوهنوردی که با ریسمان برای بالا شدن بر کوه زنجیر شده اند، ارائه می کند. با زنجیر کردن خود به همدیگر، سرنوشت کوهنورد ها به هم چسپیده و اقدامات شان متقابلاً وابسته میشود. از آنجا که هر دو کوهنورد باید یکجا بالا بروند و یا هم سقوط کنند، هریک بیشتر محتاط بوده، با اعتبار بیشتر عمل کرده و پیامدهای صلح آمیز تولید میکنند.

نظریه پردازان لیبرال از منطق وابستگی متقابل برای برجسته کردن ظرفیت صلح تجاری استفاده میکنند. همانطور که تجارت بین المللی از قرن سیزدهم به بعد به طور نامنظم، اما به طور مداوم رشد کرده است، یک جریان ای از دانشمندان مانند مونتسکیو، اسمیت، پین، کانت، کوبدن، آنجل و متفکران معاصر مانند رزکراز، روست و دوپل بالای قدرت صلح آمیز سودآوری از تجارت بیرون مرزی تاکید کرده اند.^{۹۱} در صورتیکه دولت ها توسط روابط تجاری سودآور وابسته بوده و وضعیت جنگی سبب زیان قابل ملاحظه اقتصادی شود، آنان به ندرت تمایل به جنگ پیدا خواهند کرد.

هرچند قابل یادآوری است که علاقه مندی آقای شلینگ به وابستگی متقابل از تجارت سرچشمه نگرفته، بلکه از چیزی کاملاً متفاوت سرچشمه گرفته است. در قیاس شلینگ، ریسمان که دو کوهنورد را به هم زنجیر کرده، موضوع تجارت نبوده بلکه خطر ناشی از جنگ هسته ای میباشد. نتیجه مساویانه جنگ سرد متمرکز بر یک پدیده رنگارنگ نشانه گذاری شده است که به نام MAD یا تباهی قطعی متقابل یاد میشود. ظهور سلاح های هسته ای و خطر متقابل نابودی در "جنگ تمام عیار نظامی" سبب شد که ایالات متحده و اتحاد جماهیر شوروی از جنگ منصرف شوند که در صورت وقوع جنگ حتی کشور های همسایه نیز قادر به محافظت از خود نبودند. کاملاً مثل کوهنوردان، همکاری و خویشتن

داری خودخواهانه برای جلوگیری از تخریب تکامل یافت، نه از یک هدف نوع دوستانه برای ترویج صلح.

در عین حال، تصور شلینگ به هدف توضیح دادن ثبات نبود، بلکه برای کشف راه هایی بود که در آن ابرقدرت ها بتوانند در یک جهانی که در آن مقابله مستقیم و آشکار غیر قابل تصور بوده و یا حداقل غیر منطقی ظاهر شود. همانطور که مثال وی نشان دهنده این موضوع است، زنجیر وابستگی متقابل - چه هسته ای و چه اقتصادی باشد - می تواند از تجاوز جلوگیری کند. درحالیکه حتی وابستگی متقابل هسته ای نیز جهانی را تولید نمود که در آن جنگ کاملاً غیر قابل اجتناب نیست، و همچنان تولید کننده محیطی است که در آن نابسامانی، دیپلماسی اجباری، پروپاگاند، و جنگ های نیابتی و سایر انواع تعارض افزایش یافت. ترس از عواقب ناشی از نرسیدن به یک توافق، هر چه که منبع آن ترس باشد، می تواند بازیگران را وادار به مصالحه کند، اما بیگاری های تولید شده توسط وابستگی متقابل، بازیگران را تشویق می کنند که بازی هایی با نام "مرغ" را بازی کنند. اما موانع تولید شده توسط این نوع وابستگی متقابل نیز بازیگران را تشویق به بازی های خصمانه می کند.

تجارت بسیار مشترکات اندک با سلاح های هسته ای دارد؛ یکی آن چیزی است که ما برای ترویج آن تلاش میکنیم درحالیکه دیگر آن چیزی است که بشریت اقتضا میکند تا ریشه کن شود. با این حال، نقش این دو فرایند در چگونگی اقدامات متقابل دولت ها نیز بسیار ضروری است. هردو دربرگیرنده رفتار "خودخواهانه ای" است که میتواند پیامد های مثبت اجتماعی داشته باشند، اما پویایی اجتماعی محکم که آدم اسمیت در مکانیزم بازار مخفی کشف کرده است، دارای پیامد بسیار مثبت تر است.

به مثابه نظریه پرداز لیبرال از مدت ها است استدلال نموده ام، که افزایش حجم تجارت باعث ایجاد "گروگان گیری ها" شدیدتر شده و در نتیجه انگیزه ها را برای صلح افزایش می دهد؛ و سطح بالاتری از وابستگی متقابل در حال حاضر ممکن است کمک کند که هزینه ای جنگ در نظر دولت ها بسیار بالا برود. با این حال، هزینه روابط تجاری معمولاً کمتر از مخاطره جنگ هسته ای است. اگر ملت ها حاضر تحمل خسارات عظیم در انجام جنگ های متعارف یا هسته ای باشند، پس تجارت بیشتر چه کاری برای متوقف کردن جریان جنگ می تواند انجام دهد؟ پس نقش وابستگی اقتصادی در ترویج صلح چیست؟

علل صلح

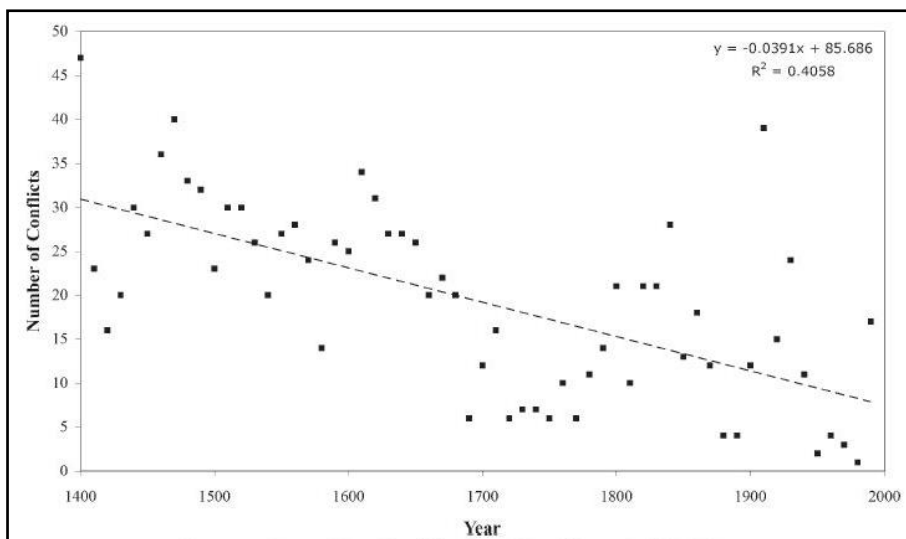
یکی از رویدادهای قابل توجه که در تاریخ جهان در حال اتفاق افتادن است. در واقع، از یک مدت زمان طولانی در حال انجام شدن است. یک کاهش طولانی در منازعات (سیکولار) در میان کشور های غنی و مرفه بوجود آمده است. اما حداقل در برخی از نقاط جهان، صلح برپا شده است درحالیکه این روند بسیار ظریف است. در حقیقت، بسیاری

ها این فرصت را از دست داده اند، حتی به نظر می رسد که بعضی از طرف ها ترجیح می دهند که خبرهای خوب را نادیده بگیرند و وانمود نمایند که کشورها و گروه ها هنوز هم در حال مبارزه هستند. روند نزولی جنگ به وسیله استیون پینکر، جاشوا گلدشتاین و دیگران بطور گسترده ثابت شده است.^{۵۲}

این کاهش سیکولار منازعه را میتوان اکثراً در اروپا مشاهده نمود، جایی که این گرایش طی قرن ها خود را تاسیس کرده است. شکل ۳، با عنوان "گرایش به منازعه ها در اروپا" بر اساس داده هایی است که توسط پیتر بریکی جمع آوری شده است.^{۵۳} هر یک از نکته های کوچک، نشان دهنده تعداد درگیری ها است (هر یک از درگیری معادل حداقل سی و دو مرگ و میر مربوط به درگیری است). منازعه در اروپا با اوسط ۳۰ منازعه در هر دهه در قرن ۱۴۰۰ به تقریباً ده منازعه در هر دهه در قرن گذشته کاهش یافته است. البته در زمان تعبیر نمودن هر رابطه ای که از داده ها استخراج می شود- جایی که روابط احتمالاً پیچیده و چند علتی هستند- باید توجه بیشتر داشت. بطور مثال، کلودیو کیوفی روللا استدلال میکند که شدت درگیری ها از لحاظ روند تلفات، در طول زمان افزایش می یابد.^{۵۴} اما با این حال هم، گرایش به کاهش منازعه روشن به نظر می رسد؛ در طول یک دوره طولانی، حاکمان اروپایی از تعارض خشونت بار به سوی روش های غیر خشونت آمیز برای حل اختلافات خود، روی آورده اند.

هرچند نسبتاً دو طرفه، اما در سطح جهانی نیز ایجاد چنین رابطه های مشابه دیده می شود. شکل ۴، جزئیات رویدادهای اختلافات میان دولتی را بطور سالانه نشان میدهد، حوادثی که آنقدر تهدید کوچک میباشد که نمیتوان از زور استفاده کرد. این داده ها باز هم در سطح جهانی جمع آوری شده است. در حالی که هیچ الگوی مشخصی پس از جنگ جهانی دوم بوجود نه آمده است، اما به نظر می رسد که پس از دو جنگ جهانی، اختلافات نظامی کمتر شده است. باز هم، جهان در حال صلح آمیز شدن است.

شکل ۳

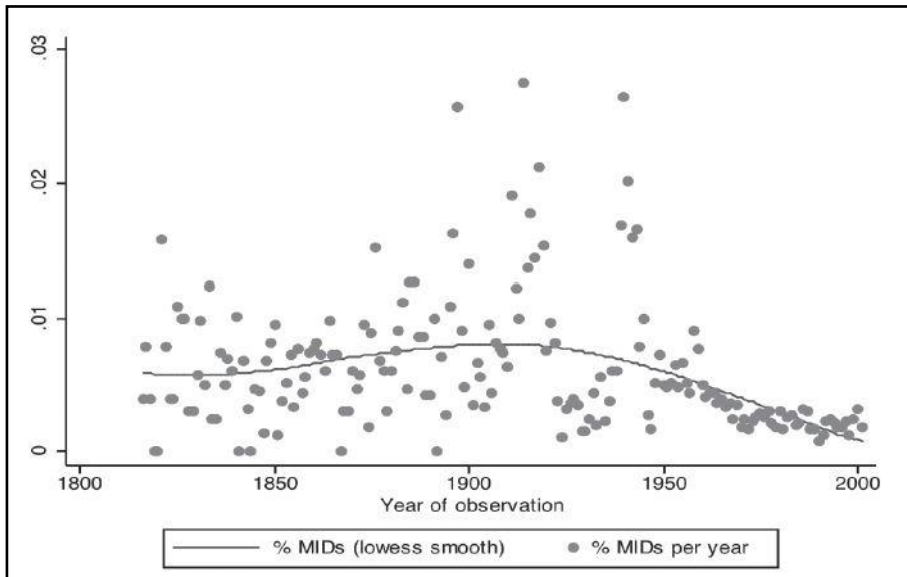
گرایش به منازعه‌ها در اروپا^{۵۵}

چه چیزی گرایش را توضیح می‌دهد؟ احتمالات زیادی وجود دارد. یک تعدادی از دانشمندان رشد دموکراسی را به عنوان علت مهم صلح میان دولتی، خاطرنشان کرده‌اند. درحالی‌که برای حمایت از این حرف شواهد وجود دارد، اما در خصوص نسبت دادن صلح با سیاست داخلی مسالمت‌آمیز، مشکلات وجود دارد.^{۵۶} بطور مثال، رشد دموکراسی در اروپا خیلی بعدتر از گرایش برای روند نزولی جنگ اتفاق افتاده است. دموکراسی نمیتواند سبب صلح شود تا زمانی‌که ملت و کشور های دموکراتیک نباشند. و بالاخره، دموکراسی خود محصول صلح است. یک شرط اساسی برای دموکراسی اینست که گروه‌های داخل اجتماعی شکست سیاسی را نسبت به افزایش اختلافات تا به سطح خشونت، ترجیح بدهند. مخالفت‌ها ممکن است به انتخاب نهادهای سیاسی ختمی شود. درحالی‌که، یک ادعای ساده‌تر و قابل قبول این است که انتخاب نهادهای سیاسی خود به طبیعت اختلافات بستگی دارد. اگر آنچه مورد بحث قرار می‌گیرد آنقدر مهم باشد که کسی نتواند مصالحه کند، در نتیجه دموکراسی ممکن است شکست بخورد.

یکی از شرایط اولیه برای دموکراسی سطح اجماع و یا اعتدال در این مورد است که چه انتخاب پیروز خواهد شد. اگر از دست دادن یک مسئله سیاسی ارزش توسل به خشونت داخلی را نداشته باشد، پس برای نخبگان و شهروندان تصویب نمودن حکومت مردمی و دولت محدود، امکان پذیر خواهد بود. یکی از راه‌های عملی ساختن این گونه سیاست گذاری یا "انتخاب مردمی" دادن نقش کمتری در تخصیص منابع یا دارایی‌ها به دولت

است. اگر از دست دادن یک رقابت سیاسی به معنی از دست دادن خانه، کسب و کار، آزادی و یا حتی زندگی شما باشد، پس مطمئناً شما بیشتر مایل به ادامه دادن به مبارزه سیاسی بوده و در صورت لزوم برای غلبه تمایل به استفاده از خشونت خواهید داشت. اما از سوی دیگر، این چیزها بطور فزاینده‌ای از طریق بازارها و میکانیسم خصوصی سازی میتواند مدیریت شوند، و زمانی که تخصیص منابع توسط نتیجه رقابت های سیاسی تعیین نگردد، پس کمتر برای استفاده از خشونت به منظور پیروزی در سیاست نیز کاهش خواهد آمد.

شکل ۴



(MIDs) منازعات نظامی میان دولتی

در جوامع قبل از مدرنیسم، ابزار تولید عمدتاً قابل ملموس بودند. مردم سرزمین و نیروی کار را برای رسیدن به اهداف شخصی خویش اختصاص میدادند. ثروتمند بودن- و یا اجازه برای زنده ماندن- به معنی بود که شخص باید در آرزوی پادشاه بوده باشد. پس از آنکه جوامع توسعه نمودند، ثروت به طور گسترده تابع دانش و توانایی فکر خلاق قرار گرفت. باز هم پادشاه میتواندست که برنده را انتخاب نماید، اما بهره وری جامعه بطور گسترده وابسته به انتخاب نمودن اشخاص برنده گردید که از لحاظ تجاری هوشمند و موثر باشد، و کارکرد بازارها دیگر وابسته به پادشاه نبود. این یک شکل جدید استقلالیت تجاری، از سیاست بود که حکومت های مطلقه سودمندی خود را در محدود کردن نفوذ بالای بازار مشاهده نمودند تا که اقتصاد آنان رشد نموده و سبب رفاه جامعه آنها (دولت) گردد. رشد

جامعه مدنی و شرکت های مستقل این معنی را ارائه نمود که ثروت دیگر تابع وفاداری به پادشاه و نزدیکی با دولت نیست. این موضوع به نوبه خود ثابت گردید که امنیت میتواند از طریق بهره وری بدون مداخله و یا قربابت بدست بیاید.^{۵۷} حتی پادشاه و ملکه نیز درس ارزشمند غاز با تخم مرغ طلایی را درک نمودند.

دموکراسی نمایندگی مدرن یقیناً محصولی از روندی میباشد که من آن را مشخص کرده ام؛ ضرورت برای حکومت محدود برای اطمینان حاصل کردن از توسعه است که معنی کاهش احتمال رانت جویی توسط دولت را میدهد و در عین حال ضرورت جدی برای تنظیم مقررات واضح و موثر (شفافیت) برای اطمینان از عرضه کالاهای عمومی توسط دولت. بجای سرمایه گذاری در سیاست و رقابت کردن برای دسترسی به قدرت دولتی، افراد میتوانند در ایجاد کالاهای و خدمات بیشتر سرمایه گذاری نموده و فروشات بهتر از طریق بازار داشته باشند. علاوه بر این، اگر تسخیر دولت در داخل اینقدر ارزش نداشته باشد که بخاطر آن وارد جنگ شد، پس دلیل برای جنگ نمودن بر سر دارائی های ملموس در سطح بین الملل نیز کمتر خواهد بود. همانطور که در شکل ۱ نشان داده شده است، ظهور دموکراسی به عنوان یک پدیده جهانی میتواند منعکس کننده کاهش مهم در سیاست توزیعی در اروپا و سایر نقاط جهان باشد.

تجارت از چندین جهت میتواند باعث ناامیدی جنگ و منازعه شود. نقش تجارت که برای صلح آمیز نمودن سیاست های جهان کمک کننده است، در میان دانشمندان بسیار جاه افتاده و به رسمیت شناخته شده است.^{۵۸} با این حال، سازوکار دقیق و چگونگی پرورش و تبلیغ نمودن تجارت، موضوع بحث برانگیز است. همانگونه که پیشنهاد نموده ام، داشتن چیزی برای از دست دادن به خودی خود نمیتواند بازدارنده جنگ شود، و زمانیکه کسی دیگر علاقه مند تصاحب ثروت دیگران باشد، در آن زمان میتواند به خوبی ترویج کننده منازعه باشد. داشتن چیزی برای از دست دادن اکثراً منازعه را افزایش میدهد، به خصوص زمانیکه در رقابت حاصل جمع منفی-مثبت باشد (باخت من و برد مقابل و یا برعکس آن)، چنانکه اکثراً این در سیاست رخ میدهد. از آنجایی که سیاست خود مبارزه میباشد، ما باید در جستجوی این باشیم که چگونه تجارت و بازرگانی بصورت کلی بتواند سیاست ها و صلح را به هم وصل کند.

"دست نامرئی" صلح

یکی از بینش های بزرگ علوم اجتماعی، تشخیص اسمیت است که عملکردها میتوانند پیامدهای ناخواسته داشته باشند و اینکه ارزش اجتماعی این پیامدها نباید از روی مقصود بازیگران پیروی شوند. بازارها تاثیرات ستودنی بالایی اجتماعات و دولت ها دارد، حتی در زمانیکه شرکت کنندگان بازار تنها قصد توسعه و رفاه خودی را داشته باشند. استدلال مشابه را در خصوص تاثیرات بازار ها بر صلح را نیز میتوانیم داشته باشیم. شرکت ها، مصرف

کنندگان، کارآفرینان و حتی دولت‌ها برای ثروتمند شدن خود ابزارها و در بعضی حالات حتی ابزارهای نظامی را عوض کرده‌اند. در این خصوص دست‌نامرئی مجموعه‌ای از دست‌ها است. بازارها قیمت کالاها را بلند برده و سبب استفاده بجا از این سرمایه می‌شود. بازارها همچنان زمینه ساز انتقال کالاها و خدمات برای استفاده اهداف صلح‌آمیز است. و سرانجام بازارها خود پاسخگوی خوبی برای منازعه نبوده، بلکه فراهم‌کننده انگیزه برای سرکوب خشونت است.

نیرومندترین تأثیر تجارت بر منازعه را میتوان در تحول منافع دولت عنوان کرد. رشد عمیق و ادغام بازارها به شدت در طول قرن‌ها ارزش کارگر و "سرمایه انسانی" (مثلاً مهارت‌ها) را افزایش داده است.^{۹۰} به نظر می‌آید که هزینه بالای کارگران و کاهش ارزش ورودی ملموس به تولیدات، بسیاری کشورها را مجبور کرده است که از تلاش برای غلبه بر رفاه دیگران با سرقت‌داری‌های آنان دست بکشند. البته باید مراقب باشیم، زیرا منافع خاص حاکمان و حامیان اصلی آنها می‌توانند منافع عمومی را تحت الشعاع قرار داده و موجب شورش در داخل و یا میان دولت‌ها شود.

امپراطوری‌های باستانی از ولایات باجگیری (حمل و نقل غله جات و سایر کالاها) می‌نمودند. مهاجمان و جنگجویان اسکاندنوی همواره کشتی‌ها خود را از اموال غارت‌پر میکردند. گالیلونهای اسپانیا در قرن شانزدهم، شمشیرهای شمش طلا و نقره را که مربوط به مردمان بومی میشد، به خانه‌های خود منتقل میکردند. از سوی دیگر، کشورهای امپریالیست اروپایی، اغلب شهروندان خود را به پرداخت یارانه‌های نقدی خارجی مجبور میکردند که فقط برای ثروت‌های اشراف سود آور بودند. همانطور که مورخان لنس دیویس و رابرت هاتنبرگ، به این نتیجه رسیده‌اند که "انگلیس به طور کلی از لحاظ اقتصادی از امپراطوری سود نبرد و تنها کسی که از امپراطوری سود بدست آورد، سرمایه‌گذاران انفرادی بودند."^{۹۱} حتی پس از ترویج ملت‌های مرفه و با توانایی‌های نظامی توسط مدرنیسم، نظام‌های استعمارگرایی کاهش یافتند که در نتیجه به جای تخصیص دادن منابع به عملیات‌های گرانقیمت استفاده از اسلحه، استفاده روش خریداری برای تولید ترجیح داده شد. دولت‌های مدرن همانند مهاجمان اسکاندنوی و امپراطوری ملکه الیزابت دیگر یورش بردن بر همسایگان خود را سودمند نمیدانند. تسخیر جمعیت خارجی برای استخراج منابع زمینی و استفاده از نیروی کاری کمتر عقلانی به نظر میرسد در حالیکه هزینه اشغال‌کنندگان بسیار بلند بوده و بجای غارت نمودن همسایه، خریداری کالاهای مورد ضرورت بسیار کم هزینه تر میباشد. در حالی که دیگر کشورهای غربی از غارت سود بیشتری نمی‌برند - واقعیتی که موجب افزایش تسویه‌پذیری بازارهای جهانی می‌شود - تجارت باعث افزایش مزایای استفاده از پالیسی‌های مشترک جهانی شده است، و در کل بروز خشونت را کاهش داده است. دولت‌های مدرن علاقه‌مندی بیشتر به سیاست‌ها و پالیسی‌های دیگر دولت‌ها را

دارند، دقیقاً بخاطر یک وابستگی متقابل اینرا لازمی میگرداند که آنچه دیگران انجام میدهند، بگونه مستقیم بالای رفاه دیگران هم تاثیر میداشته باشد. اکنون بجای نظامیان غارتگر و اشغالگر، عساکر بین الملل به نیابت از سازمان ملل متحد و یا گروه های منطقه ای به عنوان "حافظان صلح" برای متوقف نمودن و کاهش منازعات خشونت آمیز اعزام میشوند. زمانیکه دولت ها با شکنندگی روبرو بوده و برنامه های منطقه ای و سیاسی در امور بین الملل دخالت نمایند، صلح احتمالاً از بیرون برای ادامه یافتن تجارت تحمیل میشود. به عبارت دیگر، تجارت میان ثروتمندان باعث این اطمینان میشود که دولت های قدرتمند انگیزه برای متوقف کردن دیگر دولت ها از درگیر شدن به منازعه را دارند، زیرا جنگ تجارت را از نظر زیست شناختی خساره میرساند.

یکی از چالش های جهان وابسته، پیچیدگی بسیار زیاد آن میباشد. روابط عادی دارای این فایده است که شناخت آن ساده بوده و همچنان رسیدگی به آن از طریق سیاست های موثر بسیار آسان میباشد. در عین حال، پیچیدگی می تواند یک برتری باشد بخاطریکه گزینه ها را افزایش داده و یک لیست طولی از پاسخ ها را با بدیل بسیار زیاد استفاده از نیروی نظامی ارائه میکند. اگر تجارت بتواند محدودیت بالای کشور ها وارد کند، سبب برقراری صلح میتواند شود، اما برای این کار به روابط بزرگ تجاری ضرورت است که دارای ارزش بازدارنده باشد (مانند سلاح های هسته ای). جایی که تجارت بسیار ارزشمند بوده و دولت ها بسیار مخالف همدیگر نباشند، صلح باید غلبه کند. تجارت همچنین می تواند اختلاف نظر ها را مطرح کند و به کشورها اجازه دهد که اختلافات را از طریق روش های دیپلماتیک حل و فصل کنند، به جای اینکه نیاز به استفاده از نیروی نظامی در یک محیط نامطمئن و فریبنده باشد. اخیراً، کلی ترین تاثیر تجارت این است که منافع عینی کشور ها را متحول ساخته و اطمینان حاصل میکند که منطق قدیمی شکار کردن دیگران غیر قانونی شناخته شود. اکنون حتی سارقین بانک هم مواد غذایی خود را خریداری میکنند، بجای اینکه از فروشگاه های محلی دزدی نمایند. به شکل ساده اگر صحبت کنیم، غارت کردن در جهان امروز دیگر ارزش انجام دادن آن را ندارد. رشد تجارت همچنان باعث ترویج تخصص گرایی می شود که شکار کردن را بی فایده ساخته و منافع صلح را افزایش میدهد. کارگرانی دارای تخصص باید در شرایط خوبی کار کنند، که این خود برضد جنگ و اشغال مبارزه میکند. به طور گسترده، مدرنیته به این معنی است که ما به جای سرقت، خریداری میکنیم.

با تلاش های دسته جمعی دولت ها و وابسته ساختن جهان، بازار شکلی را به خود گرفته است که کشور ها در جستجوی آن هستند؛ جنگ به عنوان یک ابزار کمتر موثر برای رسیدن به اهداف ملی شناخته شده، رهبران و جمعیت ها مالکیت دولت ها را برای نجات خود کاهش داده اند. در عین حال، نقش دولت ها در تسهیل شرایط بازار بیشتر با اهمیت گردیده است. دولت ها تنها در بُعد داخلی فعالیت نکرده بلکه به شکل منطقه ای و بین

المللی برای تسهیل تجارت فعالیت نموده و وابستگی مقابل را همانند زنجیر علت و معلول افزایش داده است که این کار خود همکاری را تقویت نموده و منازعه را بیشتر محدود میسازد. صرفاً این نیست که مردم سعی کرده اند که کارهای خوبی انجام دهند، بلکه تجارت سبب انجام کارکرد خوب شده است. اگر ما خوش چانس بوده و در مسیر تجارت عام تر و آزادتر کارکرد خود را ادامه دهیم، تجارت بطور گسترده ای نیروی نظامی را بی فایده یا ناکارآمد خواهد ساخت.

اقتصاد سیاسی امپراطوری ها و جنگ

توسط تام جی. پالمر | By Tom G. Palmer

آیا باید تمدن ها برخورد نمایند؟ آیا امپریالیسم و یا استعمارگرایی یک پیشنهاد برنده و یا بازنده هستند؟ چه کسانی قهرمانان صلح و مخالفان استعمارگرایی هستند؟ آیا باید جنگ بخاطر نفت راه اندازی شود؟ چه کسانی در خصوص جنگ و صلح تصمیم گیرنده هستند و چه کسانی منفعت بدست میاورند؟

"آزادی داخلی، صلح بیرونی. همه ای برنامه این است." فردریک باستیات^۱

تعدادی از افراد مطالعات جنگ را آموزش میبینند تا در آن بهتر شوند. همچنان ما میتوانیم مطالعات صلح را برای جنبه فکر متفاوت- برای دوری از جنگ، برای کاهش جنگ، برای متوقف ساختن جنگ و برای از بین بردن جنگ- آموزش ببینیم. ما میتوانیم برای شناخت جنگ تلاش نماییم، نه آنچنان که آب و هوا، ستاره شناسی و یا امراض را شناسایی می نماییم، بلکه بخاطر شناخت رفتار سایر انسان ها. با مجهز بودن چنین شناخت، ما میتوانیم خود و همسایه ها، دوستان، خانواده ها و دیگر شهروندان کشور را در باره قیاس های نادرست و عجیب و غریب که برای توجیه جنگ وجود دارند، تعلیم بدهیم. علاوه بر آن، همچنان ما میتوانیم برای نهادینه سازی و تقویت نهادهایی که احتمالات جنگ را کاهش میدهند، فعالیت نماییم. اگر ما بتوانیم که موضوعات درگیر جنگ را بصورت درست درک نموده شناسایی نماییم، ما قادر به کاهش فرصت جنگ گردیده و باعث خواهیم شد که بشر خشونت را تجربه نه نمایند. اطلاعات غلط و سوء تفاهم به معنی واقعی میتواند مرگبار باشد. داشتن اطلاعات و شناخت میتواند باعث نجات یافتن زندگی افراد شود.

متفکران آزادیخواه (لیبرال) در طول چند قرن گذشته انرژی زیادی به خرج داده اند تا علل جنگ ها را درک نموده و نهادها و ذهنیت هایی که صلح را بیشتر احتمال پذیر میسازد، تقویت نموده اند.

صلح دیگر تنها یک آرمان شهر خیالی نیست. در حقیقت، یادداشت های تاریخی نشان می‌دهد که جهان بیشتر صلح آمیز شده است. و علوم جامعه شناسی، اقتصاد و روانشناسی پاسخ چگونگی و چرایی را ارائه میکنند. ما با مسلح شدن چنین دانش، میتوانیم جهان را بیشتر صلح آمیز بسازیم. ما میتوانیم تجربه خشونت را برای انسان ها کاهش بدهیم. جهان می تواند به طور همزمان صلح آمیز تر، عادلانه تر، مرفه تر و آزادتر باشد.

خبر خوش: خشونت در حال کاهش یافتن است

"چه باور کنید و یا خیر - و مطمئن هستم اکثر مردم باور نمی نمایند - اما خشونت در گستره زمانی کاهش یافته است، و امروز ما احتمالاً در صلح آمیز ترین دوران گونه های خود زیست می نماییم.^{۶۲} استیفن پنکر

اگر کسی بگوید که خشونت در حال افول است، اکثر افراد به زودی آنرا رد میکنند. بالاخره، همه گزارش های خبری در رابطه با خشونت و اغلب همراه با تصاویر خشن پخش میشوند. تجاوز جنسی، کشتار و تجاوز سرخط خبرهای شبانه را تشکیل میدهد. باوجودیکه یک یا دو کشور در حالت جنگ های مسلحانه به سر می برند، اما ما باید یک قدم عقب آمده و به تصویر بزرگ مشاهده نماییم. منازعه، به خصوص خشونت و جنگ های مرگبار به مراتب نسبت به صلح و همکاری جلب توجه بیشتر دارند. زمانیکه تعامل صلح آمیز و داوطلبانه باشد، ما عادت گرفته ایم که بگوییم "هیچ اتفاقی رخ نه داده است"، اما در حقیقت بسیار موضوعات رخ داده است: مردم به کار رفته اند، کشاورزان محصولات زراعتی کشت نموده اند، سرمایه گذاران بالای شرکت های جدید سرمایه گذاری نموده اند، کارگران شرکت ها محصولات کارآمد تولید نموده اند؛ از سوی دیگر مردم عاشق شده اند، عاشقان ازدواج نموده اند، اطفال متولد شده اند و برای آنان جشن تولد گرفته شده است؛ زندگی در جریان بوده است. اما این همه رویداد ها در عقب پرده بوده است. این یک موضوع عادی است. هرگز چنین سرخط را نه خوانده اید که "میلیارد ها فرد به سوی کار و تجارت خود به حالت صلح آمیز رفتند." آنچه شایستگی سرخط را میتواند داشته باشد، یک موضوع غیر عادی است و منازعه، به ویژه خشونت دقیقاً این شایستگی را دارا است. در حقیقت، میتواند متناقض باشد اما خشونت یک موضوع کمتر رایج است که احتمال بیشتر پوشش دهی خبری را دارد. ما خود را با این تفکر فریب می‌دهیم که جهان بیشتر خشونت آمیز شده است، در حالیکه خشونت کاهش یافته است.

جیمز پاین، دانشمند علوم سیاسی و استیفن پنکر، روانشناس یک موضوع بسیار قابل توجه را مستند ساخته اند.^{۶۳} این احتمال وجود دارد که یک فرد خشونت را بطور تصادفی انتخاب کند، اما بطور عموم خشونت بطور بی سابقه کاهش یافته است. حتی اگر وحشت های غیر قابل بحث جنگ جهانی اول و دوم، کمپ های کارگران-غلام در اتحاد جماهیر شوروی، جمهوری مردم چین، پاکسازی قومی و دیگر وحشت های صد سال گذشته را

محاسبه نماییم، اما تجربه خشونت در زندگی رومزه افراد در حال افول بوده است. این ممکن به نظر نه میرسد، اما همین حقیقت است. بنابراین، حتی اگر قلبهای ما توسط سرنوشت کسانی که هنوز تحت خشونت قرار دارند، شکسته شود، باز هم دلایل فراوانی برای تشویق نمودن وجود دارد. خبر خوش این است که تجربه خشونت از مدت زمان بسیار طولانی بسیار اندک گردیده و کمتر رایج است.

خشونت به شمول جنگ یک ویژگی ثابت طبیعت انسان نمیشد. وقوع آن به مرور زمان کاهش یافته است. ما محکوم به رنج بردن از خشونت ثابت در جهان نیستیم. خشونت قابلیت قبض و بسط را دارد؛ و از یک مدت زمان طولانی در حال بسط است. علوم اجتماعی و سیاسی به ما کمک میکنند که بدانیم چرا این قبض و بسط صورت میگیرد. دانشمندان مقدار زیادی از شواهد را جمع آوری کرده و مورد آزمایش قرار داده اند که نشان میدهد لیبرال های کلاسیک در گذشته برحق بودند که میگفتند کلید حفاظت از صلح، آزادی است به ویژه آزادی انتقاد نمودن و پاسخگو ساختن حکومت ها و همچنان آزادی تجارت، مسافرت، و سرمایه گذاری خارجی.

آیا تمدن ها و کشور ها باید "برخورد" نمایند؟

یک پایان نامه بسیار مشهور وجود دارد که با توجه به آن جهان در حال روبرو شدن با "برخورد تمدن ها" است. با توجه به گفته ساموئل هانتینگتون، دانشمند علوم سیاسی، جهان غرب در حال افول است زیرا علاوه بر دیگر موارد، کشور های غربی کنترل سطح کمتر زمین را از لحاظ نظامی در دست دارند. به اعتقاد هانتینگتون، منافع "تمدن ها" در تناقض میباشند، و اگر یکی رشد کند، دیگران باید افول کنند. هانتینگتون در کتاب خود به بینش های بسیار جالب اشاره میکند، اما او درک بسیار ضعیف از اقتصاد سیاسی تعاملات انسان ها داشته است. درک او از اقتصاد ضعیف بود و او نتوانست اهمیت تجارت داوطلبانه را درک کند، که یکی از ویژگیهای مشترک تمدن ها بوده و ابزاری است که توسط آن تمدن ها سبب ثروتمندی همدیگر میشوند. بجای آن، وی نظریه حاصل جمع منفی را در روابط اجتماعی تصدیق کرده است.^{۶۴}

در اینجا یکی از روش های اولیه که هانتینگتون "افول" یک تمدن را محاسبه نموده است، بطور مثال ارائه می کنیم.

در سال ۱۴۹۰ جامعه های غربی اکثر مناطق شبه جزیره اروپا و بالکان و یا از میان ۵۲/۵ میلیون مایل مربع سرزمین در سراسر جهان در حدود ۱/۵ میلیون مایل مربع سرزمین را تحت کنترل داشتند. در اوج گسترش سرزمینی در سال ۱۹۲۰، غرب به گونه مستقیم بالای ۲۵/۵ میلیون مایل مربع و یا نیم کره زمین حکمرانی می نمودند. در سال ۱۹۹۳ این گستره سرزمینی به نیم یعنی در حدود ۱۲/۷ میلیون مایل مربع رسید. غرب

دوباره به اروپای اصلی رانده شدند و جمعیت بزرگ مهاجران به آمریکای شمالی، استرالیا، و زیلاند آمدند. در مقابل قلمرو جامعه های مستقل اسلام از ۱/۹ میلیون مایل مربع در سال ۱۹۲۰ به بیشتر از ۱۱ میلیون مایل مربع در سال ۱۹۹۳ گسترش یافته است. همچنان تغییر مشابه در خصوص کنترل جمعیت رخ داده است. در سال های ۱۹۰۰ غربی ها تقریباً حدود ۳۰ درصد جمعیت جهان را تشکیل داده و حکومت های غربی بالای اغلب ۴۸ درصد جمعیت جهان حکمرانی می نمودند، و به جزء بقایای کوچک امپریالیستی مانند هانگ کانگ، حکومت غربی در همه مناطق فرمانروایی می نمودند.^{۶۵}

آیا این یک افول است؟ بیایید به قضیه یکی از آن کشور های غربی و امپراطوری توجه نماییم. شاهی هالند جایی که اکنون اندونیزیا میباشد، زمانیکه از سال ۱۸۰۰ الی ۱۹۴۳ حکمرانی نمود، و دقیقاً زمانی که آن منطقه توسط امپراطوری جاپان تسخیر گردیده بود. حکومت هالند پس از پایان جنگ ها برای کنترل دوباره مستعمرات هالند برای پنج سال مبارزه نمود. اما هالند شکست خورد و اندونیزیا در سال ۱۹۵۰ یک کشور مستقل شد. بطور طبیعی انتظار می رود که یک شخص پس از چنین شکست از پایان نامه هاتینگتون پیروی نماید که ثروت مردم هالند در حال کاهش است. آیا واقعاً چنین است؟ با استفاده از قدرت خرید دالر آمریکایی در سال ۱۹۹۰ به عنوان استاندارد درآمد، در سال ۱۹۵۰، سرانه تولید ناخالص داخلی در هالند (میزان درآمد یک فرد در هالند) به ۵،۹۹۶،۶۰ دالر رسید. این ثروت در سال ۲۰۱۰ چه بود؟ سرانه تولید ناخالص داخلی هالند در سال ۲۰۱۰ با واحد مقیاس دالر به ۲۴۳۰۳۰ رسید که ۳۰۵ درصد افزایش را نشان میدهد.^{۶۶} "از دست دادن مستعمره" برای هالندی ها به عنوان استعمار دولتی هالند، برای مردم آنان فاجعه ای در پی نداشت. علاوه بر این موضوع، آنان دیگر پسران جوان خود را برای یورش در جنگ یک اداره بوروکرات نه میفرستند. اکنون، زمانیکه مردم هالند از اندونیزیا چیزی طلب میکنند، آنان میتوانند آنرا خریداری نمایند، بدون اینکه خون و خزانه های خود را در خاک کشور دیگر بریزند. به نظر میرسد که بجای امپریالیسم، تجارت یک معامله بیشتر سودمند برای هالند و همچنان بیشتر سودمند برای مردم اندونیزیا بوده است که تولید ناخالص داخلی آن از ۸۱۷ دالر آمریکایی در سال ۱۹۵۰ به ۴۷۲۲ دالر در سال ۲۰۱۰ رسیده و اکنون نشان دهنده ۴۷۸ درصد افزایش است.^{۶۷}

در حقیقت، ضروری نیست که رفاه یک ملت باید به معنی فقر کشور دیگر باشد. زمانیکه شریک تجاری شما بیشتر مرفه و غنی شود، این برای شما خوب است. ژان باپتیست در سال ۱۸۰۳ موارد ذیل را توضیح داده است (اما در آن زمان اندک افراد به آن گوش میدادند)،

محصول خوب یک چیز پسندیده است، نه تنها برای کشاورز بلکه بطور کلی برای تمام فروشندگان کالاها.

فروشنندگان در تمام کالاها به طور کلی به هر اندازه که محصولات بیشتر باشد، به همان اندازه خرید برای تولید کنندگان بیشتر می‌باشد. برعکس، محصول خراب، فروش کالاها را درکل به شدت آسیب می‌رساند. همچنان این در خصوص محصولات تولیدی و تجارت نیز صدق میکند. موفقیت در یک شاخه ای از تجارت جریان منابع فراوان برای خرید را فراهم میکند، و در نتیجه بازار را برای تولیدات دیگر شاخه ها باز میکند؛ از سوی دیگر، رکود در یک کانال محصولات و یا تجارت، سقوط سایر کانال ها است.^{۶۸}

ناسیونالیست های اقتصادی در کشور های ثروتمند مشت خود را زمانی می لرزانند که مطالعه نمایند که مردم چین و یا هند و یا برازیل در حال ثروتمند شدن هستند. هرچه نباشد اگر فقرا، ثروتمند میشوند، برای آنان این معنی را میدهد که ثروتمندان، فقیر میشوند! اما این یک تفکر زشت و پلید است؛ و این چنین دیدگاه بر اساس استدلال خراب استوار است. مردم کانادا (یا جرمن ها، یا آمریکایی ها، یا جاپانی ها و هر شخص دیگر) نباید با ثروتمند شدن مردم هند و یا چین قهر شوند؛ اگر با آنها تجارت دارند، این به سود آن افرادی است که مشتریان شان میتوانند پول بیشتر برای تولیدات شان پرداخت نمایند. این مورد همچنان در خصوص مردم کوریا، ورجینیا، ورمونتر، کشاورزان و کارگران شرکت ها نیز صدق میکند.

اگر تعامل همه اقتصاد ها بر اساس برداشت حاصل جمع منفی باشد، به این معنی است که منافع دولت ها ناسازگار و مخالف است. و اگر حقیقت چنین باشد، پس منازعه اجتناب ناپذیر خواهد بود. هانتینگتون برحق خواهد بود. اما چنین نیست و هانتینگتون در اشتباه بود.

آیا امپریالیسم مرکانتلیستی یک پیشنهاد موفق است؟

هرچند بسیار آوازه های اندک در مخالفت با جنگ و امپراطوری، تجاوز بالای دیگر کشور ها، برده داری جمعیت محلی و مصادرات کالا ها بلند شدند اما متأسفانه این آوازه ها برای محکوم نمودن گسترده این عمل کافی نبودند. اما در مقابل، بلند رفتن آگاهی از سودمندی تجارت بر اساس احترام حقوق انفرادی و آگاهی از خسارات ناشی از خشونت باعث شکل گیری زمینه برای اصول انتقادی در برابر تهاجم و تسخیر گردید. نباید تعجب کرد که فیلسوف اخلاق که نویسنده کتاب "تیوری احساسات اخلاقی" در سال ۱۷۵۹ بود، استعمارگرایی "احمقانه و ستمگرانه" اروپا را بعداً مورد انتقاد قرار داد:

"به نظر میرسد که حماقت و بی عدالتی از جمله اصولی بودند که باعث تاسیس اولین پروژه استعمار گردیده و رهبری آن برعهده گرفته شد؛ حماقت سرقت معدن های طلا و نقره و بی عدالتی های انجام شده در برابر مردم بومی، ماجراجویی هایی بودند که انجام دهندگان آن برای نخستین بار نشان مهربانی و مهمان نوازی را بدست آوردند."^{۶۹}

آدم اسمیت میدانست که امپریالیسم باعث سودمندی حد اقل برای اکثریت مردم نمیشود، و همچنان هزینه امپراطوری‌ها به مراتب بزرگتر از مجموعه سودمندی است که احتمالاً بدست میاید. یکی از فیلسوفان و کارشناس اقتصادی اسکاتلندی مینویسد که علاوه بر رویداد های بی عدالتی همانند ماجراجویی های نظامی و هزینه امپراطوری، این هزینه ها به مراتب بیشتر برای مالیه دهندگان خواهد بود، نسبت به مجموعه سود احتمالی.

"امپراطوری های بزرگ تنها با این هدف تاسیس شدند که مشتریان برای دولت شان بیشتر شود که آنان متعهد به خریداری از مغازه های ما که دارای تولیدات متفاوت هستند، خریداری نمایند و همچنان این مغازه ها عرضه کننده تمامی کالاها باشند. تنها بخاطر افزایش نسبی قیمت ها از طریق اینگونه انحصار، کشورهای تولید کننده بار عظیم همه مصارف حفظ و دفاع از امپراطوری را برعهده گرفتند. تنها و تنها بخاطر این هدف، در دو جنگ گذشته بیشتر از دو صد میلیون به مصرف رسید، و همچنان کشور امپراطور بیشتر از یکصد و هفده میلیون سند بدهی را به امضا رسانید، و صرفاً برای همین هدف جنگ های قبلی نیز راه اندازی شده بودند."^{۷۰}

در حقیقت، استعمارگرایی و امپریالیسم و جنگ ها برای تسخیر بخاطر منفعت جمعیت کشورهای استعماری صورت نگرفتند، بلکه مردم مالیات هنگفت برای هزینه های نظامیان پرداخت نمودند و بار سنگین امپراطوری را تحمل نمودند. بدون شک که طرف های ذینفع هم وجود داشتند: قراردادی ها و تامین کنندگان جنگ، اداره بوروکراتیک و نائب السلطنه، تصاحب کنندگان انحصارهای تجاری و زمین های به سرقت رفته، قاچاقبران کالاها، غارت شده و نیروهای انسانی که بصورت اجباری از آنها کار گرفته میشد. اما در مقایسه با ضرر و زیان های تحمیل شده بالای مالیه دهندگان کشور استعمارگر و ساکنان مستعمرات تسخیر شده، سود های بدست آمده این افراد بسیار ناچیز بودند. چنانچه آدم اسمیت گفته است، بدهی مورد نیاز برای تامین مالی نیروهای نظامی نسبت به ارزش تجارت بسیار بیشتر میباشد. در کل، استعمار و امپریالیسم یک پیشنهاد بد بود.^{۷۱}

تاجران آزاد لیبرال کلاسیک در باره استعمار و امپریالیسم درک خوب داشتند. ریچارد کوبدن، عضو پارلمان انگلستان و یکی از برجسته ترین تجاران در تاریخ اروپا در سال ۱۸۶۰ نوشته است که اگر بخواهد از منافع خاص یارانه گیری نماید، روش های بسیار آسان و ساده دیگر برای انجام این کار وجود دارند. او بخاطر مذاکره برای توافقنامه تجارت آزاد میان انگلستان و فرانسه معروف بود که به ایجاد یک صلح پایدار بین دو دشمن سنتی کمک کرد. ریچارد کوبدن در رابطه به امپراطوری بریتانیا، نقش بسیار سازنده بازی نموده و یک روش بسیار متفاوت و کمتر مخرب را پیشنهاد نمود که موجب حاصل شدن رضایت طرف های درگیر گردید. وی تاکید داشت که این خوبتر خواهد بود که بخش کوچکی از هزینه

جنگ را به سادگی بالای منفعت گیرندگان جنگ تحمیل گردد و از هزینه ثروت بدست آمده جنگ و امپراطوری وضع گردد:

"متأسفانه ما یک طبقه ای داریم- یکی از پر نفوذترین طبقه- که از این جنگ های راه دور و یا اضطراب بخاطر حمله بالای خانه های فرانسه، پول بدست میاورند. چگونه میشود که اشراف خود را بدون پرداخت هزینه برای جنگ و ابزار آن تحمل کرد؟ آیا نمیتوانیم این روش حمایت غیر انسانی از آنان را ضربه نزیم؟ آیا نباید یک هزینه کوچک بالای فرزندان جوان اشراف ما انداخته شود، بجای اینکه از آنان در همه عرصه ها مانند جنگ و یا آماده سازی برای جنگ حمایت صورت بگیرد؟"^{۷۲}

جان برایت، بنیانگذار حرکت تجارت آزاد در بریتانیا و عضو ضد امپریالیسم در پارلمان نیز همانند کوبدن، در سال ۱۸۵۸ امپراطوری بریتانیا و جنگ های آن را با سیستم پرداخت رفاه (امداد خارج از خانه) برای ثروتمند شدن، مقایسه نموده است.

"هیچ پیش نویس وجود ندارد که بتواند محاسبه نماید چقدر ثروت و قدرت خانواده های برتر انگلستان از یک مشارکت شوم از صنعت مردم به وسیله مالیات از آنها گرفته شده است، و این ثروت بدست آمده در هر جنایتی قابل تصور که ممکن است یک دولت گناهکار به مصرف برساند، خرج شده است. به هر اندازه که این موضوع را بازرسی کنید، بلاخره به این نتیجه خواهید رسید که من به آن رسیده ام. این سیاست خارجی، این موضوع "آزادی های اروپا"، این مراقبت از "منافع پروتستان"، این عشق بیش از حد برای "توازن قدرت" چیزی بیشتر و یا کمتر از سیستم رفاه بیرون از خانه برای اشراف بریتانیای کبیر نیست."^{۷۳}

بعضی از بریتانیایی ها، به عنوان مثال، ارائه دهنده خدمات به ارتش و حتی "پسران جوان اشراف" که به عنوان فرمانروایان مستعمره یا افسران ارتش گماشته شده بودند، با تحمیل هزینه هنگفت بالای مستعمرات و بقیه جمعیت بریتانیای کبیر، منفعت بدست میاورند. اما مطمئناً که مردم بریتانیا هیچ سودی بدست نه میاورند. برعکس، لانس ای داویس و رابرت ای توتنبک، پس از مطالعات دقیق درباره مصارف، سرمایه گذاری ها، مالیات و دیگر امور مالی بریتانیا تحت عنوان "ثروت و پیگیری امپراطوری: اقتصاد امپریالیسم بریتانیا" به این نتیجه رسیدند:

"بریتانیا درکل از لحاظ اقتصادی از امپراطوری منفعت بدست نه آورد. اما از سوی دیگر، سرمایه گذاران انفرادی منفعت بدست آوردند. سطح مزایای خود امپراطوری بستگی به این دارد که از چه کسی پرسیده میشود و آن شخص چگونه محاسبه کرده است. برای مستعمره ها، پاسخ یکنواخت است: امپراطوری با پرداخت بسیار کوچک، معامله بزرگ را بدست آورد. یقیناً معامله گرایان دست دوم نیز منفعت خوبی کردند. از آنجای که موضوع جمعیت

بومی است، آنها اندک بازار کالاهای دولت را با قیمت های واقعاً بالا بدست آوردند، اما شواهد دقیق از آن وجود دارد و در عین حال به آنان آزادی انتخاب داده شد و آنها کالاهای مشخص را میتوانند خریداری نمایند.^{۷۴}

امپریالیسم درکل به سود اقتصادی جمعیت قدرت های استعمارگر نیست، درحالیکه بعضی از بخش های فرعی آن منفعت بدست آوردند که قابل پیگیری نیستند. کسانی که سود بدست آورند اقلیت بسیار کوچک جمعیت هستند که سودمندی آنان در مقایسه با زیان های متحمل شده دیگران، بسیار کوچک میباشد. فرضیات بسیاری از افراد ساده لوح، هم از طرفداران چپ و راست اینست که "اگر یک شخص سودی بدست بیاورد، باید شخص دیگر ضرر کند"؛ "اگر شخصی ضرر کرده باشد، شخص دیگری سود بدست آورده است"؛ و ضرر همیشه متوازن می باشد. این گونه فرضیات کاملاً نادرست هستند.

محیط همه ای ما محصور با دانشمندان علوم اجتماعی است که تاکید بر بازی حاصل جمع مثبت دارند، و اکثر آنان این بازی را معامله برد-برد یاد میکنند که در آن همه طرف های معاملات سود بدست میآورند. زمانی که یک مشتری از یک تجار چیزی خریداری میکند، مشتری میگوید "متشکرم از شما". شخصی که باورمند به جهان با حاصل جمع منفی است باید از شنیدن کلمه "متشکرم از شما" از جانب مشتری و تجارت متعجب شود. کسی در انجام دادن لطفی به کسی دیگر، زیانمند نمیشود. سود یک شخص متوازن با ضرر دیگر نیست. در عوض، هردوی آنان سود بدست میآورند. حاصل جمع این معامله صفر یا منفی نیست، بلکه مثبت است. این گونه معاملات در اطراف ما بسیار زیاد است، اما به ندرت اشخاص به آن متوجه میشوند که "متشکرم از جانب هر دو طرف" یک بازی با حاصل جمع مثبت و مبادله داوطلبانه است.

تعامل دیگر به نام بازی با حاصل جمع منفی نیز وجود دارد. این بازی نیز میتواند در خصوص منازعه صدق کند که تنها یک طرف ضرر نمیکند بلکه بیشتر از دست آورد های قابل ملاحظه، هردو طرف بازنده هستند. در واقع، بازی دوم کاملاً شایع است. (باید این را توجه کرد که یک بازی با حاصل جمع منفی میتواند دربرگیرنده سود خالص باشد. یک دزد که با ضرب چاقو کسی را به قتل میرساند برای اینکه پول فرضی ۱۰ دالر را احتمالاً پول وی را بدست آورد، اما قربانی نه تنها ۱۰ دالر ضرر میکند بلکه جان خود را نیز از دست میدهد. یک شخص برای سود بسیار ناچیز خود، ضرر مطلق را به دیگر تحمیل میکند. میتواند این قضیه برای هردو طرف باخت و زیان باشد، بطور مثال، اگر در درگیری هردو کشته و یا زخمی شوند، همه ای این منازعه بر سر ۱۰ دالر که دزد در آروزی بدست آوردن آن است، رخ میدهد).

یک زمانی جنگجویان اسکاندناوی کشتی ها پر از غارت را به یورش میبردند. در مقابل، کشتی های اسپانیوی که در آن نقره های بدست آمده از سرزمین های مستعمرات سلطنتی

می‌بود، اسپانیایی‌ها خواهان انتقال آن به کشور خود از راه دریا می‌شدند؛ تا حد اقل کشور خود را غنی کنند. دزدان دریایی در یک زمانی تهدید بزرگ برای کسانی به شمار میرفت که از دریا می‌خواستند عبور کنند. اما جهان تغییر کرده است و آنچنان باقی نماند. در خصوص ماجراجویی‌های نظامی دو قرن گذشته باید گفت که خسارات وارد شده به مردم مستعمرات، نتوانست نتیجه‌ای داشته باشد که سبب سودمندی جمعیت‌های ماجراجوی امپریالیسم گردد. مطمئناً که سود بدست آمده خالص بودند (بطور مثال، منافع ویژه کسانی که نیروهای نظامی اعزام می‌کردند)، اما نه تنها برای مستعمرات و تسخیر شدگان، بلکه برای مردم قدرت‌های استعمارگر نیز، سودهای بدست آمده در تناسب با ضرر آن بسیار ناچیز بودند. و در مورد جنگ‌های عمومی مانند جنگ‌های جهانی اول و دوم میتوان ادعا کرد که زیان‌ها و تلفات همه طرف‌ها سرسام‌آور بودند. در پایان جنگ جهانی اول و دوم، اروپا و بیشتر مناطق آسیا به ویرانه مبدل شده بودند و مردم هردو قاره از کمبودی غذا و حتی گرسنگی رنج می‌بردند. جنگ نه، بلکه تجارت و صلح برای احیای دوباره اقتصاد پس از جنگ، زمینه‌سازی کرد.^{۷۵}

تاجران خاص بازار آزاد چه در فرانسه، انگلستان و یا آلمان از جمله قاطع‌ترین مخالفان امپریالیسم و ماجراهای نظامی خارج از کشور بودند. فردرک پاسی، نخستین برنده جایزه صلح نوبل و بنیانگذار "انجمن داوری بین‌المللی فرانسه" از جمله کارشناسان پیش‌قدم تجارت آزاد به شمار میرفت که با ریچارد کوبدن و جان برایت همکاری و همدستی نزدیک داشت. این فعال مشهور اقتصادی و صلح توضیح می‌دهد که:

"با وجود بسیاری از استثنای غم‌انگیز، اما گرایش غالب به سوی هماهنگی حکومت‌ها و توافق جهانی است که به وضوح با ایده وحدت و برادری نژاد بشری بیان شده است. بهار چنین حرکت‌ها مبادله است. بدون مبادله، همه‌ای بشر و انسان‌ها برادری را فراموش کرده و دشمن همدیگر میشوند. اما از طریق مبادله، آنها درک متقابل را آموزش دیده و همدیگر را دوست میدارند. منافع‌شان آنها را آشتی می‌دهد و این آشتی آنها را روشنفکر می‌سازد. بدون مبادله، هرکدام در گوشه‌ی خود باقی مانده و از همه‌ای جهان جدا می‌شوند و به نحوی از بخش عمده خلقت دور میشوند. . . . مکاتب ممنوعیت و محدودیت نه تنها انزوا و تخریب را ترویج میکند، بلکه بشریت را به دشمنی و نفرت نیز محکوم می‌کند."^{۷۶}

فردرک پاسی، همه‌ای زندگی خود را برای ترویج آزادی و تجارت و همچنان نهاد‌های داوری بین‌المللی به عنوان ابزارهای برای ترویج صلح و ممنوعیت جنگ اختصاص داده بود. در سال ۱۸۹۸ یک اتحادیه ضد امپریالیسم توسط رهبران تاجر، نویسندگان و دانشمندان ایجاد گردید تا با ماجراجویی نظامی ایالات متحده آمریکا مخالفت نمایند. پروفیسور ویلیام گراهم سمنر، یکی از اعضای این اتحادیه در مقاله مشهور خود در سال ۱۸۹۸ تحت عنوان "تسخیر ایالات متحده آمریکا توسط اسپانیا" استدلال نموده بود که

باوجودیکه آمریکا، امپراطوری اسپانیا را شکست داده و مناطق گوام، پورتوریکو و فیلیپین را از اسپانیا گرفت، اما در واقع از لحاظ اصول امپراطوری اسپانیا، ایالات متحده را فتح کرده بود.

پروفسور سمتر با محکومیت تکان دهنده امپریالیسم و جنگ به این نتیجه اشاره میکند، "ما اسپانیا را در منازعه نظامی شکست دادیم، اما تصدیق مینماییم که ما در عرصه های مفکوره و سیاست ها توسط اسپانیا تسخیر شده بودیم". توسعه طلبی و امپریالیسم چیزی نیستند مگر فلسفه های قدیم در خصوص رفاه ملی که اسپانیا را جایی که اکنون است، رسانید. این فلسفه ها خواستار غرور ملی و حماقت ملی هستند. آنها اغوا کننده هستند، به ویژه در مورد دیدگاه اول و قضاوت ظاهری، و این را نمیتوان انکار کرد که آنها دارای جذابیت مردمی بسیار قوی هستند. آنها فریب دهنده هستند، و ما را به برپادی و ویرانی می کشاند مگر اینکه به اندازه کافی مقاومت کنیم و در برابر آنها مبارزه کنیم."^{۷۷}

درباره "جنگ برای نفت (و دیگر منابع) چه؟

تسخیر مستعمرات واقعی در عصر حاضر بسیار اندک هستند (باوجودیکه هنوز هم مثال های وجود دارد)، اما این غیر معمول نیست که مردم در بسیاری از کشور ها میگویند که واژگون کردن حکومت های خارجی که تهدید کننده آغاز جنگ است، با استفاده از نیروهای نظامی و دیگر انواع تمرینات در خارج از مرزهای ملی یک نیاز و ضرورت مهم است تا از منابع حفاظت صورت بگیرد. این گونه طرز دید، بازگشت به منطق مارکسیستی کلاسیک است که توسط کارشناسان اقتصاد تکذیب شده اند. پالیسی سازان بعضی اوقات استدلال می کنند که جنگ باید بخاطر اهداف اقتصادی صورت بگیرد. در عصر حاضر آنان این استدلال را دارند که برای حفاظت از دسترسی به نفت و خزانه ها باید خون خود را به مصرف رسانید. جیمز باکر، وزیر خارجه ایالات متحده آمریکا در سال ۱۹۹۰ در خصوص جنگ راه اندازی شده در خلیج فارس در برابر رژیم صدام حسین گواهی داد. وی با خاطر نشان ساختن "تاثیرات بالای اقتصاد ما" چنین گفت:

"این جنگ بخاطر افزایش قیمت بشکه های نفت در بازار های خدمات رسانی محلی نیست. این فقط یک سوال باریک از جریان نفت از کویت و عراق نیست. بلکه این درباره یک دیکتاتوری است که بازیگری انفرادی و بدون چالش انجام میدهد و میتواند نظم اقتصاد جهانی را برهم زده و این را تعیین کند که ما وارد رکود اقتصادی و یا افسردگی تاریک شویم."^{۷۸}

هنری کسنجر، وزیر خارجه پیشین آمریکا در روزنامه "لاس آنجلس تایمز" از دیکتاتوری صدام حسین در عراق هشدار داده بود که صدام حسین توانایی ایجاد بحران اقتصادی در سراسر جهان را دارد.^{۷۹} موضوع دسترسی به نفت یکبار دیگر در زمان تهاجم ایالات متحده

آمریکا بر عراق بالا شد. کسانی که طرفدار رفتن به جنگ بخاطر نفت بودند، درباره درک درست از اساسات اقتصاد شکست خوردند. ویلیام نیسکانین، رئیس انستیتیوت کاتو و عضو هیئت مشاوران رئیس جمهور ریگان و همچنان یک کارشناس مشهور اقتصادی در برنامه تلویزیونی با اشتراک جیمز ولسی، رئیس پیشین استخبارات آمریکا چنین گفت:

"در سال های ۱۹۹۱ و همچنان ۲۰۰۱، نفت ارزش رفتن به جنگ را نداشت. نفت زمانی میتوان تامین کننده منافع باشد که کنترل کننده آن بخواهد آنرا برای ما و دیگر افراد در سراسر جهان به فروش برساند. و منافع ملی آمریکا مستقل از این پرسش است که چه کسی مالک نفت است، به استثنای ثروت آن کشور که مالک نفت میباشد. قیمت نفت در جاپان به همان اندازه است که در انگلستان، جایی که جاپان از آن همه ای نفت مورد نیاز خود را وارد میکند و انگلستان بگونه گسترده از نفت خودکفاء است. ما یک بازار جهانی بخاطر رفع نیازمندی نفت خود داریم.... پس نفت ارزش جنگ را ندارد. نفت این ارزش را در سال ۱۹۹۱ هم نداشت و اکنون هم ندارد."^{۸۰}

نیسکانین برحق بود. نفت یک جنس و کالا میباشد و دارای قیمت جهانی است. حتی دیکتاتور های بیمار روانی میدانند که نفت اندک بوده و اگر به فروش نرسد، هیچ ارزشی ندارد. در حقیقت، دشمنان قسم خورده ایالات متحده، مانند هوگو چاوز، دیکتاتور پیشین ونزوئلا نیز این را میدانست و اکثر تولیدات نفت شرکت دولتی خود را به خریدارهای آمریکایی به فروش رسانیده بود.

اما بیایید فرض کنیم که جریان نفت و یا دیگر منافع اگر کاهش بیابند. پس چه؟ خوب، اقتصاد ما را از دو نکته مهم آگاه میسازد.

۱. نیروهای نظامی نیز پر هزینه هستند. گزینه نظامی تقریباً همیشه به مراتب پرهزینه تر از هر گونه کاهش در منابع است به این دلیل که حکومت های خارجی در برابر آن محدودیت وضع میکنند. طرفداران مداخله نظامی فرض میکنند که نیروهای نظامی بدون هزینه هستند. اما آنها بدون هزینه نیستند.^{۸۱}

۲. کسانی که در بازارها تعامل می نمایند از قبل میکانیسم مقابله با کاهش عرضه را کشف کرده اند، به ویژه میکانیسم قیمت؛ قیمت ها فراهم کننده این انگیزه میباشد که از کالاها استفاده به خصوص صورت بگیرد (زمانیکه قیمت ها افزایش میابد، ما در استفاده از منابع نادر "اقتصادی" رفتار میکنیم)؛ افزایش قیمت نه تنها انگیزه برای صرفه جویی در منابع ایجاد میکند، بلکه عرضه را افزایش داده و ما را به رفتن به سوی بدیل ها میکشاند (در خصوص نفت، بدیل ها شامل گاز طبیعی، نیروگاه های آبی، آفتابی و دیگر اشکال انرژی میشوند). متکی بودن بر بازارها به مراتب کم هزینه تر نسبت به توسل به قوه نظامی است.^{۸۲}

بدون شک اندیشه مرکانتیلیستی و ناکامی در محاسبه نمودن هزینه های مداخله نظامی برای حکومت ایالات متحده آمریکا بجا نیست. سیاست های مشابه باعث ورشکست شدن اتحاد جماهیر شوروی گردید (هر دولت جدید مصنوعی و پیرو که بر امپراطوری اضافه شده، بار سرسام آور را بالای قدرت امپریالیستی تحمیل نمود) و جمهوری خلق چین برای چندین سال متمادی حق بیمه قابل توجهی برای دسترسی به نفت و سایر کالاها باید پرداخت می نمود. این سیاست ها برای مالیه پردازان چینیایی بسیار پر هزینه بود، چون دولت شان بخاطر حق بیمه، باید نسبت به قیمت بازار بیشتر پرداخت می نمودند و بعداً اینگونه منابع را به سببایدی میدادند.

حکومت فرانسه برای چندین دهه تلاش نمود تا برای شرکت های تجاری فرانسه در آفریقای غربی امتیازات انحصاری ویژه بدست بیاورد؛ این امتیازات انحصاری به قیمت مشتریان آفریقایی و مالیه دهندگان فرانسوی تمام میگردد. حکومت فرانسه به دنبال منفعت شرکت های تجاری فرانسه با مستقر کردن نیروهای نظامی فرانسه در آفریقای غربی و مداخله نظامی متناوب در آنجا بود. سود گیرندگان خالص در اینجا مردم فرانسه نبوده بلکه منافع بهره وران خاص بود که به قیمت بقیه جمعیت فرانسه تمام میشد.

بطور مشابه، حکومت روسیه در زمان ریاست جمهوری پوتین به دنبال ایجاد منفعت به تجارت های روسیه بود. برای منفعت تجارت های دولتی و شخصی، با استفاده از سیاست خارجی تهاجمی به کشور های همسایه یورش برده و قلمروهای آنان را ضمیمه خود ساخته و "اتحادیه گمرکات یوریشا" را ایجاد کرد. نتایج این همه برای مشتریان و مالیه پردازان روسیه زیان آور بود، اما برای صاحبان و مدیران شرکت های نزدیک به کرملین، به ویژه "سلواکی" که از رژیم اقتدارگرایانه روسیه حمایت نمود، منفعت آور بود.^{۸۳}

مبادله آزاد یک روش به مراتب خوبتر برای بدست آوردن دسترسی به منابع است، نسبت به تمرینات قدرت دولت به هر شکلی که باشد. مرکانتلیسم، امپریالیسم و نظامی گرایی دربرگیرنده منافع خاص اندک افراد است، اما این همه در تقابل با منافع عامه هستند. این یک پیشنهاد بازنده است.

استدلال های نادرست اقتصادی و روابط بین الملل

فریدریک باستیا، یکی از قهرمانان صلح و آزادی و یکی از طرفداران ارزش های لیبرالیسم درباره یک ماموریت کلیدی اقتصاد سیاسی لیبرال چنین اعلام کرده است: که تجارت بگونه همه جانبه سودمند است، درحالیکه جنگ به گونه متقابل مخرب است.

"ماموریت ما اینست که دربرابر سیستم نادرست و خطرناک اقتصاد سیاسی مبارزه نماییم که رفاه یک فرد را ناسازگار با رفاه فرد دیگر مطرح میکنند، و همچنان تجارت را با تسخیر، و کار تولیدی را با سلطه استثمارگرایانه یکسان فرض میکنند. تا زمانیکه اینگونه مفکوره ها

ادامه داشته و مورد قبول باشند، جهان هرگز درباره صلح بیست و چهار ساعته نخواهد دانست. علاوه بر آن، صلح یک ایده ناسازگار و پوچ باقی خواهد ماند.^{۸۴}

پایداری چنین نظریه‌هایی که به طور کامل انحراف کننده است، همانند "نظریه موازنه تجارت" و "نظریه ای که تجارت یک ملت زمانی سودمند است که صادرات آن از واردات بیشتر باشد".^{۸۵} این گونه نظریه‌ها سبب آسیب‌های بسیار زیاد بر جهان شده است. رد نمودن آموزه‌های جعلی یک موضوع ایدئولوژی سیاسی نیست، بلکه بدون در نظر داشت اینکه شخص دیگر چه مفکوره در باره جهان دارد، ضرورت و سلامتی اقتصاد می‌باشد. چنانکه پاول کروگمن، کارشناس اقتصادی استدلال نموده است،

"منازعه در میان دولت‌ها را اکثر روشنفکران سیاست اشتباه و خیالی تصور می‌کنند، اما این تصور اشتباه و خیالی می‌تواند منافع متقابل را در تجارت از بین ببرد".^{۸۶}

جهل اقتصادی ناسیونالیست‌ها و پیشنهادات مارکانتلیستی کسانی که تاکید می‌کنند کشورهای فقیر در حال توسعه یک تهدید در برابر کشورهای توسعه یافته است، و دیدگاه برعکس کشورهای در حال توسعه به این دلیل که کشورهای توسعه یافته بطور همزمان باعث جذب سرمایه‌گذاری خالص خارجی و مازاد تجاری می‌شود، نفس گیر است. امیداور هستیم که این جهل قبل از تجزیه و تحلیل اقتصادی درست جهانی، عقب نشینی کند و روزی را که ژان باپتیست پیش بینی کرده است به زودی برسد:

"آرروز دیر و یا زود فرا خواهد رسید که مردم ضرورت تغییر این سیستم احمقانه را احساس کنند، و از یک سیستم طفلانه و گمراه کننده، شگفت زده خواهند شد".^{۸۷}

زمانیکه کالاها نتوانند از مرزها عبور کنند، نظامیان عبور خواهند کرد

تجارت آزاد و سرمایه‌گذاری، صلح را میان دولت‌ها ایجاد می‌کند. اینکار جنگ را در میان دولت‌ها بکلی غیر ممکن نمی‌کند، اما احتمال آن را کاهش می‌دهد. لیبرال‌های کلاسیک از دیر زمانی با موضوعات صلح و تجارت در ارتباط بوده اند. چنانکه جان پرنس-اسمیت، یکی از لیبرال‌های کلاسیک در سال ۱۸۶۰ میلادی اینگونه استدلال نموده است،

"ارتباطات متقابل منافع بین الملل در نتیجه تجارت آزاد یکی از موثرترین ابزارها برای جلوگیری از جنگ است. اگر ما تا آنجایی پیشرفت نماییم که در هر خارجی یک مشتری خوب را مشاهده نماییم، این تمایل بسیار به ندرت به میان خواهد آمد که وی را با گلوله بزنیم".^{۸۸}

اکنون ما به خوبی می‌توانیم نه تنها ارتباطات مثبت و محکم میان صلح و آزادی تجارت را درک کنیم، بلکه حتی ارتباط میان صلح و حجم تجارت را نیز درک کنیم. به هر اندازه که تجارت در بیرون از مرزها جریان پیدا کرده و سرمایه‌گذاری‌های بیرون مرزی افزایش یابد،

به همان اندازه این احتمال کمتر خواهد بود که جنگ صورت بگیرد. مانتسکیو، فیلسوف و کارشناس سیاسی فرانسوی در کتاب مشهور خود در سال ۱۷۴۸ تحت عنوان "روح قوانین" خاطر نشان ساخته است که،

"تأثیر طبیعی تجارت اینست که ما را به صلح میکشاند. دو دولت که با هم تجارت داشته باشند، با هم متقابلاً وابسته میشوند؛ اگر یکی در خریداری منفعت داشته باشد، دیگری در فروش منفعت دارد، و همه ای اتحادیه ها بر اساس نیازهای متقابل بنیانگذاری شده است."^{۸۹}

سلیمان پولاپک و کارلوس سیگل پس از بررسی جنگ به این نتیجه رسیده اند که "دولت های که با هم تجارت بیشتر دارند، به ندرت با هم وارد جنگ میشوند. دوبرابر ساختن تجارت سبب میشود که حدوداً ۲۰ درصد خصومت میان دولت ها کاهش یابد."^{۹۰} تجارت بیرون مرزی-به خصوص سرمایه گذاری بیرون مرزی-منفعت مردم را در نگهداری صلح وابسته میسازد. کسانی که دارای روابط تجارتي بیشتر هستند و یا سرمایه گذاری بیرون مرزی دارند، به ندرت از جنگ با مشتریان و شرکای تجاری شان حمایت میکنند. به هر اندازه که معیشت انسان ها وابسته به حفاظت از تجارت باشد، به همان اندازه آنان بیشتر از صلح حمایت میکنند، اما در مخالفت با از بین بردن این روابط با ارزش نیز بیشتر آواز بلند خواهند کرد. حجم بزرگ سرمایه گذاری خارجی سبب حمایت گسترده از صلح میشود، به این دلیل که این بیشتر قابل درک است مردم خواهان این نیستند که تجارت و وسایل خود را در انفجار بمب ببینند.^{۹۱}

چنانکه بصورت گسترده قابل درک است که سیاست های مخرب و احمقانه "حمایت گرایی از تولیدات داخلی" (مثلاً، افزایش موانع تجاری بخاطر حمایت از تولیدات موجود داخلی) در سال های ۱۹۳۰ اساساً به رکود و جنگ جهانی پس از آن کمک کرد.^{۹۲} در حقیقت، این وضعیت توسط ۱۰۲۸ کارشناس اقتصادی آمریکایی پیش بینی شده بود که آنان در مخالفت با محدودیت های تجاری شدید درخواستی را امضا کردند. این مخالفت زمانی ابراز شد که در سال ۱۹۳۰ میلادی، کانگرس آمریکا در برابر بیشتر از بیست هزار کالاهای وارداتی محدودیت وضع کردند. این عمل باعث آتش گرفتن یک موج حمایت گرایی از تولیدات داخلی در سراسر جهان گردید، و رکود را در اروپا و ایالات متحده آمریکا عمیق تر و طویل تر گردانید، و منجر به سقوط تجارت جهانی گردید. این عمل کمک کرد که راه برای جنگ هموار گردد. نتیجه درخواست تجاران این بود که "جنگ تعرفه های تجاری برای رشد صلح جهانی زمینه ساز نمیشد" و باید این محدودیت های کانگرس دوباره لغو گردد.^{۹۳}

پس از وحشت های جنگ جهانی دوم هری ترومن، رئیس جمهور ایالات متحده آمریکا در سال ۱۹۴۷ چنین اظهار داشت،

"در این زمان خاص، همه ای جهان، بیشتر افکار و انرژی خود را در دستیابی به اهداف صلح و آزادی متمرکز کرده اند. این همه ای اهداف بطور کلی وابسته به هدف سوم است- تاسیس دوباره تجارت جهانی. در حقیقت این سه اهداف- صلح، آزادی و تجارت جهانی جدا ناپذیر هستند. درس های گرفته شده از قبرهای گذشته کشته شدگان ثابت ساخته است."

در این بیانیه، رئیس جمهور ترومن اشاره کرد که "هر جنگ اقتصادی در دهه سی میلادی که جنگیده میشد، نتیجه غم انگیز مانع شدن تجارت بیشتر آشکار می گردید."^{۹۴}

یک بینش درونی باستانی

این درک که رفتار صلح آمیز و تجارت با هم وابسته میباشند، از زمان های بسیار قدیم وجود داشته است. هومر، شاعر یونانی در کتاب پنجم خود از غول های یک چشم حکایت کرده است که آنها کسانی را که به جزیره شان میامدند، به شکل وحشیانه می خوردند. آنها فاقد نهادهای متمدن، به ویژه شورای همفکری، قوانین و تجارت بودند.

"آنها نه مکانی برای شورا دارند، نه هم قوانین،

در فراز قلعه های کوه، آنها در مغاره های آرام زندگی میکنند،

هر یک خود قانون است، و بالای زنان و فرزندان خود حکمرانی میکنند،

هیچ توجه ای به جهان و یا همسایه های خود ندارند.

...

این غول ها هیچ کشتی و یا عرشه کشتی ندارند،

هیچ کشتی سازی نیست تا کشتی های خوب بسازد

تا بتوانند آنها با بنادر خارجی تماس بگیرند

چنانکه دیگر مردم با پذیرفتن خطر بحر ها، با دیگر مردم تجارت میکنند.^{۹۵}

بحث و گفتگو، تجارت، مسافرت، سرمایه گذاری و دیگر اجزای جامعه باز جنگ را نا ممکن نمی سازد، بلکه آنها احتمال وقوع جنگ را کاهش میدهند. آنها خشونت های وحشیانه را محدود و کاهش می دهند. و موارد زیادی است که میشود در باره آن صحبت کرد.

تصمیم گیرنده کیست؟

لیبرال ها همیشه میدانند که این ساده لوحی و سطحی است که فرض شود جنگ هایی که توسط نخبگان حاکم انجام می شود به نوعی به نفع جمعیت است. پارکر تی. مون،

تاریخ نویس بسیار مشهور این موضوع را خیلی واضح در کتاب خود "امپریالیسم و سیاست جهان" بیان کرده است:

"زبان اکثراً حقیقت را مبهم میسازد. این موضوع عادی به نظر میرسد، اما چشم های ما توسط نیرنگ زبان در باره حقیقت های روابط بین الملل کور شده است. زمانیکه یک شخص بصورت یکجا "فرانسه" میگوید، شخص دیگر فکر میکند که فرانسه یک نهاد واحد و متحد است. زمانیکه ما با استفاده از ضمیر شخصی اشاره به یک کشور میکنیم-مثلاً، "فرانسه نیروهای نظامی خود را برای تسخیر تونس فرستاد- ما این نسبت را نه تنها به وحدت بلکه به شخصیت کشور نیز میدهیم. این کلمات است که حقایق را پنهان میکند و روابط بین الملل را یک نمایشنامه فریبده میسازد که در آن دولت ها تنها بازیگر هستند، و بسیار به سادگی زنان و مردان ساکن آن کشور را فراموش می کنند که بازیگران اصلی هستند. چقدر متفاوت میبود اگر ما بجای چنین کلمات (فرانسه) میگفتیم- ۳۸ میلیون مرد، زن و اطفال با باورها و منافع مختلف، ساکن در ۲۱۸،۰۰۰ مایل مربع از قلمرو! آن وقت ما میتوانستیم اردوکشی بر تونس را دقیق تر توضیح بدهیم: "چند فرد محدود از میان سی و هشت میلیون جمعیت، برای تسخیر تونس، سی هزار فرد دیگر را فرستادند. این گونه بیان کردن حقیقت پرسش های را به میان میآورد. این "چند فرد" چه کسانی هستند؟ چرا آنها سی هزار نفر را به تونس فرستادند؟ و چرا این ۳۰ هزار نفر از آنها اطاعت کردند؟

امپراطوری سازی توسط "دولت ها" نه، بلکه توسط افراد صورت میگیرد. اما چالش در برابر ما پیدا کردن این افراد، فعالان و اقلیت ها با منافع خاص در هر دولت است، که چگونه مستقیم علاقه مند امپریالیسم هستند. چالش بعدی، تجزیه و تحلیل این است که چرا اکثریت مردم مصارف جنگ و لوازم مورد ضرورت برای گسترش امپراطوری را پرداخت میکنند.^{۹۶} در عقب تصمیم گیری های جنگ این یک کار بسیار مغلق است که بگوییم "کشور X وارد جنگ شده و یا عساکر خود را به کشور Y فرستاد؛ درحالیکه در حقیقت، یک گروه از افراد در کشور X با عواقب بسیار جدی برای دیگران و درنیابت آنان تصمیم گرفته اند. وظیفه کارشناسان علوم اجتماعی اینست که درک کنند تا چگونه و چرا این تصمیمات گرفته شده و چرا دیگران با آنها موافقت کردند. جنگ یک انتخاب است، حداقل از سوی یک متجاوز. تلاش برای خلاصه کردن همه خواست های مردم، همه ای منافع و همه ای مفکوره های موجود در یک کشور، در داخل یک عامل واحد ارگانیک نه تنها یک مثال از کارکرد مزخرف است، بلکه بدتر از آن، چنین کار سوالات مهم علوم اجتماعی را از ما پنهان میکند. با این حال، این رویکرد توسط بسیاری از مفسران، تحلیلگران و نظریه پردازان جنگ و منازعه به کار گرفته شده است. آنها در درک موضوعات دخیل ناکام بوده اند، زیرا آنها نه تنها در خصوص اخلاقیات بلکه در روش های علوم اجتماعی نیز جمع گرایان هستند. آنها فکر میکنند یک کشور که متشکل از تعداد زیادی از افراد گوناگون و روابط

پیچیده می‌باشد (خانواده‌ها، شبکه‌ها، احزاب سیاسی، شرکت‌ها، شاخه‌های مذهبی، و غیره) داری یک خاصیت و خواست واحد همانند رهبری کننده آن است.^{۹۷} این یک تفکر غلط با عواقب جدی است.

تصمیم و انتخاب‌ها گرفته می‌شود؛ آنها اتفاقاً رخ نمیدهد. ما به انگیزه‌های خود پاسخ میدهم، ولی ما همچنان توسط ایده‌ها تحریک می‌شویم. ایده‌های احمقانه حمایت از سیاست‌های احمقانه‌ای را ایجاد می‌کنند که باعث ایجاد انگیزه‌های غلط، و حتی فاجعه بار و خطرناک می‌شوند.

اگر شما صلح می‌خواهید، پس ضرورت دارید تا برای آن ایستاد شوید. اگر تصمیم درخصوص جنگ گرفته می‌شود، باید به چالش کشانیده شود. چیزی به نام "متردد بودن" درباره جنگ وجود ندارد. این یک انتخاب دوگانه است. اگر شما در حمایت آن نیستید، پس باید بر علیه آن باشید؛ بی‌طرفی در خصوص جنگ وجود ندارد. ویرانی، تباهی و تلفات افراد بی‌گناه از اثر جنگ، مستلزم ایجاد یک پیش‌فرض خیلی زیاد جدی در مورد رفتن بر علیه جنگ می‌شود. علاوه بر آن، اگر شما می‌خواهید که دیگران نیز خواهان صلح باشند پس نه تنها درباره صلح باید آواز بلند کنید، بلکه با موضوعات نادرست مانند "برخورد تمدن‌ها"، "منازعه اقتصادی"، "حمایت‌گرایی از تولیدات داخلی"، و بازی با حاصل جمع منفی در سطح جهانی مبارزه کرده و بگونه فعال از نهاد‌های حمایت‌کننده که باید ایجاد انگیزه برای صلح، آزادی تجارت، مسافرت و سرمایه‌گذاری، حکومت دموکراتیک و انتقاد از سیاست‌های حکومتی می‌شود.

چالش به میان آمده توسط پارکر مون "تحلیل و ارزیابی این استدلال که چرا اکثریت‌ها هزینه جنگیدن را پرداخت می‌کنند"، یک چالش برای ما نیز است. و زمانی که این موضوعات را درک کردیم، ما باید بخاطر حقوق خود بایستیم - در برابر فلسفه نادرست، اقتصاد سیاسی، نهادها، سیاست‌ها و همچنان باید بخاطر به رسمیت شناخته شدن یک جهان صلح‌آمیز بر اساس همکاری داوطلبانه بایستیم.

روشنفکری آمریکا در رابطه با احتیاط کاری با جنگ

توسط رابرت ام. اس. مکدونالد | By Robert M. S. McDonald

چه باعث شد که مردم جنگ را به عنوان فرصت برای جلال و عظمت نه پنداشته و گزینه نخست ندانند و آنرا آخرین گزینه بدانند؟ منشاء این اصل چه است که نظامیان باید توسط ملکی ها کنترل شوند؟ روشنفکری آمریکا در این روند چه نقش بازی کرده و چهره های کلیدی آن کی ها هستند؟ رابرت ام. اس. مکدونالد پروفسور تاریخ در اکادمی نظامی ایالات متحده آمریکا بوده و محقق همکار در انستیتوت کاتو می باشد. وی انتشارات بسیار گسترده در مجله های علمی داشته و نویسنده کتاب های مهم در خصوص عصر بنیانگذاری آمریکا می باشد، و همچنان نویسنده کتاب در باره اندیشه و زندگی توماس جفرسن است.

در گذشته جنگ به عنوان امتیاز دانسته میشد. جنگ در آن زمان به عنوان بخش عادی و مثبت زندگی دانسته میشد. در حقیقت، نه تنها در گذشته های بسیار دور، بلکه حتی در همین اواخر، از آن تجلیل به عمل می آمد. وینستون چرچیل، چهره ای برجسته انگلیس که بخاطر ایستادگی در برابر استبداد ملی سوسیالیستی در دوران جنگ جهانی دوم مشهور است، قبلاً بخاطر شرکت در "جنگ های بسیار خشن علیه مردم وحشی" خودنمایی میکرد. چنانچه وی نوشته است، "ما در یک ویرانسازی تنبیهی بگونه سیستماتیک عمل کرده روستا به روستا رفتیم و خانه ها را تخریب کردیم، چاه های آب را پر کردیم، برج ها را ویران کردیم، درخت های سایه دار را بریدیم، محصولات کشاورزان را سوختانده و مخزن های آب را شکستیم".^{۹۸}

زمانیکه جنگ جهانی اول به پایان رسید، مهاجمان خوشحال در سرک های پایتخت های اروپا جشن برپا کردند. از جنگ بخاطر شکوه و عظمت ملی تجلیل به عمل آمد. از

جنگ همچنان بخاطر مزایای اقتصادی نمادین تجلیل به عمل آمده است: تحریم های احتمالی باعث میشود که منابع تولیدی به سوی ساخت سلاح و سایر ابزارهای تخریب هدایت شوند. (اگر کسی معتقد است که این یک تصور اشتباه سابقه است که پنجره های شکسته و تباه نمودن زندگی می تواند اقتصاد را تقویت کند، پس به افکار پل کروگمن در نیویورک تایمز توجه نمایید که به طور فریبانه خواستار حمله تهاجمی بالای بیگانه ها بخاطر "انگیزه بخشیدن" به اقتصاد ایالات متحده شده است).^{۹۹}

درحالیکه در عصر حاضر، اکثر مردم به این باور هستند که درگیر شدن با دشمن در جنگ شاید تنها بخاطر دفاع از خود در برابر تجاوز ضرور باشد، اما مطمئناً جنگ های مسلحانه بخاطر اهداف شخصی به رسمیت شناخته نمیشود. اکنون بگونه گسترده قابل درک است که جنگ گزینه اول نبوده، بلکه آخر است، و همچنان یک تهدید در برابر زندگی، آزادی و رفاه میباشد. این رفتار مدرن در رابطه به جنگ ریشه در روشنفکری دارد؛ یک دوره بازانديشي عميق در خصوص روابط میان انسان ها که شامل ارزیابی دوباره جنگ میشود و در این ارزیابی جنگ به عنوان تعامل منفی انسان ها شناخته شده است که به ندرت به توسعه، متمدن سازی و منفعت کشور جنگ کننده گان و کشور های که بخاطر آن جنگ صورت گرفته است، خدمت کرده است. چنانچه توماس جفرسن در سال ۱۷۹۷ نوشته است، "من از جنگ تنفر دارم، و به آن به عنوان بزرگترین عذاب بشر مینم".^{۱۰۰}

چنانچه جفرسن در بیانیه خود پیشنهاد کرده است، روشنفکری ارزیابی دوباره در باره جنگ به ویژه در میان اندیشمندانی بنیانگذاری شد که آنان ترویج دهندگان انقلاب آمریکا بودند و برای استقلالیت این کشور از استعمارگرایی انگلیس در شمال آمریکا جنگیدند و جمهوری آمریکا را بنیان گذاشتند. این اظهارات بنجامن فرانکلن که "هرگز چیزی مانند جنگ خوب و یا صلح خراب وجود نداشته و نه هم وجود خواهد داشت"، زمانی واقعی ثابت شد که تحرکات در آمریکا آغاز گردیده و این تحرکات زودگذر بودند.^{۱۰۱} دیده میشود که بنیانگذاران آمریکا حتی در زمانیکه جنگ یک نیاز محسوب میشد، این را درک کرده بودند که جنگ دارای توانایی بالقوه نه تنها برای ارتقاء آزادی است، بلکه این آزادی را در مخاطره نیز قرار میدهد. منازعه مسلحانه احتمالاً یک ضرورت برای محافظت از آزادی و استقلالیت می باشد، اما تاثیرات آن میتواند زیان آور باشد. قسمیکه جیمز مدیسن هشدار داده است، "در میان همه دشمنان آزادی عامه، جنگ در حقیقت یکی از دشمنان پر اضطراب و وحشتناک است، زیرا جنگ مکروب را بوجود آورده و به همه جا انتقال میدهد". وی همچنان هشدار میدهد که جنگ میتواند به عنوان ابزار به سود منافع خاص خدمت کند. اتحاد "ارتش به عنوان پدر و مادر" سبب شده که نهاد های پر هزینه ایجاد گردد که زمینه ساز برای "مالیات گیر و بدهی گیر" شدند، و اتحاد این دو باعث ایجاد انگیزه "ابزار شناخته شده برای آوردن اکثریت تحت استعمار اقلیت" افزون خواهد گردید. در زمان منازعه علاوه بر

دیگر موارد، قدرت بدون پاسخ دهی افراد اجرایی افزایش میابد؛ و نفوذ آنان در خرید و فروش دفاتر، افتخارات و حقوق دستمزد افزایش میابد؛ و همه ای ابزار ها باعث گمراهی ذهن شده و افراد تحت فشار قرار گرفته زور، مجبور به اطاعت میشوند.^{۱۰۲} از آنجائیکه جنگ برای افزایش قدرت حکومت بسیار کمک کننده است، این میتواند در کاهش آزادی فردی نیز نقش بازی کند.

با این حال، هدف حکومت ایالات متحده آمریکا، همانطور که در اعلامیه استقلال بیان شده است، حفاظت از آزادی انفرادی میباشد. در این بیانیه، مهم ترین موضوع این است که "همه ای انسان ها به شکل یکسان آفریده شده اند... با بعضی حقوق منحصر به فرد، که شامل زندگی، آزادی و دستیابی به خوشنودی میشوند". نقل قول های ضروری که به دنبال آن آمده است، قرار ذیل میباشد:

"برای تأمین این حقوق، دولت ها در بین انسان ها مستقر می شوند و اقتدار عادلانه خود را از طریق رضایت مردم بدست میآورند؛ هرگاه هر نوع حکومت برای این اهداف مخرب باشد، مردم این حق را دارند تا آنرا تغییر داده و یا لغو نموده و دولت جدید را بنیانگذاری نمایند و اصول خود را بر اساس چنین اهداف شکل داده و قدرت خود را به این شکل سازماندهی کنند، زیرا آنها باید امنیت و خوشنودی خود را احتمال پذیر ببینند".

به عبارت دیگر، زمانیکه افراد مشاهده میکنند که حکومت آنان برای حقوق زندگی، آزادی و دستیابی خوشنودی مخرب واقع میشود، آنان میتوانند حکومت خویش را سرنگون کرده و بجای آن حکومت جدیدی را تاسیس کنند تا از "امنیت و خوشنودی" آنان محافظت نماید.^{۱۰۳} (توماس جفرسن و کنگره قاره ای آمریکا هیچ اشاره ای به شکوه و عظمت و حتی تحرک اقتصادی نکرده است). معمای اصلی در جنگ استقلالیت آمریکا، تاسیس یک ارتش به قدر کافی قدرتمند بود تا بتواند نظامیان و نیروهای دریایی بریتانیای کبیر را شکست بدهد- نیرومندترین ابرقدرت در آن زمان - ولی هدف آمریکا تاسیس آنقدر ارتش قدرتمند نبود که باعث ایجاد تهدید برای آزادی ای گردد که بخاطر آن انقلاب صورت گرفت. ایجاد ارتش یک معما بود که باعث بوجود آمدن تنش خلاقانه گردید و در نتیجه آن ارتش کنترل گردیده و تعادل میان ظرفیت ارتش برای عمل قاطع و همچنان پاسخگویی آن به حکومت ملکی ایجاد گردید.

از آزار و شکنجه های جولیسوس سزار و اولیور کرمول به خوبی آگاه هستیم- و هشدارهایی که نویسندگان باستانی و همچنان نویسندگان مدرن از جمله جان تنچارد و توماس گوردون مانند تاسیتوس در مورد شهود ذاتی بشر برای قدرت قبلاً آگاهی داریم- به این لحاظ اعضای کنگره قاره ای جورج واشنگتن، نماینده ای از ویرجینیای را به برای رهبری ارتش قاره ای انتخاب نمودند. درحالیکه بسیاری عوامل سبب گردیده بود که وی برای این سمت شخص مورد نظر انتخاب گردد، اما این حقیقت را نیز نباید فراموش کرد که پس از

کسب تجارب نظامی در جنگ های فرانسه و هند، جورج واشنگتن اکثریت دوران بزرگسالی خود را بدون لباس نظامی و به عنوان یک قانونگذار غیرنظامی در مجلس نمایندگان ایالت ویرجینیا سپری نموده بود. برگزیده شدن جورج واشنگتن خدمت بزرگ برای ایجاد عرف و سنت ارتش دفاعی تحت رهبری رهبران سیاسی بود، که او در مکاتبات صریح مشغول به کار بود، اما قدرت او هرگز بخاطر سوء استفاده از موقف نظامی اش مورد سوال قرار نگرفت.^{۱۰۴} با توجه به شیوه هایی که اعضای کنگره قاره در نظر گرفته بودند و پیگیری جنگ توسط واشنگتن، تعهد او به کنترل غیرنظامی بیشتر آشکار گردیده و قابل ستایش بود. از همان آغاز واشنگتن درک کرده بود که زمان کنار آمدن با ملت جدید است. هر قدر که منازعه طولانی تر میشد، به همان اندازه خساره را بریتانیا بالای خود تحمیل می کرد. جنگ طولانی آزادی آمریکا به احتمال زیاد موجب تضعیف اراده دولت بریتانیا گردید. اما انتقادات از جورج واشنگتن زمانی افزایش یافت که سربازان وی نتوانست نیروهای بریتانیا را از تسخیر فیلادلفیا مانع شوند- اما این شکست زمانی به تحقیر بیشتر مبدل گردید که نیروهای تحت رهبری سرلشکر هوریتو گیتس، افسر درجه دوم ارتش قاره ای در برابر بریتانیا پیروز شدند. اما گذشت زمان، افزایش قدردانی از احتیاط کاری و محافظه کاری واشنگتن را در پی داشت. اینگونه وی مشوره های روشن خود را با رهبران غیر نظامی در کنگره قاره ای برای تاسیس ارتش با رهبری غیرنظامیان آغاز کرد.^{۱۰۵}

اما همه ای افسران کنگره قاره ای راه جورج واشنگتن را تعقیب نه نمودند. در نامه ای که در سال ۱۷۸۲، دگروال لوئیس نیکولا دیدگاه بسیاری از افسران را به جورج واشنگتن فرستاده و پیشنهاد کرد که دولت برای حمایت از ارتش بسیار ضعیف عمل میکند. واشنگتن این موضوع را با دیگران شریک کرد اما این پیشنهاد نیکولا را رد نمود که پذیرفتن یک معامله میتواند وی را به تخت و تاج به عنوان پادشاه آمریکا برساند. واشنگتن دوباره به جواب این نامه نوشت که "احساس دردناک میکنم... که اینگونه ایده ها در ارتش رد و بدل میشوند." این ایده که قدرت نظامی باید پایه و اساس حکومت باشد، نه رضایت عمومی و خدمت به مردم با تأمین حقوق آنها، این امر به واشنگتن و دیگر شخصیت های روشنگری آمریکا بود. اینکه قدرت نظامی باید پایه و اساس حکومت باشد، و رضایت عمومی از طریق خدمت به مردم و تأمین حقوق آنها باید کسب گردد، از ایده های واشنگتن و دیگر شخصیت ها در عصر روشنگری آمریکا به شمار میرفتند.^{۱۰۶}

سال بعد، خصومت با رهبری غیرنظامی جمهوری جدید زمانی دوباره به صحنه ظاهر شد که یک نامه ناشناس در میان افسرانی که در ارتش قاره ای در نزدیکی نیویارک مستقر بودند، بدست آمد. با اشاره نمودن به حقوق ناچیز در ارتش، مقررات و حقوق بازنشستگی کم، در این نامه خواسته شده بود که در صورت پذیرفته نشدن خواست های افسران، کنگره باید تهدید شود. واشنگتن، با شنیدن درباره این وضعیت، جلسه ای را تشکیل داد که در آن

بسیار با عصبانیت داخل گردیده و به سخنرانی پرداخت و سپس این نامه را به صدای بلند به مخاطبین به خوانش گرفت. اشتراک کنندگان این جلسه همه شوکه شدند زمانیکه واشنگتن یک جوهره عینک را به چشم خود گذاشت، که در آن زمان به عنوان نشانه ای از ضعف و پیری شمرده می شد. وی اظهار داشت "آقایان! از شما اجازه می‌خواهم که عینک های خود را به چشم کنم زیرا در راه خدمت به کشورم نه تنها که کهن سال شده ام بلکه قریب نابینا هم شوم." این بیانیه آنقدر افسران را تحت تأثیر قرار داد که واشنگتن به آنان نمونه ای از فضیلت انعکاس یافت؛ کسیکه از همان ابتدا با ارتش قاره ای یکجا بوده و از پذیرش حقوق از سوی کنگره قاره ای خودداری کرد و در لباس او سوراخ های گلوله هنوز هم دیده میشود. هرچند "توطئه نیوبرگ" تهدیدی بود که باید ارتش دیگر توسط غیر نظامیان کنترل نشود، اما این تهدید در همان جلسه از بین رفت.^{۱۰۷} واشنگتن پس از پایان جنگ، از مقام خود استعفاء داد. وی از برگشت به زندگی عادی خود بسیار خوشحال بود. چند ماه پس از پیروزی در جنگ ۱۷۸۱ شهر یورک، وی مشتاق بود تا جنگ خاتمه بیابد. چنانچه وی نوشته است "نخستین آرزوی من اینست که آفت ها و بلا های که بالای انسان ها است، از روی زمین ناپود شود؛ و دختران و پسران این جهان بجای آماده سازی وسائل جنگ و استفاده آن برای تخریب نمودن یکدیگر در رقابت ها، مصروف سرگرمی های خوشنود کننده و معصومانه باشند." وی امیدوار بود که اگر جنگ به عنوان یک سنت اروپایی باقی میماند، به عنوان یک آمریکایی از گسترش آن مانع شود.

افسران پیشین ارتش، حتی در زندگی شخصی خود نیز از واشنگتن الهام گرفته بودند. این افسران همراه با گروهی از مقامات منتخب و سایر دولتمردان برجسته در سال ۱۷۸۷ از جایگزینی ماده های کنفدراسیون به قانون اساسی حمایت کردند. در میان طرفداران یک دولت متمرکز، واشنگتن از جمله کسانی بود که از درخواست مدیسون، رئیس جمهور کنوانسیون قاره ای حمایت کرده و به قانون اساسی مشروعیت بخشیدند و به مردم آمریکا این اطمینان را دادند که قانون اساسی جدید در تضاد با آزادی نیست. قانون اساسی به حکومت مرکزی، به ویژه در امور خارجی، اقتدار خاص بخشید. نظر به قانون اساسی جدید ایالت ها مستقل گردیده و صلاحیت افزایش و یا کاهش مالیات، حفظ ارتش، اعلام جنگ و تصویب معاهدات را داشت. این همه اقتدار در میان بخش های مختلف اداره فدرال تقسیم گردیده بود. بطور مثال، درحالیکه رئیس جمهوری جدید، سر قوماندان قوای مسلح نیز شمرده میشد، اما قدرت اعلام جنگ بطور خاص به کانگرس واگذار گردیده بود. باوجودیکه رئیس جمهوری این صلاحیت را داشت که درباره معاهدات با دیگر دولت ها مذاکره نمایند، اما مجلس سنا صلاحیت تصویب و یا رد آن را داشته و مجلس نمایندگان هرگونه پول مورد نیاز را برای تأمین معاهدات فراهم می نمود.^{۱۰۸}

در زمان ریاست جمهوری واشنگتن، آمریکا شاهد هیچ گونه وقوع جنگ نبود، اما اختلاف نظرهای بسیار زیاد در سیاست خارجی وجود داشت. آمریکا مشغول منازعه های دائمی با بریتانیا و فرانسه بود اما سرقومندان قوای مسلح برای یک مسیر خنثی تلاش فراوان کرد. هرچند فدرالیست ها از بریتانیا و جمهوری خواهان جفرسون از فرانسه طرفداری می نمودند اما واشنگتن در پایان ریاست جمهوری خود و در محفل وداع از آمریکایی ها درخواست نمود که "صلح و هماهنگی" را در سرتاسر جهان پرورش دهید و "به عدالت نسبت به تمام ملت ها احترام بگذارید". واشنگتن اصرار داشت که "یک کشور بزرگ و آزاد، روشن فکر مانند ایالات متحده باید به بشریت نمونه بزرگ و بسیار جدیدی باشد که مردم همیشه به عدالت و خیرخواهی عالی آن هدایت شوند." وی همچنان ادعا میکرد که "بی تفاوتی دائمی و بی رحمانه علیه ملت های خاص، و نزدیکی های احساساتی با دیگران باید کنار گذاشته شود؛ و بجای آن احساسات دوستانه برای همه کشت شود." وی همچنان پرسشی را در میان گذاشت که چرا ما باید این انتخاب احمقانه را نماییم که "صلح و رفاه خود را بخاطر جاه طلبی، رقابت، علاقه، خوش طبعی و یا هوس اروپایی ها در مخاطره قرار بدهیم؟"^{۱۰۹}

حکومت های بعدی برای زنده نگهداشتن این آرمان های واشنگتن مبارزه نمودند. جفرسون در سخنرانی مراسم تحلیف خود در سال ۱۸۰۱ این تعهدات را نمود "عدالت مساویانه و عادلانه برای همه ای انسان ها، بدون در نظر داشت ایالت و یا عقیده مذهبی و یا سیاسی،" و "صلح، تجارت و روابط صادقانه با همه دولت ها، و پیوستن در اتحاد با هیچ کشوری."^{۱۱۰} اما به نظر نمیرسد که همه ای حکومت های ملی بی طرفی را حفظ کرده باشند، و یا حتی از قانون اساسی پیروی کرده باشند - به ویژه در زمان نزاع بین المللی. یکی از موضوعاتی که طرفداران جفرسون را در انتخابات سال ۱۸۰۰ افزایش داد، امضای قانون مجازات توسط رئیس جمهور جان آدامز، در سال ۱۷۹۸ بود که به حکومت این اختیار را داده بود که نویسندگان را الی دو سال زندانی کنند در صورتیکه "انتقاد، اشتباه، رسوایی و یا دیدگاه خراب در باره رئیس جمهور، کنگره و یا قوانین ایالات متحده - نوشته، چاپ و یا انتشار نمایند".

طی جنگ غیر اعلام شده با فرانسه، طرفداران این قانون که محدود کننده انتقاد و نوشته علیه دولت بود، برای تقویت آمریکا علیه دشمنان خارجی و داخلی استفاده نمودند. فدرالیست ها حتی خواهان جنگ تمام عیار شده بودند، اما ادمس آنان را نرم ساخته و برای اجتناب از جنگ موضوع را حل و فصل نمود. جفرسون و سایر مخالفان این قانون، آن را به عنوان نقض آشکار اصلحیه اول که هفت سال پیش به تصویب رسیده بود، عنوان کردند و در آن اصلحیه ذکر شده بود که "کانگرس نباید هیچ قانونی را تصویب کند... که محدود

کننده آزادی بیان و یا مطبوعات باشد؛ و یا محدود کننده حقوق مردم که بگونه صلح آمیز تجمع نموده و علیه دولت برای تصحیح شکایت میکنند.^{۱۱۱}

یکبار جفرسون نیز در دفتر کاری خود ثابت ساخت که وی توانایی افزایش بیش از حد صلاحیت های خود را نظر به قانون اساسی دارد- باوجودیکه قانون اساسی با استفاده از روش های مختلف، احتمال جنگ را کاهش میدهد. تحریم همه تجارت های بین المللی او در میان سال های ۱۸۰۷-۱۸۰۹- تجارت که به عنوان روش بدیل برای جنگ با بریتانیای کبیر و فرانسه و تمرین اعمال صلح آمیز را تضمین میکرد- نشان دهنده تفسیر گسترده و بیجهاده ماده اول بخش ۸ کانگرس در خصوص صلاحیت های "تنظیم تجارت با دولت های خارجی" را نشان میدهد. جفرسون حتی به طور خصوصی اعتراف کرده است که خرید ایالت لوئیزیانا در سال ۱۸۰۳ نقض قانون اساسی بوده است و دولت ملی هیچ اختیاری نداشت که قلمرو جدید به ایالات متحده اضافه نمایند. اما این کارکرد جفرسون که وسعت ایالات متحده آمریکا را دوبرابر ساخته و کشور را به عنوان رقیب قدرتمند در مرزهای غربی اروپا ظاهر کرد، به احتمال زیاد یک ابزار قوی برای بازدارندگی جنگ احتمالی بود. او نگران بود که مالکیت قلمروهای نزدیک به آمریکا (به ویژه نیواورلئان) توسط فرانسه "باعث خواهد شد که آمریکا بی طرفی خود را از دست داده و ایالات متحده را مجبور به نزدیکی با بریتانیا خواهد کرد."^{۱۱۲}

به رغم تلاش های جفرسون برای حفظ صلح، جانشین او، رئیس جمهور مادینس، متوجه شد که شرایط برای مقاومت در برابر درگیری مسلحانه بسیار دشوار است. جنگ سال ۱۸۱۲ علیه بریتانیا منجر به عواقب تقریباً فاجعه بار برای ایالات متحده گردید که نه تنها آمریکا شاهد تهاجم بود، بلکه مخالفت های داخلی را نیز افزایش داده خواستهای جدایی طلبی و تاسیس انگلستان جدید نیز بالا شده بود. باوجود این همه تهدیدها، مادینس خود را یک رئیس جمهور بی بدیل در زمان جنگ ثابت کرد و هیچ گونه اقدامی را روی دست نگرفت که سبب افزایش دایمی قدرت حکومت گردد و یا اینکه برای مدت کوتاه با آزادی مدنی سازش کند.^{۱۱۳} باوجودیکه مدیسون درک می کرد که اصلی ترین مسئولیت دولت این است در صورت لزوم از قوه زور برای دفاع از آمریکایی ها در برابر تهدیدات استقلالیت خواهی استفاده کنند.

این درک و آگاهی که توسط مادینس و دیگر روشنفکران عصر روشنگری آمریکا نشان دهنده شکل گیری نسل انقلابی است که صلح را بر جنگ ترجیح دادند، و اصرار بر تقسیم قدرت و ایجاد سایر محدودیت ها بر بنیاد قانون اساسی و همچنان قدردانی از رهبرانی که کنترل خودی را پیش قدم دانستند، مثال بسیار روشن این روشنگری بود. در کل همه افراد همفکر و همنظره در عصر روشنگری، حتی در زمان حرکت های استقلالیت آمریکا نیز در تلاش اجتناب از نزاع بین المللی و ازین بردن سنت قدیمی با قرار دادن ارتش تحت کنترل

غیر نظامیان بودند. آنها ملت جدید خود را به عنوان یک "امپراطوری برای آزادی" پیش بینی نمودند که دارای ظرفیت گسترش سرزمین، از طریق حاصل نمودن رضایت مهاجران سفیدپوست بوده و اتحادیه جدید را با حضور داوطلبانه، آزاد و مساویانه سایر ایالت ها بنیان گذاشتند.^{۱۱۴} اندیشمندان فرانسه نیز مانند آدم اسمیت، دیود هومی، مونتسکیو که به نام های "فیزیوکرات ها" شناخته می شوند، بجای تسخیر در آرزوی مبادله آزاد بودند و باور داشتند که نه تنها باید رفاه جوامع بلکه دانش بشر، تمدن و برادری در میان جوامع توسعه پیدا کند. توماس پین در کتاب خود "عقل سلیم" نوشته است که "برنامه ما تجارت است و به خوبی مورد توجه قرار گرفته است. تجارت تضمین کننده صلح و دوستی ما با اروپا است." رویدادهای بعدی باعث آرمانگرایی بیشتر آقای پین شد، اما برای نسلی که اسلحه گرفته و با سختی های فراوان استقلال خود را به دست آوردند، چشم انداز آزادی در میان شان از بین رفته و جنگ به زودی میتواند تحریک شود. جفرسن در سال ۱۷۸۶ چنین نوشته است "حس خوب مردم، بزرگترین ارتش است که دولت به دنبال آن است."^{۱۱۵}

دست آوردهای شخصیت های برجسته عصر روشنگری آمریکا قابل ملاحظه بوده است. آنان قدرت نظامی را تحت حاکمیت غیرنظامیان قرار دادند. آنها موانع فکری، اخلاقی، قانونی و سیاسی را بر سر راه جنگ قرار دادند. آنها الگوهای را در سراسر جهان گسترش دادند که باعث تغییر ایده ها به این شد "همه ای انسان ها بصورت مساویانه آفریده شده اند". علاوه بر آن، آزادی بیان و مطبوعات و تمرین کنترل نظامیان توسط غیر نظامیان از جمله کارکردهای ضروری دیگر آنان است. اگر چه نابرابری های قانونی عمیق هنوز هم در میان افراد ادامه دارد، مانند سانسور آزادی بیان و مطبوعات و حتی دولت های نظامی، اما روشنگری آمریکا معیارهای اخلاقی و سیاسی را تحمیل کرد. محافظه کاری در برابر حماقت جنگ از جمله دست آوردهای نسل انقلابی بود که جمهوری جدید را در آمریکا تاسیس کرد. اکثر قسمت های تاریخ بعد از این عصر در آمریکا نشان دهنده تمرکز قدرت در بخش اجراییه با حمایت بخش قانونگذاری است که تصمیم گیری های محرمانه را افزایش داده و آزادی های مدنی را محدود کرده است. همچنان مالیات و بدهی افزایش یافته است. اما با وجود آن هم، هرچند ضعیف اما اصل های محافظتی هنوز هم وجود داشته و برای آزادی، حکومت محدود و صلح امیدواری را زنده نگهداشته است.

اهمیت کاهش در جنگ به عنوان ابزار سیاسی در عصر معاصر

توسط جستن لوگن | By Justin Logan

آیا جنگ‌ها می‌توانند اهداف دولت‌ها را موفقانه بدست بیاورد؟ چهره متغیر جنگ در عصر مدرن چگونه است؟ جستن لوگن رئیس بخش سیاست خارجی انستیتوت کاتو است. وی همچنان نویسنده موضوعات امور خارجی در روزنامه‌های فارین پالیسی، فورین سروایس ژورنال، اوربس، و هاروارد انترنشنل ریویو می‌باشد و همچنان در رسانه‌ها اشتراک نموده روی موضوعات روابط خارجی بحث و گفتگو مینماید.

"اگر شما به جنگ کوریا دوباره مراجعه کنید، بسیار مثال اندک وجود دارد که ما در جنگ‌های درگیر نظامی بزرگ اشتراک نموده و پیروزی کامل بدست آورده باشیم، حتی در جنگ جهانی دوم و جنگ اول خلیج فارس در سال ۱۹۹۱ میلادی. رابرت گیتس^{۱۱۶}

جهان مدرن به وسیله جنگ شکل گرفته است. بخش اساسی شکل‌گیری دولت-ملت‌ها، اقتصاد جهانی و ساختار نظم بین‌المللی مدیون میراث جنگ هستند.^{۱۱۷} همچنان، جنگ به عنوان یک عامل بسیار مهم در طول قرن‌های گذشته به شکل سریع کاهش یافته است، چنانچه استیون پنکر، جیمز پاین، جان مولر و دیگر دانشمندان به آن اشاره کرده‌اند. هرچند این حقیقت در خصوص جنگ در عصر مدرن بسیار کمتر مطرح است، اما آغازگرهای منازعه به ندرت اهداف دولتی خویش را از این طریق بدست آورده‌اند. این مقاله درباره انواع جنگ‌های انجام شده در جریان سال‌های ۱۹۴۵ را بحث می‌نماید و دلایل کاهش جنگ را شرح می‌دهد. پس از آن، این مقاله جنگ‌های پس از جنگ جهانی دوم را شرح داده و توضیح خواهد داد که چرا آغازگرهای این جنگ‌ها به ندرت در رسیدن به اهداف شان موفق بوده‌اند. نتیجه‌گیری این مقاله درسی برای سیاست‌گذاران و شهروندان می‌باشد.

ظهور و افول جنگ های ابرقدرت ها

در طول هزارن سال، قبیله ها، دولت شهرها، سلطنت ها، امپراطوری ها و دولت ها برای دستیابی به قلمرو بیشتر، فرصت بدست آوردن منابع با ارزش و افزایش قدرت خویش با هم جنگیده اند.^{۱۱۸} چنانچه چارلز تیللی میگوید که "جنگ، دولت ها را بوجود آورده و دولت ها جنگ را بوجود آورده اند."^{۱۱۹}

از آغاز عصر مدرن در قرن شانزدهم میلادی و پس از آنکه دولت ها، سازمان ها و فن آوری جدید را برای خشونت و همچنان مبارزه با خشونت توسعه دادند، تناوب و کشندگی جنگ در حالت انقباض و انبساط بوده است.^{۱۲۰} قدرت های بزرگ برای تسخیر و تلاش برای بدست آوردن منابع که شامل معادن، چمنزارها، برده ها، بنادر، طلا و نقره و همچنان برای تبدیل نمودن جمعیت ها به ادیان یا هویت های مورد علاقه حاکمان میشود، با هم جنگیدند. اما اینگونه جنگ ها پس از اواسط قرن بیستم میلادی بطور سریع کاهش یافته است. بسیاری از دانشمندان پیشنهاد میکنند که جنگ بخاطری کمتر رایج شده است که اندیشه بشر در این خصوص توسعه یافته است که جنگ یک نوع فعالیت غم انگیز و غیرواقعی است که برای هیچ کسی در مورد مطلوب نمی باشد. جان مولر، اینگونه تفکر را "زیرمجموعه غیر قابل تصور" نامیده است.^{۱۲۱}

هنجارها با گذشت زمان تکامل یافته است، اما به ندرت کاملاً مستقل از دیگر عوامل مادی هستند. تغییرات در تحولات مادی موجب شده و یا حداقل از تغییر ذهنیت حمایت میکند. انواع جنگ هایی که قدرتهای بزرگ در گذشته باهم مینمودند، دیگر جذاب و مورد علاقه نیستند، حتی رهبران خطر پذیر نیز. در اکثر موارد، پیشرفت تکنالوژی نظامی مانند سلاح هسته ای باعث شده است که جنگ و تسخیر را یک قیاس خودکشی جلوه بدهد. پیشرفت های غیر نظامی مانند ناسیونالیسم و دیگر اشکال سیاست های هویتی باعث شده است که کنترل و جذب نمودن جمعیت های تسخیر شده، دشوارتر گردد. پیشرفت اقتصادی، مانند همگرایی در خصوص زنجیره تامین و افزایش تجارت بیرون مرزی، باعث شده است که چشم انداز منفعت اقتصادی افزایش یافته و از جنگ کاهش یابد.^{۱۲۲}

تلاش برای تسخیر و تهاجم در میان ریز قدرت ها به کلی متوقف نشده است. بطور مثال، عراق در سال ۱۹۹۰ بالای کویت حمله کرده و در تلاش بدست آوردن کنترل مناطق نفت خیز کویت بود و همچنان خواستار گریز از بدهی ای بود که کویت بالای عراقی ها داشتند. اما به آن سادگی که ائتلاف به رهبری ایالات متحده آمریکا، نیروهای ارتش صدام حسین را از کویت دوباره راند، نشان دهنده این است که تجاوز بیرون مرزی یک قیاس پر مخاطره است.

جنگ های معاصر

در حالیکه جنگ میان قدرت های بزرگ بطور چشمگیر کاهش یافته است، اما هنوز هم جنگ ها به راه انداخته میشوند. سه نوع جنگ هنوز هم باقی مانده و به راه انداخته میشوند، اما مکرراً در راستای رسیدن به اهداف، شکست میخورند.

جنگ های پیشگیرانه / ضد گسترش سلاح های هسته ای

قدرت های بزرگ به ویژه ایالات متحده آمریکا، بطور مرتب نگرانی خود را درباره اکتساب تکنالوژی سلاح هسته ای و بلند رفتن توانایی هسته ای دیگر کشور ها ابراز میکنند. جنگ عراق در سال ۲۰۰۳ با استدلال مبارزه با گسترش سلاح های هسته ای توجیه شد، باوجود این واقعیت که دولت آمریکا هیچ گونه شواهد قوی نداشت تا ثابت بسازد که عراق در پی برنامه تسلیحات هسته ای است. هر چند این دکترین بازدارندگی هسته ای به طور گسترده ای در میان قدرت های بزرگ پذیرفته شده است، اما این قدرت های بزرگ به دلایل گوناگون مخالف گسترش سلاح های هسته ای هستند. آنها از دورنمای جنگ هسته ای ناخواسته در هراس هستند؛ آنها از "آبشارهای تکثیر" یا "اثر دومینو" هسته ای می ترسند؛ آنها از "شبکه های گسترش سلاح هسته ای" و یا "تاثیرات دومینو" در هراس هستند؛ آنها از دورنمای تروریسم هسته ای در هراس هستند؛ و اخیراً، آنها حفظ آزادی عمل علیه طرف های سوم را ترجیح می دهند. چنانچه کنت والتز مینویسد، "یکی از دلایل بزرگ برای مقاومت آمریکا در برابر گسترش سلاح های هسته ای این است که اگر کشورهایی ضعیف این تسلیحات را داشته باشند، ما را محدود خواهند کرد."^{۱۲۳}

با این حال، جنگ برای مقابله با گسترش تسلیحات هسته ای دارای مشکلات است که عراق بطور کامل نشان دهنده این مشکل است. دسترسی به نوعی اطلاعات استخباراتی که برای راه اندازی موفقیت آمیز جنگ ضد گسترش سلاح هسته ای ضرور است، بسیار دشوار بوده و اکثراً غیر قابل اعتماد میباشد. عراق یک مثال بسیار جدی در این خصوص میباشد؛ بغداد هیچ گونه برنامه سلاح هسته ای در سال ۲۰۰۳ نداشت.

در صورتیکه در جایی برنامه هسته ای وجود هم داشته باشد، بدست آوردن دانش جامع مورد نیاز برای هدف قرار دادن محل های کلیدی زیرساخت های برنامه هسته ای، واقعاً دشوار است.^{۱۲۴} روش بدیل برای این کار وارد نمودن ضربات مرتب است تا تلاش های بازسازی برنامه هسته ای عقب زده شود؛ بمباردمان کردن کشور برای چند سال تا اینکه کشور مذکور از پیگیری برنامه هسته ای منصرف شود؛ و یا هم رژیم آن کشور آنچنان تغییر کند که برای حمله کننده رضایت بخش باشد. فکر کردن درباره یک جنگ موفقانه ضد گسترش سلاح های هسته ای نه تنها دشوار است، بلکه تهدید جنگ میتواند کشورهای

متخاصم رابیشتر تشویق کند تا داشتن سلاح هسته ای برای بازدارندگی از حمله ای احتمالی را یک ضرورت بدانند.

مبارزه با دومینو / جنگ برای نفوذ و اعتبار

هدف دیگر جنگ های راه اندازی شده در دهه های اخیر، مبارزه علیه "نفوذ" قدرت های بزرگ بالای قدرت های ضعیف تر بوده است. "تیوری دومینو" بر این اساس است که تغییر در سیاست داخلی یک دولت خاص یا رفتن دولت زیر حوزه نفوذ حکومت دیگر می تواند یک اثر دومینو ایجاد کند؛ افتادن یک دولت زیر نفوذ باعث می شود که تعداد نامحدود کشورهای دیگر نیز در آغوش دولت رقیب بیافتند.

بادر نظر داشت همین تیوری، نیروهای روسیه بالای اوکراین تجاوز نمودند. پس از تجاوز، حکومت روسیه ادعا نمود که این نیروهای روسی نیستند، بلکه نیروهای دفاعی خود اوکراین است که بخاطر بی ثباتی سیاسی اوکراین در آن کشور می جنگند. این ادعا که نیروها روسی نیستند، خنده آور است و بدون از کشور های تحت نفوذ مسکو، هیچ کسی اعتبار نکردند. این ادعا که آنها با بی ثباتی سیاسی در اوکراین مقابله می کنند، نه برای رسیدن به دریای سیاه از طریق کریمه، نیز قابل قبول نیست.

در حالی که تهاجم روسیه نشان می دهد که قدرت نظامی هنوز هم در سیاست های بین المللی مطرح است، اما هدف این مقاله استدلال در باره اهمیت قدرت نظامی نمی باشد. نیروهای روسیه بگونه غیرقانونی بالای اوکراین تجاوز نمودند اما هیچ جنگی صورت نگرفت، تا حدودی به دلیل قضاوت درست کیف که امیدواری اندک برای بوجود آمدن یک راه حل سیاسی مطلوب وجود دارد، و تا حدودی هم به خاطر همدردی طرفداران مسکو در میان بسیاری از ساکنان کریمه.

انواع جنگ های که رهبران در قرن هفده و یا بیستم میلادی روی دست گرفتند، نسبت به آنچه روسیه در سال ۲۰۱۴ بخاطر بدست آوردن کریمه انجام داد، بسیار متفاوت هستند. دولت های قوی در برابر دولت های ضعیف تر زورگویی میکنند، به ویژه زمانی که احساس کنند زورگویی آسان بوده و حمله تهاجمی دشوار است.

اینگونه جنگ ها بعضی اوقات برای مداخله کننده عواقب فاجعه بار دارند. هرچند اتحاد جماهیر شوروی را دهه های رکود اقتصادی و همچنان افزایش بیش از حد ارتش به شدت تضعیف کرده بود، اما مداخله آنان در افغانستان به نابودی اتحاد جماهیر شوروی کمک کرد. منطق مداخله در افغانستان - که از لحاظ منابع کشور غنی نبود - گیج کننده است، اما شواهد نشان می دهد که رهبران مسکو از تغییر جهت افغانستان از مسکو به سوی غرب در هراس بودند، و تغییر جهت افغانستان به غرب می توانست عواقب ناگواری برای اتحاد جماهیر شوروی از لحاظ موقعیت استراتژیک داشته باشد. پس از آن که جنگ از وضعیت بد به

بدترین رسید، رهبران شوروی به این فکر شدند که "از دست دادن افغانستان یک عقب نشینی غیرقابل قبول خواهد بود و اینکار باعث از بین رفتن اعتبار و حیثیت اتحاد شوروی خواهد شد." ۱۲۵

چنین منطق در مورد نفوذ و اعتبار اکثراً بر افکار مداخله گراها تسلط پیدا میکند اما به ندرت آنچنان که آنان فکر میکنند، صورت میگیرد. داریل پرس تاکید میکند که اعتبار آنچنان که رهبران فکر میکنند قابل انتقال است، اما برعکس قابل انتقال نمی باشد. دولتمردان تمایل به ارزیابی بحران های موجود بر اساس رفتار گذشته دشمنان شان ندارند. بجای آن در موارد خاص، منافع مادی و قدرت نظامی خود را ارزیابی می کنند. ۱۲۶ به همین ترتیب، نفوذ خود گرایش دارد تا مشروط و کوتاه مدت باشد. دولت ها به جزء از ملاحظات منافع خود، به ندرت وفادار به یک حامی باقی مانده اند.

مداخله های بشردوستانه

و اخیراً، دولت ها ادعا دارند که به نیابت از طرف های آسیب پذیر و یا هم بخاطر در تهدید بودن اشخاص ثالث مداخله می نمایند. بصورت واضح تشخیص نمودن موارد مداخله بشردوستانه بسیار دشوار است، زیرا اکثراً حکومت ها اصرار می ورزند که در حقیقت مداخلات نوع بشردوستانه نبوده، بلکه بخاطر اهداف شخصی صورت گرفته است.

باوجود توجیهات آشکار امنیت ملی ایالات متحده آمریکا بخاطر مداخله در سال ۲۰۱۱ در لیبیا، این یک نمونه ای جدید از مداخله بشردوستانه است. هرچند مقامات حکومت ایالات متحده آمریکا تاکید میکنند که مداخله در جنگ داخلی لیبیا توانست از کشته شدن در حدود ۱۰۰۰۰۰ شهروند بنگازی را از سوی رژیم لیبیا متوقف کند، اما این ادعا پذیرفتنی نیست. رفتار نیروهای رژیم در مصراته، جایی که قبل از هدف قرار دادن بنگازی جنگ در آن آغاز گردید، نشان دهنده سیاست کشتار بی قید و شرط توسط رژیم آن زمان نمیشد. علاوه بر آن، معمر القذافی، دکتاتور لیبیا شورشیان را با گفتار تهدید نموده بود:

"هرکسی که از سلاح ها دست بر میدارد و بدون هیچ سلاح در خانه می ماند، هر آنچه که قبلاً انجام داده، عفو شده و از وی محافظت می شود. کسانی که در سرک ها هستند، ما عفو خواهیم کرد... هرکسی که صلاح خود را دور انداخته و بصورت صلح آمیز در خانه های خود باشد، او بخشیده شده و هیچ فرقی نمیکند که در گذشته چه کرده است. وی در حفاظت است." ۱۲۷

هدف وی تنها باقی ماندن در قدرت بود، نه اینکه مخالفان خود را مجازات کند. این واقعیت که قذافی یک دیکتاتور ظالم بود، اعتقادات لیبرال ها را در غرب تحریک کرد. به

این ترتیب، این ادعاها که او تهدید کرده بود که غیرنظامیان را به قتل میرساند، واقعیت نداشته و همانند عذرخواهی پس از استبداد معلوم میشود. علاوه بر این، دولت های غربی اصرار داشتند که آینده آزادی عرب - "بهار عربی" - وابسته به جلوگیری کردن از پیروزی قذافی در جنگ داخلی است.^{۱۲۸} مقامات غربی تا کنون انکار میکنند که هدف شان در لیبیا تغییر رژیم بوده است، درحالیکه کمپاین های نظامی آنان آشکار کننده این هدف است.^{۱۲۹} در هر صورت، جنگ لیبیا با نام مداخلات بشردوستانه پایان یافت: تغییر رژیم پس از آن با اقتصاد ضعیف و تقسیمات سیاسی حل نشده صورت گرفت که تا اکنون وضعیت آن کشور مورد توجه مردم و سیاست گذاران غربی نمیشد.^{۱۳۰}

نتیجه گیری

اگر جنگ به ندرت اهداف طراحان جنگ را برآورده میکند، پس چرا آنان هنوز هم جنگ را آغاز میکنند؟ هیچ پاسخی به این سوال وجود ندارد، اما یک تعداد عوامل کمک میکند که جنگ ها اجرا شوند. دولت ها، نهادهای را تأسیس نموده و از توسعه آن عده صنایع حمایت می کند که تنها هدف آنها آماده شدن برای جنگ یا تولید زیرساخت ها و ابزارهای جنگی است. معروف ترین دیدگاه در رابطه با این پدیده، هشدار رئیس جمهور دوایت دی آیزنهاور است که درباره "مجتمع صنعتی نظامی" ابراز کرده است. آیزنهاور که قبلاً یک جنرال پنج ستاره بود هشدار داده است، در حالیکه پیشرفت علمی و صنعت دفاعی بزرگ برای توسعه نیروهای نظامی و دفاع ملی ضروری محسوب میشد، این خطر نیز وجود دارد که "سیاست عمومی احتمالاً در اسارت نخبگان علمی-فن آوری قرار بگیرد." به عبارت دیگر، مجتمع صنایع نظامی میتواند سیاست دفاعی ایالات متحده آمریکا را تسخیر کند، که حد اقل باعث جهت گیری ها خواهد شد، و یا هم سیاست ها، تأمین کننده منافع تولید کنندگان اسلحه و پیمانکاران دفاعی خواهد بود، درحالیکه این سیاست ها از نظر چشم انداز ملی منافع نخواهند داشت.^{۱۳۱}

در ایالات متحده، ذخیره پول توسط طبقه صنعت کاران، انزوای جغرافیایی از تهدیدات شدید و اقتصاد گسترده و انعطاف پذیر، تقویت کننده بیشتر این خطرات است. سیاستگذاران ایالات متحده می توانند برای مجتمع نظامی-صنعتی منابع یارانه را اختصاص دهند، بدون اینکه زیان امنیت و ثروت دیگران را در نظر بگیرند. ایالات هایی که در نزدیکی این صنایع نظامی قرار دارند و با کمبودی های بیشتری مواجه هستند، تمایل دارند جنگ های ناخوشایند را شروع کنند. بخاطر امنیت و ثروت آمریکا، بسیاری از هزینه های سیاست های خارجی به طور گسترده ای پراکنده می شوند و منجر به پیامدهای منفی کمتر برای رهبران می شود.^{۱۳۲}

اخیراً، ایدیولوژی نقش بسیار حیاتی در قادر ساختن دولت ها برای نظامی سازی جامعه و ادامه یافتن جنگ بازی میکند.^{۱۳۳} اساس درگیری های خونین قرن بیستم میلادی را

ایدئولوژی‌های ملی‌گرایی، کمونیسم، فاشیسم و سوسیالیسم ملی شکل داده بود. اکثر ایدئولوژی‌ها به تصامیم رهبران سیاسی خود، جایگاه ویژه اختصاص می‌دهند. از مأموریت "متمدن سازی" فرانسه گرفته تا به اعتقاد انگلیس برای "بار سنگین سفید پوستان" و استثنائگرایی آمریکا در عصر حاضر، شهروندان به این باورند که برتری کشورشان معجزه ویژه برای بازسازی جهان بر اساس خواست‌های ایشان را می‌دهد. حتی رهبران سیاسی احتمالاً از سخن‌های مذهبی در صحبت‌های شان درباره ملت و مأموریت خود استفاده کرده و از این طریق منافع ملی را با اقتدار خدا القا می‌کنند.^{۱۳۴}

هر دو، منافع مادی و ایدئولوژیکی برای ادامه جنگ کمک می‌کنند. اگر در برابر این دو عامل (منافع مادی مجتمع صنایع نظامی و نخبگان سیاسی، و ایدئولوژی‌های جنگ و منازعه) مبارزه صورت بگیرد، جنگ‌ها می‌تواند کمتر احتمال پذیر شوند. مبارزه با این دو عامل از چالش‌های مهم برای نسل فعالان صلح به شمار می‌روند.

نظامی سازی پولیس

توسط رادلی بالکو | By Radley Balko

چه چیزی باعث افزایش نظامی سازی پولیس ملکی میشود؟ به چه هدف قطعه پولیس (SWAT) آمریکا تاسیس شده و با سلاح های جنگی، به شمول تانک مجهز گردیده اند؟ اینکار تنها در ایالات متحده آمریکا صورت میگیرد و یا همه ای جهان؟ نظامی سازی پولیس چه تاثیر بالای روابط پولیس با مردم دارد؟ رادلی بالکو یک ژورنالیست بوده که برای واشنگتن پست گزارش های از عدالت انتقالی، جنگ مواد مخدر و آزادی های مدنی تهیه میکند. وی همچنان خبرنگار تحقیقاتی در هفنگ تون پوست بوده و همچنان ویراستار و تحلیلگر سیاسی در انستیتوت کاتو میباشد. وی نویسنده گزارش جدید در رابطه با ظهور پولیس جنگی تحت عنوان: نظامی سازی نیروهای پولیس آمریکا است.

چیزی در خصوص پولیس سازی در حال اتفاق افتادن است. "افسران صلح" که در سالهای گذشته وجود داشتند، اکنون نیستند. ادارات پولیس بیشتر شبیه نظامیان گردیده و همانند آنها رفتار میکنند. این یک گرایشی است که در بسیاری کشورها قابل محسوس است و اینکار یک تهدید برای صلح داخلی، قانون و نظم به شمار میرود.

در یک مقایسه از سال های ۱۹۸۰ تا اکنون، دیده میشود که نیروهای پولیس در ایالات متحده آمریکا بصورت چشمگیر و بنیادی تغییر کرده است. از سوی دیگر، بوردهای بررسی غیرنظامی و ادارات امور داخلی بیشتری وجود دارند؛ اکثر جرم شناسان بر این باورند که پولیس های فعلی، بیشتر از هر زمان دیگر سرکش هستند. همچنان، چه موضوع گرفتاری، پاسخگویی به مظاهره کنندگان و یا هم بحران باشد، نهاد های پولیس بیشتر تمایل دارند تا از زور استفاده کنند، و این روش حتی در برابر جرایم کوچک نیز در حال افزایش است. به عبارت دیگر، یک تعداد از نیروهای پولیس، خارج از آنچه قانون برای شان اجازه میدهد، از زور استفاده میکنند. ولی آنچه اکنون سیاست های رسمی برای شان مجاز گردانیده، نگران کننده است.

آنچه بیشتر در این سیاست های رسمی قابل توجه است، افزایش درجات مختلفی از نفوذ نظامی گرایی در میان نیروهای Task Forces، SWAT و سایر بخش های پولیس تهاجمی میباشد. به عنوان مثال، کارکرد تیم SWAT در گذشته در شهرهای بزرگ محدود گردید و از این بخش پولیس تنها در شرایط اضطراری مانند گروگان گیری، فعالیت تیراندازان و یا فرار مجرمان استفاده میگردد؛ اما در عصر حاضر این نیروها در اکثر رویدادها دیده میشوند. برعلاوه، در گذشته آنان برای متهمان غیر خشونت و یا جرایم مواد مخدر باید حکم بازداشت بدست میاروند.

تعداد این نیروها نیز اکنون در حال افزایش است. در جریان سال های ۱۹۸۰، در سراسر ایالات متحده آمریکا در حدود ۳۰۰۰ کارمند تیم SWAT فعالیت مینمودند. این رقم در سال ۲۰۰۵ میلادی به پنجاه هزار نفر تخمین زده شده است. تنها در شهر نیویارک در سال ۱۹۹۴، ۱۴۴۷ مورد یورش بالای قاچاقبران مواد مخدر ثبت گردیده بود، درحالیکه این رقم هشت سال بعد، یعنی در سال ۲۰۰۲ میلادی به ۵۱۱۷ مورد افزایش یافت. در سال ۱۹۸۴، تقریباً یک چهارم شهرها، بین بیست و پنج هزار و پنجاه هزار نفر از تیم های SWAT داشتند. در سال ۲۰۰۵ میلادی این رقم به ۸۰ درصد افزایش یافت.^{۱۳۰}

در گذشته از اینگونه نیروهای امنیتی تنها در حالت های اضطراری که زندگی افراد در خطر میبود، استفاده میگردد. استفاده از این نیروها گزینه اخیر شمرده میشود. اکنون، از این نیروها در اکثر موارد قضایی که حکم بازداشت وجود داشته باشد، استفاده میشود. اکنون تیم SWAT برای بازرسی مساژ خانه ها، وارد کردن فشار بالای مهاجرت، یورش برای بازرسی شراب نوشی افراد زیر سن درکافه ها و حتی بازرسی های معمولی و بازداشت صالون های بدون مجوز نیز استفاده میشود.

درحالیکه در گذشته هدف تیم SWAT استفاده از خشونت موقت برای خنثی کردن سناریوی موجود خشونت بود، اکنون از این تیم برای ایجاد خشونت استفاده میشود. آسیب های جانبی استفاده از این تیم شامل کشته شدن ده ها افراد بی گناه و مجرمان غیر خشونت آمیز، و همچنان کشته شدن خود نیروهای پولیس، ایجاد ترس و وحشت در میان حدود هزاران نفر که از دیدن پولیس مسلح و مجهز با شکننده های دروازه، سلاح های حمله و نارنجک های فلش به فریاد میشدند، میشود.

علاوه بر این همه، نهاد های تطبیق کننده قانون از سوی حکومت های فدرال ایالات متحده آمریکا با تسلیحات نظامی سنگین مانند وسایط سنگین ضد گلوله، ضد گلوله تاکتیکی، پرتاب کننده نارنجک، موتر های ضد ماین و پرسونل و غیره مجهز میشوند.

این چالش، فراتر از تیم های SWAT در حال گسترش است. امروزه اکثر ادارات پولیس از فرهنگ عمومی نظامی گرایی پیروی میکنند. به پولیس گفته میشود که آنان

عساکری هستند که باید در جنگ شرکت نمایند و هر آن کسی را که سیاسیون دشمن خطاب کند، باید علیه آنان مانند مجرمین مواد مخدر، تروریسم و غیره جنگ نمایند. امروزه نیروهای پولیس از لحاظ فیزیکی و روانی از اجتماعی که قبلاً برای آنان خدمت می نمودند، فاصله گرفته اند. این ذهنیت ایجاد گردیده است که مردم عام به عنوان مجموعه ای از تهدیدات مشاهده شود، نه به عنوان شهروندانی که این پولیس ها برای حفاظت از آنان سوگند خورده اند.

امروزه نهاد های پولیس همچنان محرمانه رفتار می نمایند. تحقیقات در امور داخلی معمولاً از جامعه و اتحادیه هایی که برای قانونمندی پولیس میکوشند، محافظت می شوند، تا سوابق را شخصی نگهدارند. اتحادیه های پولیس، بسیاری از حکومت های فدرال را متقاعد ساخته اند تا مسوده "حقوق قانونی پولیس" را به تصویب برسانند. بر اساس این قانون، پولیس از حقوق و حمایت های ویژه ای برخوردار شده اند که با پولیس متهم به جرایم همانند یک شهروند معمولی برخورد صورت نمیگیرد.

ایالات متحده در این روند تنها نیست. اکنون بریتانیا و کانادا نیز بطور منظم حملات علیه مواد مخدر و دیگر موارد را با شیوه تیم SWAT انجام میدهند. مقامات ایالات متحده آمریکا در سال ۲۰۰۰ میلادی حکومت مکسیکو را تشویق نمود که نظامیان این کشور را به جنگیدن با مواد مخدر دستور بدهد. نتایج این کار شامل قتل ده ها هزار نفر، فساد گسترده و اعدام های ناخوشایند عمومی بود.

گرایش برای نیروهای بی رحم در دیگر نقاط جهان نیز مشهود است. در برازیل، نیروهای پولیس شبه نظامی که به نام (گروه مشترک عملیات های خاص پولیس) یاد میشوند، شهرهای مانند ریو دی جانیرو را به مناطق جنگی مبدل نموده اند. نیروهای (OMON واحد اختصاصی هدف خاص) مرتکب صدها موارد نقض حقوق بشری، منجمله کشتار پناهندگان و سرکوب خشونت آمیز معترضین شده اند. در اوکراین، شماری از واحدهای شبه نظامی ای (Беркут، عقاب طلایی) مرتکب تعداد زیادی سوء استفاده شده بودند، که اکنون این واحد از بین رفته است.

پس از افزایش فاجعه ها در سال ۱۹۹۹، کشور های عضو سازمان تجارت جهانی در شهر سیتل، تاکید نمودند که اکثر اعتراضات گسترده در کشور های پیشرفته جهان با نیروهای اجباری ظالمانه روبرو شده اند. پولیس معمولاً در اعتراضات به ازم پاشی آنان دست میزنند. آنها در انتظار مقابله و برخورد هستند - حالت ذهنی که تمایل دارد خود را تحقق بخشد.

یقیناً که پولیس های عالی، روسای خوب پولیس و تعداد زیادی از نهاد های پولیس نیز وجود دارند که روابط سالم با مردم عام دارند. همچنان حکومت های ملی و حکومت های

محلی و شهرداری وجود دارند که به طور موثر نظم آزادی های مدنی و آزادی بیان را حفظ می نمایند. باوجود آن هم، نظامی سازی پولیس به طور چشمگیر رفتارها و گرایش های جنگی را در میان جامعه مدنی قرار میدهد. افزایش بیش از حد یورش های گروه های مانند SWAT و پاسخ دادن به تظاهرات سیاسی با نیروهای نظامی باعث میشود که روابط پولیس و مردم بطور فزاینده ای در تضاد قرار بگیرد.

این یک مبالغه خواهد بود اگر بگویم که ایالات متحده آمریکا، کانادا و یا انگلستان به دولت های پولیسی مبدل شده اند. چون در آنصورت اینگونه مقاله نمیتوانست در یک دولت پولیسی به نشر برسد. اما این هم یک اشتباه خواهد بود که منتظر شکل گیری یک دولت پولیسی بوده، بعداً چنین مقاله نوشت.

فلسفه صلح و یا فلسفه منازعه

توسط تام جی. پالمر | By Tom G. Palmer

منازعه و خشونت چه نقشی را در زندگی سیاسی بازی میکنند؟ آیا هنوز هم افرادی هستند که جنگ را ستایش میکنند؟ چه کسانی طرفداران بزرگ منازعه در میان طرف های چپی و راستی هستند و چقدر آنان تاثیرگذار میباشند؟ وضعیت مرکزی منازعه در ایدئولوژی های چپ گرایان و راست گرایان چه است، و چگونه و چرا این طرز دید نسبت به لیبرالیست ها متفاوت است؟

"Πόλεμος πάντων μὲν πατήρ ἐστι πάντων δὲ βασιλεύς, καὶ τοὺς μὲν θεοὺς ἔδειξε τοὺς δὲ ἀνθρώπους, τοὺς μὲν δούλους ἐποίησε τοὺς δὲ ἐλευθέρους."

"جنگ پدر همه و پادشاه همه چیز میباشد، و جنگ بعضی ها را خدا میسازد، و دیگران را انسان؛ بعضی ها را برده ساخته و بعضی ها را آزاد میسازد."
هراک لیتوس ازافسس^{۱۳۶}

جنگ در گذشته ها به عنوان هنجار به شمار میرفت. نه تنها جامعه ها، بلکه همه ای جهان در جنگ بودند، و توسط جنگ شکل گرفته و در جنگ شستشو شده بود. همچنان جنگ اجتناب ناپذیر بود و پدیده ای خوب محسوب میگردید. گرچه رنج وحشتناکی بود، اما آن درد و رنج برای پیشرفت و فضیلت انسان فراهم کننده فرصت به شمار میرفت. جوزف دی مستری، نویسنده فرانسوی تاکید کرده است که "جنگ حالت همیشگی انسان ها است، و میتوان گفت که خون انسان ها باید بدون هیچگونه وقفه ای حد اقل در گوشه ای از جهان ریخته شود، و برای هر ملت، صلح یک مهلت به شمار میرود."^{۱۳۷} در گذشته ها کشتن افراد از جمله مسائل زندگی بود.

امروزه مردم به آنگونه برخورد‌ها اکثراً به دید عجیب و غریب می‌بینند. پس چیزی و یا هم چیزهای تغییر کرده است. امروزه مردم به جنگ به دیده‌ای تنفر مینگرند. برای اینکه مردم از جنگ تنفر دارند، دلیلی وجود دارد. اکنون یک ایده متفاوت غالب گردیده است و نهادهای که اینگونه ایده‌ها را به رسمیت می‌شناسند، زندگی اکثر انسان‌ها (نه همه‌ای انسان‌ها) را در اکثر کشور های جهان (نه همه‌ای کشور ها) مشخصه بندی میکنند. اکنون جهان بیشتر از هر زمان دیگر صلح آمیز شده است. این شاید یک ادعای بحث برانگیز به نظر برسد، اما این ادعا توسط شواهد فراوان حمایت شده است. چنانچه استیون پنکر، استاد دانشگاه هاروارد در کتاب خود (فرشته‌های خوب طبیعت ما: تاریخ خشونت و انسانیت)، این نظریه فوق العاده را بررسی کرده است.^{۱۳۸} نه تنها منازعات نظامی میان دولت‌ها از یک مدت زمان طولانی کاهش یافته است، بلکه خشونت‌هایی مانند شوهر بالای زن، والدین بالای اطفال و خشونت‌های جاده‌ها در برابر قربانیان شان نیز کاهش یافته است. هریک از این رویدادها، ماه در ماه و یا هم سال به سال گرایش به سوی پایین آمدن را دارند و از مدت زمان طولانی در حال اتفاق افتادن است.^{۱۳۹} در میان سایر عوامل این کاهش در خشونت، آقای پنکر گرایش‌های طولانی مدت را قرار ذیل ذکر کرده است:

- تاسیس شدن حکومت‌های که میتوانند برای انحصاری کردن خشونت فعالیت کنند (و در نتیجه تا حدی خشونت را کنترل کنند)؛
- گسترش تجارت، که ارزش مردم را در زنده بودن نسبت به مردن آنان بیشتر می‌سازد؛
- جایگزینی تدریجی فرهنگ‌های "افتخار" توسط فرهنگ "شرافتمندی" (که در آن حفظ نمودن شرافتمندی و کنترل خودی نسبت به "افتخار انتقام‌گیری" مهم‌تر است؛
- انقلاب بشری روشنفکری، و تاکید آن بر ارزش زندگی بشر، که شامل قائل شدن ارزش به زندگی خود و دیگران میشود، و جایگزینی خرافات توسط استدلال و شواهد؛
- به میان آمدن و توسعه سازمان‌های بین‌المللی که شامل جامعه مدنی و حکومتی میشوند و هدف آنها ترویج دیپلوماسی و میانجیگری است، بجای جنگ؛
- ابتکار و محبوبیت رمان‌های که انقلاب تجاری و بازار آزاد را تقویت میکنند و تعداد کثیر مردم را کمک میکند تا تصور نمایند که آنها در زندگی منافع متقابل دارند (و تاکید بر منافع متقابل می‌نماید)؛

- گسترش نقش مبادله، سرمایه گذاری و مسافرت بین المللی برای ایجاد منافع که حفاظت کننده صلح می باشد؛

- پذیرش گسترده "دستور کار لیبرالیسم کلاسیک": آزادی فردی از قیایل و نیروهای اقتدار گرا، تحمل پذیری آزادی انتخاب افراد تا زمانی که آنها به خود مختاری و رفاه دیگران تجاوز نه نمایند؛^{۱۴۰}

- افزایش اهمیت منافع بدست آمده از رشد تجارت و تکنالوژی بر اساس استدلال انتزاعی که مردم را کمک میکند تا اصولی که حمایت کننده لیبرالیسم کلاسیک/ایده های لیبرالیستی در خصوص حقوق جهانی است، را بپذیرند.

چگونگی این داستان مغلق است، زیرا تاریخ انسانی پیچیده، چند علتی و متنوع می باشد. اما این یک داستان به بسیار خوبی و گستردگی مستند شده است و ادعا های کسانی را رد میکند که باور دارند "خون انسان ها باید بدون هیچگونه وقفه ای حد اقل در گوشه ای از جهان ریخته شود." صلح پایدار امکان پذیر است و صلح صرفاً یک "مهلت" نیست.

تحمل پذیری و همزیستی، قرارداد و همکاری، دارائی و مبادله به عنوان آرمان های اخلاقی به پیمانه های بسیار گسترده (اما نه کاملاً) با شکنجه و نابودی، اجبار و مبارزه، دزدی و برده داری، جنگ و منازعه جایگزین شده است. این جنبش که جهان را تغییر داده و جنگ را با صلح، تحمل پذیری و آزادگی و همچنان غارت و دزدی را با مبادله جایگزین ساخته است در دوره های زمانی مختلف به اسم های مختلف یاد شده است، اما معمول ترین اسم آن "لیبرالیسم" است که در کشور های انگلیسی زبان به اسم های "لیبرالیسم کلاسیک" و یا "آزادی گرایی" شناخته میشود.^{۱۴۱} آزادی گرایی یا لیبرالیسم یک فلسفه ای است که دربرگیرنده صلح است. موضوع صلح بنیاد های اساسی اندیشه لیبرالیسم را تشکیل میدهد و هدف اساسی ایده آزادی نیز صلح می باشد. آزادی به معنی آزاد بودن از محدودیت ها و خشونت دیگران است، چنانچه جان لاک، فیلسوف تاثیرگذار اظهار داشته است "جنگ، خشونت است- خشونت مستقیم، مدیریت شده، تحمیل شده، تحقیرآمیز، ستایش شده و خشونت آمیز."^{۱۴۲}

لیبرال ها همواره همکاری های صلح آمیز و داوطلبانه را به عنوان آرمان و آنچه در جامعه بشری قابلیت امکان پذیری واقعی را دارد، حمایت کرده اند. دیگر فلسفه های "چپی" و "راستی" مانند سوسیالیسم، ناسیونالیسم، محافظه گرایی، ترقی گرایی، فاشیسم، کمونیسم، تئوکراسی و دیگران، در عوض تاکید دارند که مواردی چون نزاع، درگیری، مبارزه، جنگ، چه میان طبقات یا نژادها باشد و یا هم تمدن ها، ملت ها، منافع و یا هم ادیان، بخش ناگزیر زندگی بشری هستند.

پس از نفوذ گسترده ارزش ها، اصول، نهاد ها و تمرینات لیبرالیسم در زندگی ما، جهان بیشتر صلح آمیز شده است. برای یک جهان صلح آمیز تر از این، ضرورت است تا از ارزش ها، اصول، نهاد ها و تمرینات لیبرالیستی دفاع شود و حفاظت صورت بگیرد و این همه گسترش یافته و پیشرفته تر شوند.

فلسفه همکاری

هرچند بسیاری از افراد و رویدادها در رشد و توسعه ایده های لیبرالیستی سهیم بوده اند، اما اولین فرمول سیستماتیک این ایده که تحمل پذیری، آزادی تجارت، حکومت مشروطه، حاکمیت قانون، تساوی حقوق را ترکیب نمود جنبش انگلیسی سیاسی قرن هفدهم بود که در تاریخ به نام (Levellers) یا برابرسازی یاد میشود.^{۱۴۳} چنانچه ریچارد اورتون در سال ۱۶۴۶ میلادی از زندان اعلام نمود که مالکیت به شخص مالک خود بستگی دارد و حقوق بصورت مساویانه برای هر بشر دارای اعتبار قانونی است:

"حقوق من و تو نمیتواند جز این باشد. هیچ انسان بالای حقوق و آزادی های من سلطه ندارد، و من بالای هیچ انسان دیگری".^{۱۴۴}

آقای ریچارد و همکاران وی تفسیر افراطی از تساوی حقوق و هماهنگی اجتماعی را ارائه نمودند که بر اساس آن همدیگر پذیری برای اقدامات و اندیشه صلح آمیز پایه گذاری گردید. ایده حقوق مساویانه فردی، بر اساس فلسفه اخلاق به ایده های منظم خود بخودی پیوستند، یعنی اینکه نظم اجتماعی می تواند بدون اینکه به طور عمدی توسط حاکمان طراحی و تحمیل شود، از طریق حاکمیت قانون ظهور کرده و هماهنگی اجتماعی ایجاد کنند. اینگونه تصور از یک نظم انسانی بدون خشونت، نه تنها جامعه را که صرفاً به جنگ و تسخیر فکر میکردند، بلکه اشراف و سربازان و همچنان بعضی از بزرگترین روشنفکران اروپائی را وحشت زده ساخت که با ایده ها و شیوه های لیبرالیسم مخالفت شدید داشتند. بسیاری از این متفکران بجای مبارزه، تجارت نمودن را حقارت تلقی میکردند، آزادی فقط نام یک مجوز بود و تحمل پذیری را مخالفت نمودن با قوانین خداوند میدانستند.

اما آزادی، دارایی و تجارت مدافعین خود را در آن زمان هم داشت که به مرور زمان برجسته تر شدند. مانتسکیو، دانشمند فرانسوی تجارت را "آداب و رسوم ملایم" معرفی کرد که آداب و رفتار ملایم را به همراه دارد.

"تجارت، درمان برای تعصبات مخرب است و این قانون تقریباً کلی است که هرجایی آداب و رسوم ملایم باشد در آنجا تجارت است، و جایی که تجارت باشد، در آنجا آداب و رسوم ملایم".^{۱۴۵}

نقش تجارت در ایجاد آداب و رسوم ملایم از زبان یونانی آموخته شده است، چنانچه دانشمندی به کلمه "Katallassein" اشاره کرده است که معنی "مبادله کردن" را میدهد، و در عین حال معنی "اعتراف به جامعه" را میدهد، و همچنان "عوض کردن دشمن به دوست."^{۱۴۶}

یک جهان مملو از تجارت علاوه بر شکوفایی، معنی یک جهان با منافع متقابل، بازی با حاصل جمع مثبت را نیز میدهد که در آن ضرورت به تسخیر برای شکوفایی شکست میخورد. آنگونه شکوفایی که نیازمند تسخیر باشد، خصومت را به میان میآورد.

فریدریک باستیا، فعال اقتصادی و اندیشه لیبرالیسم قبل از وفات خود یک مقاله ای را به نشر رسانید و در این مقاله باستیا به جوانان فرانسه خطاب نموده است و این خطابه او، کلیدی برای درک سوسیالیسم را برجا گذاشت. به نظر او سوسیالیست ها:

"آنها احساس می کردند که منافع افراد اساساً متضاد، در غیر این صورت آنها به زور توسل نمیشدند. به این دلیل، آنها در هر جایی اساسات متضاد جستجو میکردند:

در میان مالکین دارایی و کارگران.

در میان سرمایه و کار.

در میان زراعت و صنایع.

در میان کشاورز و شهروند.

در میان متولدین بومی و خارجی ها.

در میان تولیدکنندگان و مشتریان.

در میان مدنیت و نظم اجتماعی.

و اگر این همه را در یک جمله واحد جمع بندی کنیم: در میان آزادی شخصی و نظم اجتماعی هماهنگ.

این گفته شرح میدهد که چگونه باوجودی که سوسیالیست ها در قلب خود یک نوع احساس محبت برای بشریت دارند، باز هم نفرت از زبان آنان جاری میشود. هر یک از آنان عشق خود را برای جامعه ای دلخواه خود ذخیره نموده اند؛ اما جامعه طبیعی که در آن اکثر ما زندگی می کنیم، حتی ویرانه های آن را هم میتوانیم بیت المقدس جدید بسازیم.^{۱۴۷}

آقای باستیا، تلاش های جمع گرایان قرن بیستم را پیش بینی کرده بود که با کنترل نمودن دولت ها و جمعیت های عظیم، قصد داشتند از انسان های زیر دست خود، "انسان های جدید" بسازند تا خیال آنها را دنبال کنند. ایجاد نمودن انسان جدید علاقمندی غیر

عقلانی ایدئولوژی های چپی ها و راستی های بودند که در ضدیت با لیبرالیسم قرار داشتند، و با هم فقط روی جزئیات انسان جدید اختلاف نظر داشتند. در مقابل باستیا، کارشناس اقتصادی مینویسد که: "اگر انسان در نظر گرفته شود، این قوانین طبیعت و روابط اجتماعی است که او از آن پیروی می کند. سوسیالیست ها جامعه را فراتر از تصور خود می پروراند و سپس یک قلب انسانی را به این جامعه تحمیل میکنند."^{۱۴۸}

بدیهی است که انسان ها درگیر جنگ میشوند. جنبش لیبرال کلاسیک، از زمان ظهور خود در جستجوی روشهای بود تا با مشکل منازعه، مقابله کنند. تحمل پذیری مذهبی، حکومت محدود، میانجیگری، جبران خساره بجای مجازات، آزادی بیان و آزادی مبادله از جمله ابزارهای بودند که لیبرال های کلاسیک این ها را بخاطر مقابله با منازعه توسعه دادند. هدف کلی آنها جایگزین کردن منازعه با همکاری بود، بجای این که از جنگ و منازعه تجلیل صورت بگیرد.

فلسفه منازعه

"من در چهار سال آموزش کارشناسی نظامی و جنگ های مادی عجیب و غریب آموختم که زندگی هیچ معنی عمیق ندارد مگر اینکه متعهد به یک آرمان باشد، و آرمان های وجود دارند که در مقایسه آن زندگی یک فرد و حتی افراد هیچ ارزشی ندارد. و هر چند هدف که من به عنوان یک فرد و به عنوان کوچکترین ذره در ارتش جنگیدم و باوجودیکه نیروهای مادی تحمیل کننده ما بودند، به دست نیامد، اما ما برای همیش این را آموختیم که برای یک علت بمانیم و در صورت لزوم به عنوان انسان های خوب برای آن علت بمیریم."

ارنست جونگر^{۱۴۹}

درحالیکه لیبرال های کلاسیک فکر میکردند که منافع انسان ها شاید از طریق تجارت، استدلال، تصمیمگیری دموکراتیک، و تحمل پذیری مسالمت آمیز تفاوت ها باهم وابسته شود و اینکه نهاد ها درست میتواند منازعه و خشونت را کاهش بدهد، اما دشمنان و منتقدان این لیبرال ها که برای نظم قدیم دلتنگ شده بودند، دست به شکل دهی نظریه های شدند که بر اساس آن منازعه عنصر جدا ناپذیر زندگی انسان میگردد و همچنان منازعه و جنگ به زندگی معنی میدهد. یکی از تاثیرگذارترین دشمن فلسفه آزادی جوزف دی مستری، دانشمند ارتجاعی فرانسه بود. او در مقابل ایده صلح قرار گرفته و جنگ را به عنوان منبع بهترین انسانیت ستایش نمود: "میوه های واقعی طبیعت انسانی - هنر، دانش، شرکت های بزرگ، مفاهیم بلند، فضیلت انسانی - جنگ است... و در یک کلمه میتوان گفت که خون کود کمیای برای گیاه است که آنرا ما استعداد نامیده میتوانیم."^{۱۵۰} ایکو هارا لیتوس اسرار داشت که "در جهان هیچ چیزی وجود ندارد مگر خشونت."^{۱۵۱} این همه نظریات اساسی ضد-روشنفکری و متفکرانی است که برای حمله کردن درمقابل اندیشه جدید لیبرالیسم

کلاسیک ظهور کردند. متفکران ضد روشنفکری اکثر موارد جهانی بودن را رد کردند و موارد خاصی را پذیرفتند؛ آنها حقایق عینی و خلاقیت عالی را رد کردند- نه تنها خلاقیت آزادی انفرادی را بلکه آزادی جمعی را نیز رد نمودند.^{۱۵۲} بازارها، تجاران و یهودیانی که به طور غیرمستقیم از تجاران اروپایی نمایندگی می کردند، مورد تجاوز قرار گرفتند. ملت ها، طبقات و نژادها تنها از طریق کشمکش و برخورد با دیگر ملت ها، طبقات و نژادها میتوانستند اتحاد منحصر به فرد خود را بدست بیاورند. استیون پنکر استدلال میکند که "متفکران ضد روشنفکری علاوه بر رد نمودن جهانی شدن، از عینیت و عقلانیت آنها نیز انکار نمودند که خشونت یک مشکل بوده و باید حل و فصل گردد. آنها به این باور بودند که مبارزه و خونریزی یک حالت ذاتی در نظم طبیعی بشریت است."^{۱۵۳}

این نظریه بی رحمانه که منازعه، هسته و بنیاد زندگی بشر را شکل میدهد و همچنان تصور حاکم بودن نظم قدیمی در روابط بین الملل گرفته شده از نظریات متفکرانی چون کارل مارکس و فریدریش انگلس است؛ کسانی که ایده های لیبرال در خصوص صلح و تجارت، تحمل پذیری و آزادی را رد نمودند و اینگونه ایده ها را نوع دیگری از منازعه، خشونت و استعمارگرایی عنوان کردند. آنها اذعان کردند که ارزشهای لیبرال که ادعای جایگزینی جنگ با صلح، سرقت با مبادله، برخورد با تحمل پذیری، دشمنی ملی با تحرکات جهانی شدن را دارند، از نظر ما شکل های عمیق تر خشونت است. چنانچه فریدریش انگلس در یک کتابی در سال ۱۸۴۴ چنین نوشت:

"شما درباره اخوت و برادری مردم صحبت میکنید- اما برادری، برادری دزدان است. شما تعداد جنگ ها را کاهش دادید- تا همه ای منافع را در حالت صلح آمیز بدست بیاورید، تا دشمنی را در میان افراد شدت بدهید و جنگ ناپاکی رقابت راه اندازی کنید. چه زمانی شما چیزی "کاملاً انسانی" انجام داده اید به جزء آگاهی دادن بیهودگی در باره تناقص میان منافع عمومی و منافع انفرادی؟ چه زمانی شما اخلاقی بوده اید بدون اینکه منفعت شما باشد، و بدون انگیزه های خودخواهانه ای که در عقب ذهنیت غیر اخلاقی تان قرار دارد؟

با منحل ساختن ملیت ها، سیستم اقتصادی لیبرال در این تلاش بوده است تا دشمنی را جهانی بسازد، و انسان ها را به یک انبوهی از جانوران سرسبز مبدل سازد که همدیگر خود را بخاطر داشتن منافع مساویانه می بلعند."^{۱۵۴}

لیبرالیسم و تجارت آزاد شاید "تعداد جنگ ها را کاهش داده باشند"، اما تنها به این خاطر که "بزرگترین منفعت را در وضعیت صلح آمیز میتوان بدست آورد". نکته قابل تاکید این است: ترس انگلس از منفعت بزرگ بود، و یا نگرانی بزرگتر که تعداد جنگ ها کاهش یافته است.

جان روسک، سوسیالیست برجسته در زمان سلطنت ملکه وکتوریا و هنرپیشه ضد روشنگرایی، در مورد فضیلت های جنگ فریاد زده و اصرار داشت که "هیچ هنر عظیم تا کنون بر روی زمین ظاهر نشده است، مگر سربازانی که در یک دولت ظاهر میشوند. هیچ هنر در میان انسان های چوپان وجود ندارد، در صورتی که در صلح باقی بمانند. هیچ هنر در میان انسان های کشاورز وجود ندارد، در صورتی که در صلح باقی بمانند. تجارت به سختی سازگار با هنرهای زیبا است؛ اما نمیتواند هنر را تولید کند. محصولات تولیدی نه تنها که قادر نیست هنر تولید کند، بلکه بقایای آن را نیز نابود می کند. هیچ هنر بزرگی برای یک ملت وجود ندارد، مگر اینکه بر اساس نبرد استوار نباشد."^{۱۵۵}

درمقابل، برای متفکران روشنگری چون ولتر، صلح و هماهنگی اجتماعی ارزش خودشان را داشتند و همانند انگلس و مارسک آنرا نیرنگ برای پر ساختن شکاف های خصمانه اجتماعی محسوب نمی کردند. آقای ولتر با ستایش نمودن مبادله و تحمل پذیری صرف به این خاطر که صلح را تولید میکند، ارزش ها و دیدگاه های روشنگری را به نمایش گذاشت.^{۱۵۶} متفکران ضد روشنگری مانند مارکس، دی مستری و راسکین، مبادله و تحمل پذیری را به عنوان تخریب کنندگان ارزشهای انسانی، محکوم کردند.

کارل مارکس و دیگر همکاران نویسنده، مشارکت کننده و متخصصین اقتصادی اش مانند فردریش انگلس، لیبرالیسم را طبقه جدید تعریف نمودند که به نام "بورژوازی" یاد میکردند و لیبرالیسم را متهم به بلند رفتن در سطح بالای نظم جهانی میکردند. پس از آنکه روابط بازار افزایش یافته و شدت گرفت، داد و ستد کالاها (مبادله جنس با جنس) بطور گسترده جایگزین با مبادله با پول نقد (مبادله جنس با پول نقد) گردید. پس از آنکه مردم قادر به استفاده از منابع کمیاب بطور مقایسوی با یک واحد مشترک (پول) گردیدند، این کار نشان دهنده افزایش عقلانیت به طور کلی بود. این به نوبه خود زمینه ساز حسابداری منطقی، به شمول محاسبه دقیق گردید و نشان دهنده امکان پذیری هماهنگی اقتصادی در میان جامعه بود تا ثروت بیشتری ایجاد گردد. پس از آن، منفعت رفاه و آسایش حوزه خود را افزایش داده و دربرگیرنده تعداد کثیری از مردم گردید که در آن منافع و خواسته های هرچه بیشتر مردم مورد توجه قرار گرفت. مارکس و انگلس چنین عقلانیت میانجی بازار را رد نموده و آنرا "نفرت آور" و "آب یخ زده محاسبات خودخواهانه" عنوان کردند. آنها در بیانیه های کمونستی ادعا کردند که ارزش ها، نهادها، و تمرینات لیبرالیستی را بیشتر انسانی به نظر برسانند، درحالیکه در حقیقت این ارزش ها، نهادها، و تمرینات لیبرالیستی جایگزینی یک نوع از خشونت با نوع دیگر است، و حتی بدترین شکل آن. به گفته کمونست ها، در هرفرصتی که بورژواها دست بالا بدست آوردند، همه روابط فئودالی، پدرسالاری و روستایی را متوقف نمودند. روابط فئودالی انسان را به «فرماندهان طبیعی خود» متصل می کند، و در این گونه روابط هیچ گونه پیوندی میان افراد با افراد، به جزء منافع شخصی باقی

نمی‌ماند. بهای اشخاص در مبادله آزادی تعیین می‌گردد و به جای آزادی‌های نامشهود بی‌شماری، تجارت آزاد و بی‌قاعده به خوبی روابط افراد را تنظیم کرده است.

رهبران ایدئولوژیک ضد روشنفکری یک نوع تهاجم خشمگین در برابر لیبرالیسم را اختیار گرفته بودند و به دنبال تحقق بخشیدن خیال‌های مختلف جمع‌گرایانه خویش از طریق اخوت‌های منزوی و رد شده چون ملیت، دولت، طبقه و نژاد بودند. پیام آنها به همه طبقات این بود که چنین گروه‌هایی از انسان‌ها (لیبرال‌ها) بدون وقفه در برابر منافع همدیگر قرار خواهند گرفت. به اعتقاد آنها، همبستگی تنها می‌تواند مکمل دشمنی و نفرت باشد. رابرت موسل، رومان‌نویس کلاسیک لیبرال معتقد است: "نمی‌توان از این حقیقت انکار کرد که عمیق‌ترین غریزه اجتماعی انسان، غریزه ضد اجتماعی او است."^{۱۵۷} اکنون هم اینگونه نگرش‌ها در میان متفکرانی وجود دارد که آنان ارزش‌های تفکر منطقی، محاسبات عقلایی از طریق مبادله بازار، تحمل‌پذیر و صلح‌رارد می‌کنند. بعضی از آنها خود را طرفداران صلح فکر می‌کنند، اما همه‌ای آنها اصول‌های ضروری و اساسی را دنبال می‌کنند که باعث مبارزه، خصومت و منازعه می‌گردد. یک کتاب معروف مارکس و انگلس در سال ۱۸۴۸ سبب الهام بخشیدن به یک جنبش‌ای گردید که پس از آن اکثر جهان با خون مردم یکسان شد.

"تاریخ همه جامعه‌های موجود تا اکنون، تاریخ مبارزات طبقاتی بوده است.... جامعه درکل به دو اردوگاه بزرگ متخاصم و دو طبقه بزرگ تقسیم شده می‌روند که بطور مستقیم در برابر هم قرار خواهند گرفت: بورژوازی و طبقه کارگر."^{۱۵۸}

مارکسیست‌ها به دنبال جنگ طبقاتی شدند و باورمند به منازعه آشتی‌ناپذیر میان طبقه‌های تعریف شده مرد از لحاظ اقتصادی هستند، که یکی از این طبقات، بورژوازی می‌باشد که به نظر آنها باید در برابر آن انقلاب صورت بگیرد.^{۱۵۹} پس از آن فاشیست‌ها به جنگ و خشونت به عنوان نیروی تمیزکننده‌ای که ملت را می‌سازد، پرداختند.^{۱۶۰} سوسیالیست‌های ملی (نازی‌ها) به دنبال برتری نژاد آریایی و "پستی" و ناپاکی "سایر نژادها شدند و یک چالش بزرگ را به وجود آوردند: "کسانیکه می‌خواهند زنده بمانند، بگذارید بجنگند و کسانیکه در این جهان با مبارزه ابدی می‌خواهند بجنگند، شایستگی زنده ماندن را ندارند."^{۱۶۱} نظریه پردازان انتقادی (تحت تأثیر مارکس، به کمک نیچه، فروید و دیگران، در تلاش دست و پاچه ساختن تحمل‌پذیری لیبرال بودند) به این باور هستند که "لیبرالیسم بورژوازی و تحمل‌پذیری چیزی بیشتر از نقاب‌های اسطوره‌ای نیستند که هدف شان "حکمرانی" می‌باشد.^{۱۶۲} اینگونه چهره‌های ضد روشنفکری بالای آزادی بیان به عنوان یک شکلی از "تحمل‌پذیری" حمله‌ور می‌شدند.^{۱۶۳} دیده می‌شود که یک ارتش دانشمندان مخالف اصول آزادی، مجموعه‌ای از "نیروهای اجتماعی" را تحت سلطه خود قرار داده است-به شمول

طبقه، جنسیت، نژاد و دیگر دسته بندی ها- که بیشتر فعال بوده و همانند گوشت و خون ما "افراد" را محاصره نموده اند.

طرفداران جنگ گرایي از جنگ بخاطر ادعای منافع اقتصادی و اخلاقی ستایش نمودند.^{۱۶۴} محافظه کاران جدید، از جنگ به عنوان یک ایده باشکوه و فرصتی برای "بازگرداندن احساس قهرمانانه" به زندگی ملی، حمایت میکنند.^{۱۶۵} (محافظه کاران جدید "عظمت ملی" را یک هدف به مراتب بزرگ، شرافتمندانه، و با ارزش نسبت به چیزهای غیر آمریکایی مانند "جستجوی خوشبختی" میدانند. واقع گرایان پیشنهاد و یا فرضیه دشمنی داخلی، میان دولت ها و یا هم میان تمدن ها را دارند.^{۱۶۶}

تیوکرات ها به دنبال این هستند که همه چیز را تحت انقیاد خدا (و یا خداها) بیاورند و یا هم استقرار یک حکومت جهانی مذهبی واحد که سایر ادیان از آنها پیروی کنند و یا عدم پیروی سبب کشتن و یا تحقیر آنان شود.

بسیاری از منتقدان معاصر لیبرالیسم کلاسیک به شمول "مارکسیست های تحلیلی" تأیید میکنند که آنقدر خشونت در سوسیالیسم وجود دارد، در هیچ نظام دیگر وجود ندارد. و نسبت به هر نظام دیگر، سوسیالیسم برای رسیدن به منابع نادر استفاده از هر نوع زور را توجیه میکند.^{۱۶۷} بیانیه ذیل یک انتقاد قدیمی از لیبرالیسم است که بر میگردد به قرن هفدهم میلادی، زمانی که رابرت فیلمر، در دفاع از حق الهی و سلطنت مطلقه استدلال کرد:

بحث بزرگی در جهان جریان دارد که میگویند آزادی را میتوانیم از طریق منافع همگانی تأمین کنیم. این ضرورت به تحقیق دارد که چه زمانی و با کدام منطق این گفته لیبرالیسم حقیقت دارد که: "آزادی حقیقی برای انسان اجازه میدهد که چیزی خودش میخواهد انجام دهد، و یا نوع زندگی که دوست دارد اختیار کند، و توسط قوانین محدود نشود." اما اینگونه آزادی در هیچگونه منافع همگانی قابل دریافت نمیشد، چون دارائی های شخصی همچنان بیشتر قوانین را برای تنظیم خود دارند، و در نتیجه سبب محدود شدن آزادی میشود؛ و همچنان دولت ها بخاطری تأسیس گردیده بود تا آزادی ها را بگیرند، نه اینکه به مردم آزادی بدهد. اینگونه آزادی که لیبرال ها میگویند نمیتواند وجود داشته باشد، و اگر وجود داشته باشد، هیچ دولتی وجود نخواهد داشت.^{۱۶۸}

پس با توجه به اینگونه تفکر، رژیمی که تجاوز جنسی را ممنوع میداند، حکومت محدود کننده آزادی میباشد نسبت به رژیمی که آنرا ممنوع نمیداند. و همچنان با توجه به اینگونه تفکر، یک میزان خشونت در جهان هنوز هم وجود دارد که نه افزایش یافته است و نه هم کاهش.^{۱۶۹} لیبرال ها (آزادی خواهان) قاطعانه اینگونه تفکرات را رد می کنند و دفع نمودن تجاوز را با انجام دادن تجاوز یکسان نمی دانند.

تمایز دوست-دشمن

در میان همه همکاران ضد-روشنفکری برای رد نمودن اندیشه لیبرالیسم کلاسیک در خصوص صلح و حل و فصل منازعه، یکی از تاثیرگذارترین آنها کارل اشمیت، نظریه پرداز حقوقی بود که کتاب او تحت عنوان "مفهوم سیاسی" در قرن گذشته، همه جریان های ضد لیبرالی را تحت تاثیر خود قرار داد. کارل اشمیت، با استعدادترین دشمن لیبرالیسم در قرن به شمار میرفت.^{۱۷۰} اشمیت تاکید داشت که "یک مقدار مشخص تفاوت های سیاسی را... در میان دوست و دشمن میتوانیم کاهش بدهیم."^{۱۷۱}

اشمیت اصرار داشت که لیبرال ها در خصوص هماهنگی اجتماعی، اینکه مبادله یک بدیل اخلاقی برای تسخیر است، و اینکه تحمل پذیری میتواند جایگزین خصومت گردد و همچنان جهان بدون دشمنی میتواند امکان پذیر باشد، در خطا و اشتباه بودند. برای اشمیت، منازعه به طور قطعی یک نیاز سیاسی بود و سیاست برای انسان ها یک عنصر ضروری به شمار میرفت. نفوذ او در اندیشه سیاسی قرن گذشته تیز و زیرکانه بود و به دلیل زندگی ننگین و غیر قابل احترام خود، اغلب غیر قابل شناخت باقی ماند. اما ایده های اصلی او به جریان های چپی و راستی ضد-روشنفکری سرایت کرد و به آنها الهام بخشید تا تحمل پذیری، اقتصاد بازار، حکومت محدود، تجارت آزاد و صلح را مورد تهاجم قرار دهند. ایده های اشمیت همچنان سبب تحرک دوباره تفکر فاشیستی در اروپا گردید، بطور مثال، سخنرانی های الکساندر دوگن، استاد دانشگاه مسکو در خصوص ایدئولوژی ملی سوسیالیستی الهام گرفته از او، به زودی در روسیه، و سپس به آلمان منطقه یورشیا گسترش یافته و باعث بوجود آمدن رژیم "رایش سوم" گردید.^{۱۷۲}

برای اشمیت، "مطمئناً دشمن تنها رقیب و یا بطور کلی طرف منازعه نبود. و تنها دشمن شخصی نیست که یک شخص باید از او نفرت داشته باشد. دشمن تنها زمانی میتواند وجود داشته باشد که حد اقل بطور بالقوه یک گروهی از مردم جنگجو در مقابل گروه مشابه قرار میگیرند."^{۱۷۳} در حقیقت، "تنها در مبارزه واقعی، نتایج گروه های سیاسی و دوست و دشمن آشکار میشوند."^{۱۷۴}

سلاوج زیزیک، فیلسوف مارکسیستی تأیید میکند که هردو طرفداران چپی و راستی ضد-لیبرالیسم، اندیشه سیاسی اشمیت را در خصوص تمایز دوست-دشمن پذیرفته اند. سلاوج زیزیک، به عنوان یک چپی، میان دشمنان خارجی و داخلی تمایز قائل نمیشود:

"این نشان دهنده یک نوع بیماری است که تندروان راستی بجای مبارزه طبقاتی از جنگ طبقاتی صحبت میکنند. واضح ترین نشانه این شیفتگی شدن سیاسی در اولویت دادن سیاست خارجی (روابط بین دولت های مستقل) نسبت به سیاست داخلی (انطباق های داخلی) است که طرفداران اشمیت بر آن تاکید می کنند: آیا روابط دشمنی با یک خارجی،

راهی برای رد نمودن و کاهش مبارزه داخلی به شمار نمی‌رود؟ برعکس اشمیت، موقعیت چپگرایانه باید بر پایه قاطعیت بدون قید و شرط خصومت ذاتی به مثابه سازنده‌ی سیاسی تأکید داشته باشد.^{۱۷۵}

برای اینگونه متفکران، چه چپگرایان باشند و یا راست گرایان، منازعه (خصومت ذاتی) سازنده زندگی بشر است. (حتی متفکران معاصر چپی مانند جان راولز، در تیوری عدالت اجتماعی خود درگیری ذاتی میان شهروندان را شامل ساخته است: "همه با استدلال های خویش به این باور هستند که آنها اعمال درست انجام می‌دهند و به هنجارهای باوری خویش افتخار می‌آفرینند.... نتیجه کلی معاملات جداگانه و مستقل، دور از عدالت است و نه به سمت عدالت.^{۱۷۶} این منازعه میان منافع گروه‌های اجتماعی است که ساختار عدالت را به خود گرفته است، برای هر شخص فکر میکنند که بر اساس حقوق خویش و قواعد عدالت رفتار میکنند. نتیجه این همه ذاتاً بی‌عدالتی و منازعه است، و دولت باید مداخله کند تا نظم عدالت را در جامعه وضع کند، این نظم بطور کلی مستقل از قواعد ای است که در میان افراد برقرار می‌باشد).

یک سال بعد از جنگ جهانی دوم یک نشریه ای به نام "صنایع کارل اشمیت" برای توسعه اندیشه های چپ گرایان آغاز به کار کرد؛ مجله "Telos" به دنبال توسعه اساسات تیوری سیاسی اشمیت برای برنامه های ضد-لیبرالیستی گردید^{۱۷۷} و ایده های اشمیت نقش مرکزی و تأثیرگذار را در حمله های تلخ، خشونت آمیز بالای لیبرالیسم و صلح بازی نمود و همچنان "مانیفست جدید کمونیست" را به کمک انتونیو نیگری، نویسنده چپ گرا ایتالیایی و مایکل هاردت، نظریه پرداز ادبی آمریکا ترویج نمودند.^{۱۷۸} کتاب تقریباً غیر قابل خواندن آنان تحت نام "امپراطوری" توسط نشریه دانشگاه هاروارد دقیقاً قبل از حملات یازدهم سپتمبر بر آمریکا به نشر رسید، که آنان حمله بر برج‌های "تجارت جهانی" را پیش‌بینی کرده و خواهان آن شده بودند، و دشمنی را چنین تعریف نموده بودند "یک رژیم خاص روابط جهانی که آنها امپراطور میتوان عنوان کرد."^{۱۷۹} در این کتاب همچنان سخنان دل‌سرد کننده در خصوص بنیادگرایی اسلامی رادیکال به عنوان شکل دیگری از پست مدرنیسم انجام داده اند. (بدون شک به دلیل نوشته های تشویق کننده خشونت شدید و نفرت نویسندگان، این کتاب را به سختی میتوان درک کرد؛ چنانچه جورج اورویل در این کتاب توضیح داده است، "هنگامی که شکاف میان اهداف اعلام شده واقعی یک شخص بوجود بیاید، به غریزه آن شخص مانند یک ماهی دریایی است که از آب بیرون کشیده شده است." (۱۸۴)

نیگری و هاردت تحت تأثیر اشمیت قرار گرفته و طرفدارای وی را از رایش سوم به عنوان رویکرد روابط جیوپولتیکی توسعه دادند. اشمیت قصد داشت تا "وظیفه حقوق الهی در آلمان را توسعه بدهد و همچنان استقرار قانون جهانی جهان شمول غیر دولتی و غیر ملی که توسط دموکراسی های غربی باشد."^{۱۸۰}

ایده های اشمیت و مفاهیم سیاسی وی پیوسته با اندیشه های راستگرایان افراطی و محافظه کاران جدید است، تا حدود زیادی الهام گرفته از فیلسوف لئو اشتراوس است که اشمیت را تحت تاثیر خود قرار داده بود.^{۱۸۱} اشتراوس، همچنان پیروان خود را در آمریکا داشت، مانند ولیم کریستول، مشاور پیشین قصر سفید که ویراستار مجله "ویکلی استندرد" و طراح جنگ عراق،^{۱۸۲} و دیود بروکس، مقاله نویس نیویارک تایمز که خواهان "محافظه کاری عظمت ملی" در آمریکا شده بود.^{۱۸۳} این محافظه کاران در محافل کمتر نظامی، خواهان تاسیس بناهای تاریخی بزرگ برای عظمت و بزرگی ملی میشدند. علاوه بر آن، در محافل نظامی آنان بصورت آشکار خواهان جنگ بودند؛ محافظه کاران جدید، نیروی محرکه اصلی حمله به عراق بودند و تقریباً در هر فرصت بدست آمده به تقابل نظامی ادامه دادند.

نظر به گفته های ولیم کریستول، به راه انداختن جنگ "محافظه کاری واقعی" را بازگردان خواهد کرد که این محافظه کاری "باید بر مسئولیت شخصی و ملی تأکید داشته باشد، فرصت ها را برای مشارکت ملی به ارمغان می آورد، امکان عظمت ملی را در بر بگیرد و احساس قهرمانانه ای را که از سیاست خارجی آمریکا و محافظه کاری آمریکا در سال های گذشته کاهش یافته است، دوباره پابرجا کند."^{۱۸۴}

اشمیت در کارهای خود عمیقاً تحت تاثیر افکار لئو اشتراوس قرار گرفته بود و به اشمیت پیشنهاد نمود که ایده های خود را اصلاح نموده و بیشتر ضد-لیبرالیستی بسازد. اشتراوس در خصوص نشریه اشمیت تحت نام "مفهوم سیاسی" در سال ۱۹۳۲ اظهار داشت که اشمیت نتوانسته است لیبرالیسم را به اندازه کافی رد نماید و در دسته بندی های ایجاد شده توسط لیبرالیسم به دام افتاده است. اشتراوس اظهار داشت: "ما گفته بودیم که اشمیت متعهد به نقد لیبرالیسم در یک جهان لیبرال است؛ و هدف ما این بود که انتقاد او از لیبرالیسم در افق لیبرالیسم رخ می دهد؛ اما گرایش غیر لیبرالیستی او بازم توسط "اندیشه سیستماتیک لیبرال" محدود گردیده است. نقد معرفی شده ضد لیبرالیستی توسط اشمیت تنها زمانی میتواند کامل باشد که در بدست آوردن افق فکر فراتر از لیبرالیسم موفق باشد."^{۱۸۵} اشمیت این اصلاحات را در چاپ سال ۱۹۳۳ و در زمان پیروزی هتلر به نشر رسانید اما پس از جنگ جهانی دوم کتاب اش فروکش نمود. اشمیت از سوسیالیسم ملی حمایت کرد، سامی گرایی را آشکارتر کرد و اختلاف میان دوست و دشمن را به وضوح از نظر نژادی بیان کرد.^{۱۸۶} (این کتاب او یک انتقاد از نفوذ فکری یهودی بود و افکار آلمانی و "رایش سوم" را برای تبدیل شدن به رژیم حریص و "قانون الهی برتر نازی" تشویق می نمود).^{۱۸۷}

برای اشمیت و همچنان مارکس و انگلس، تجارت آزاد یک بدیل صلح آمیز برای جنگ محسوب نمیشد، بلکه تجارت آزاد صرفاً یک پوشش برای شکل وحشیانه ای از استثمار بود. به نظر آنان "مفهوم بشریت یک ابزار برای ایدیولوژی ها میباشد تا امپراطوری خود را گسترش بدهند، و شکل بشردوستی اخلاقی، یک حامل مخصوص برای امپریالیسم

اقتصادی محسوب میشود.^{۱۸۸} اشمیت، با ایجاد تمایز میان دوست و دشمن، مفهوم حقوق بشر جهانی لیبرالیسم را بکلی رد نمود:

بشریت یک مفهوم سیاسی نیست، و هیچ نهاد سیاسی یا اجتماعی و هیچ وضعیتی به آن ارتباط ندارد. مفهوم بشریت و انسان دوستانه قرن هجدهم، انکار مجادله آمیز از نظام فئودالی اشرافی و امتیازات همراه آن بود. بشر دوستی با توجه به قوانین طبیعی و دکتورین لیبرال فردگرا یک مفهوم جهانی است، بطور مثال، همه شمول بودن ایده های اجتماعی، و یک نظام ارتباطی میان افراد. این تنها زمانی میتواند اتفاق بیافتد که امکان جنگ واقعی از بین برود و هر نوع شکل گیری گروه های دوست و دشمن غیرممکن گردد. در این جامعه جهانی، ملت ها در قالب نهادهای سیاسی، مبارزات طبقاتی و گروه های دشمن دیگر وجود نخواهند داشت.^{۱۸۹}

برای اشمیت، ایده های لیبرال مانند حقوق بشر جهانی، تحمل پذیری و یا آزادی بیان، تجارت و سفر هیچ جاذبه نداشت.

همه افکار ترحم آمیز لیبرال در مخالفت با سرکوب و منع آزادی است. در افکار لیبرالیسم هر گونه تجاوز، هر گونه تهدید در برابر آزادی فردی و مالکیت خصوصی و رقابت آزاد، سرکوبی و رفتار زیان آور نامیده می شود. آنچه را که این لیبرالیسم از دولت، حکومت و سیاست خواهان است محدود شده به حفظ شرایط آزادی بود و برای از بین بردن نقض آزادی است. به این ترتیب با رعایت نظام لیبرالیسم ما به یک سیستم کاملاً غیر نظامی سازی شده و مفاهیم غیر سیاسی می رسیم.^{۱۹۰}

برای اشمیت، یک جهان "غیر نظامی شده و غیر سیاسی" به معنی یک جهان ناسازگار بود. به نظر وی، یک جهان بشری واقعی یک جهان سیاسی شده میباشد، و "سیاست شدیدترین خصومت است، و هر اندازه که خصومت بیشتر و بیشتر سیاسی شود به همان اندازه ما به نقطه عطف نزدیک میشویم، که در نتیجه گروه بندی دوست-دشمن مشخص میشود."^{۱۹۱} چه دشمن داخلی باشد و یا هم خارجی، نکته اصلی برای زندگی چپگرایان و راست گرایان فقط همین است. نیروهای غول آسا و قهرمانانه باید در برابر همدیگر در مبارزه قرار بگیرند و این ارزشمندتر از زندگی "با مشغولیت" کسب و کار، تجارت، خانواده و دوستی است که بطور نامطلوب با سیاست مورد مقایسه قرار میگیرند. برای داشتن زندگی مطلوب سیاسی، همه ارزش های لیبرالیسم مانند همکاری مسالمت آمیز، تحمل پذیری و کثرت گرایی در زندگی باید سرکوب شوند و نیروهای اجتماعی باید متمرکز بر شکست دادن دشمن شوند.

ایده های سال های ۱۹۱۴

"ما در حافظه مرده هایی که برای ما مقدس هستند ایستاده ایم و ما باورمند به رفاه واقعی و معنوی مردم خود می باشیم. ما به آنچه اتفاق خواهد افتاد و آنچه اتفاق افتاده است، ایستاده هستیم. با این حال تا زمانی که تیغ شمشیر در شب سبب جرقه میشود، چنین گفته خواهد شد: آلمان زنده خواهد بود و آلمان هرگز زیر نخواهد رفت!" ارنست یونگر

جنبش فکری که اشمیت یکی از چهره های تاثیرگذار آن بود، شامل دیگر افراد نیز بود که تحت تاثیر "ایده های سال های ۱۹۱۴" قرار گرفته بودند، سال های که اروپا در تشنج غرق شده و میلیون ها نفر کشته شدند.^{۱۹۲} تجربه جنگ نه تنها موضوعات سیاسی را، بلکه در افزایش منازعات فرقه ای، گروه بندی شده و جنگ های تمام عیار، سراسر جهان را در ابعاد مختلف تحت تاثیر خود قرار داده بود. کار های ارنست یونگر به خصوص کتاب "طوفان و فولاد" یکی از فعالیت های خاص در گسترش چنین فرهنگ محسوب میشد. (یونگر همچنان همکار نزدیک اشمیت بود؛ و آنها برای مدت پنجاه سال به همدیگر نامه رد و بدل میکردند.^{۱۹۳})

یونگر، همانند دوستان و همکاران خود مانند اشمیت، از جمله چهره های فکری برجسته ای بود که توانست چپ گرایان و راست گرایان را بر علیه ارزش ها و ایده های لیبرالیستی ترغیب کند.^{۱۹۴} تجربه های وسیع او به عنوان یک جنگجوی طوفانی در جنگ جهانی اول، به خصوص بیانیه های مردمی "ایده های ۱۹۱۴"، باعث گسترش جمع گرایی نظامی در میان طرفداران اش گردیده بود. کتاب "طوفان فولاد" یونگر، مبارزه و منازعه را از طریق جنگ تمام عیار تحسین کرد. به نظر وی در مقابل این حالت، خستگی، بی نظمی کامل، عدم جدیت زندگی در صلح، ساختن چیزها و خرید و فروش آنها، رفتن به کنسرت ها و نمایشنامه ها، آزمایشگاه ها و نمایشگاه های هنری، پیگیری دانش علمی، لذت بردن از نوشابه الکولی با دوستان قرار دارد. وی اصرار داشت که زندگی بورژوایی کسل کننده است، در حالیکه زندگی مرگبار خشونت آمیز، مبارزه و جنگ تنها شرایطی است که انسان میتواند زندگی واقعی را تجربه کند.

"و اگر اعتراض صورت بگیرد که ما مربوط به زمان نیروی پخته نشده تعلق داریم، پاسخ ما این است: ما به پای خود در گل و خون ایستاد شدیم، و اینگونه چهره های ما به چیزهایی با ارزش عالی تبدیل شد. و آن تعداد بی شمار افراد که در جریان حملات برزمین خوردند (کشته شدند) آنان بی هدف نبود. هر یک عزم خود را برآورده کردند. اگر زمانی فرا برسد که درک کرده بتوانیم چگونه یک مرد زندگی خود را برای کشور خود میدهد، پس همه چیز با چنین یک تفکر از بین خواهد رفت، و ایده سرزمین پدري نیز از بین خواهد رفت؛ در آن زمان ما شاید مقدس شمرده شدن و قدرت غیر قابل مقاومت را حسرت بخوریم."

این چگونگی نگرش یونگر و دیگران درباره جنگ بود، اما میلیون ها سرباز که به خاک و خون یکسان شدند، کسانی که توسط گاز های زهری شش های خود را از دست دادند، کسانی که دیگر هرگز همسر، اطفال، دوستان و نزدیکان خود را ندیدند، احتمالاً چنین نگرشی به جنگ نداشتند. اریک ماریا رمارک که نویسنده کتاب " همه در جبهه غرب خاموش اند" می باشد، جنگ را کاملاً متفاوت توصیف کرده است. یونگر بخاطر کارکرد خود تقدیر شد، اما کار های اریک ماریا رمارک توسط سوسیالیست های ملی به آتش کشانیده شده و خواهر او به حکم قاضی سوسیالیت ملی گردن زده شد. خواهر رمارک را با گفتن این جمله به قتل رسانیدند که "برادر ات از چنگ ما توانست فرار نماید، اما خودت فرار کرده نخواهد توانستی."^{۱۹۵}

یونگر هنرمند نبود، اما صرفاً از زیبایی خشونت، منازعه و قیام قدردانی نموده و ترویج کننده فعال استبداد تمامیت خواه بود. چنانچه درباره استبداد نوشته است،

" انقلاب واقعی یقیناً تا هنوز اتفاق نه افتاده است. این راهپیمایی انقلاب به طور اجتناب ناپذیری بعداً اتفاق خواهد افتاد. این انقلاب یک واکنش نخواهد بود، بلکه یک انقلاب واقعی با تمام ویژگی ها و تظاهرات آن خواهد بود. هدف آن ناله کردن مردم به تیزی است که تا هنوز با آن آشنا نیستند؛ و ظاهر بیرونی آن و تمرکز آن بر یک نکته واحد خواهد بود- استبداد (دیکتاتوری)؛ استبداد بعداً حروف را با عمل، رنگ قلم را با خون، تعبیر را با قربانی و قلم را با شمشیر جایگزین خواهد کرد."^{۱۹۶} " بسیج کامل" به عنوان یک مفهوم توسط یونگر در مقاله ای در سال ۱۹۳۰ به معرفی گرفته شد و جمع گرایان ضد لیبرالیسم آلمان را هیجانی ساخت. یونگر همچنان کاهش شدید "آزادی فردی" را ستایش کرد، و اساس ایده های وی "برای نخستین بار در روسیه برنامه پنج ساله خود را به جهان ارائه نموده که هدف آن تلاش برای هدایت نمودن انرژی جمعی یک امپراطوری بزرگ به یک جریان واحد بود و استفاده از "بسیج کامل" برای شکل دهی اتحاد جماهیر شوروی."^{۱۹۷}

انتخاب دیکتاتوری در همه چیز یکی از اهداف این متفکران بود، اما لیبرالیسم از جمله رقبای سرسخت این جمع گرایی به شمار میرفت. یونگر از اوایل دوران زندگی اش و نگرش های طرفدار شوروی (قبل از کار در رایش سوم) یادآوری کرده و میگوید؛

" من خیلی علاقمند به طرح روسیه، و ایده این طرح بودم. من به خود میگفتم: آنها قانون اساسی ندارند، اما آنها یک طرح دارند. این شاید یک چیز فوق العاده باشد."^{۱۹۸}

ستایش از جمع گرایی ارائه شده توسط یونگر و همفکران او ارزش مقایسه کردن را با پاسخ های خیلی متفاوت واسیلی گروسمن، نویسنده روسی دارد که در رژیم جمع گرای روسیه بزرگ شده و آنرا بعداً رد نمود؛ او به وضوح شباهت های فاشیسم، سوسیالیسم ملی و

کمونیسم را مشاهده میکرد. گروسمن نویسنده روزنامه ارتش سرخ و نخستین کسی بود که درباره لیبرال شدن یکی از کمپ های رایش سوم (تریپلنکا) گزارش داد.

هرچند گروسمن هرگز در یک جامعه باز زندگی نکرده بود، اما لیبرالیسم را درک نموده و مشتاق آن بود. کتاب رمان او (زندگی و تقدیر) هرگز به نشر نرسید؛ این کتاب (همراه با ماشین تحریر آن) توسط سازمان استخبارات روسیه (کی جی بی) ضبط گردیده بود. در کتاب زندگی و تقدیر آمده است که، دگروال ارتش و سرلشکر پطرو پاورویچ نویکوف در جریان جنگ میان رایش سوم و اتحاد جماهیر شوروی، سربازان تحت فرماندهی خود را بازرسی می کند و متوجه می شود:

"گروه های بشری یک هدف اصلی دارند: تا ادعا کنند که حقوق هر فرد متفاوت است، تا ویژه باشند، تا نظر به خواست خود فکر، احساس و زندگی کنند. افراد برای پیروزی یا دفاع از این حق با یکدیگر متحد می شوند. اما این جایی است که اشتباه وحشتناک و سرنوشت ساز شکل میگیرد: این اعتقاد که گروه بندی های تحت نام یک نژاد، یک خدا، یک مهمانی، یا یک دولت، هدف زندگی میباشد و نه صرفاً وسیله ای برای پایان دادن به آن. اما نه! تنها معنی واقعی و پایدار مبارزه برای زندگی در افراد، در ویژگی های منحصر به فرد، در حقوق داشتن این ویژگی های منحصر به فرد نهفته است."^{۱۹۹}

چنین "ویژگی های منحصر به فرد" نتوانست برای ایدیولوژی های جمع گرایی چپ گرایان و راست گرایان الهام بخش باشد، کسانی که قصد دارند تا ما را به عاقبت و مبارزه های بزرگ تر خود بکشانند.

نفوذ یونگر هنوز هم ادامه دارد. آواز او را میتوان در نیویارک تایمز در نوشته های محافظه کار جدید، دیود بروکس شنید. بروکس در یک مقاله ای در ۲۳ ماه اگست ۲۰۱۰ میلادی، تحت عنوان "قضیه ای از شجاعت روحی" از فانتی برنی نقل قول کرده است که او در باره یک تجربه جراحی بدون بی هوشی نوشته است ("من بعد از آن احساس تکان خوردن چاقو را در برابر استخوان سینه خود احساس کردم. این کار صورت گرفت در حالیکه من هنوز در شکنجه کاملاً بی رحمانه باقی مانده بودم.") در این مقاله بروکس از این تجربه او را به عنوان "قهرمانی" با جزئیات ستایش میکند ("امتحان سخت اما ضروری، اگر او امیدوار بود تا یک انسان با شخصیت و شجاعت باشد").

بروکس مقاله یونگر را که در سال ۱۹۳۴ تحت عنوان "در درد" نوشته بود، دوباره انعکاس میدهد که در آن "یونگر همه پیشرفت های روشنفکری را رد کرده و تاکید میکند "با اطمینان می توان گفت که جهان خودخواهانه و انتقاد خودی فردگرایی و سیستم ارزشی آن به پایان رسیده است، و بدون شک به شکل گسترده در بصورت قاطع سرنگون شده اند و یا هم توسط پیامدهای خاص خودش رد می شود."^{۲۰۰}

به نظر بروکس، "قهرمانی نه تنها در میدان جنگ و یا مظهر عام وجود میداشته باشد، بلکه در سر داخل انسان ها و در توانایی در برخورد با افکار ناخوشایند نیز وجود دارد." برعلاوه، بروکس با انعکاس افکار یونگر، اشمیت و اشتراوس از سرمایه داری لیبرال انتقاد کرده و آنرا تاسف بار میداند: "این روزها کمتر درباره گناه و ضعف اخلاقی صحبت می شود. سرمایه داری این اخلاق را نیز تضعیف کرده است. در رقابت رسانه ای، هر کس برای تولید محتوای لذت بخش و ظاهرگرا پاداش می گیرد." "محتوای زندگی لذت بخش و ظاهرگرا" کاهش یافته و فاقد "قهرمانی" است، این دقیقاً شکایات اشتراوس و اشمیت در رابطه با جوامع آزاد است. بروکس از جمله کسانی است که مشتاق رفتن به سوی جنگ با عراق بود، و در نوشته های خود بالای همکاران محافظه کار جدید خود پون رابرت کاگن و ویلیام کرسستول صدا میزند تا "حس قهرمانی" را در ایالات متحده آمریکا دوباره برگرداند و همچنان از آنها میخواهد تا با استفاده از قدرت شان "اکثر هیولا های جهان را محدود و یا هم نابود کنند."^{۲۰۱}

یک ملت بدون جنگ، بدون خشونت و بدون خصومت و با حفاظت از حقوق افراد برای لذت بردن از صلح و ویژگی های منحصر به فرد خود میتواند بزرگ باشد. این مفاهیم برای وارثین سنت جمع گرایان غیر قابل تصور است. برای آنها، زندگی بدون مبارزات قهرمانانه زندگی بدون جدیت و بدون معنی است. این بررسی های زیبایی شناختی از جنگ، آتشی بود که زندگی میلیونها انسان را از بین برد.

جنگ ها اجتناب ناپذیر نیستند

به زودی فقر و حماقت برای رفتن به سوی جنگ وجود نخواهد داشت؛ نه به این خاطر که جنگ ها دیگر سودمند نیستند و یا سودمند نبوده اند، بلکه بخاطریکه آگاهی اجتماعی توسط آموزه های لیبرالیست های (آزادی خواهان) بزرگ، که همیشه برای صلح ایستاده بودند، توسعه یافته است. آزادی منجر به صلح می شود، در حالیکه قدرت منجر به جنگ می شود. دوستداران آزادی خواهان مقایسه زندگی میان کسانی هستند که برای آزادی ایستاد شدند با کسانی که برای قدرت ایستاد هستند، و همچنان کسانی که تلاش نمودند تا حفاظت کنند با کسانی که تلاش نمودند تا ویران کنند. "چارلز تی اسپردینگ"^{۲۰۲}

در سال ۱۹۱۳، درست قبل از آغاز جنگ فوق العاده مرگبار و مخرب در اروپا، یک لیبرال آمریکایی خطابه های ویدرو ویلسون، رئیس جمهوری ایالات متحده آمریکا را پیش بینی کرد، که در این خطابه ها ویلسون خواستار "جنگ برای پایان دادن به همه جنگ ها" شده بود. چارلز تی اسپردینگ این پرسش را مطرح کرده بود،

"چگونه جنگ میتواند متوقف شود؟ با رفتن به سوی جنگ؟ آیا خون ریزی با ریختن خون متوقف خواهد شد؟ نخیر؛ راه متوقف ساختن جنگ، این است که رفتن به سوی جنگ را باید متوقف ساخت."^{۲۰۳}

آوازه‌های لیبرالیست‌های آن زمان شنیده نشد و میلیون‌ها نفر هزینه آن را با جان‌های خویش پرداختند. جریان‌ها در مخالفت با آزادی شکل گرفته بودند، چنانچه ای‌ال‌گودکن، یک ژورنالیست آزادیخواه در باره سرنوشت کشور هشدار داده بود:

"تنها یک تعداد از مردان قدیم باقی مانده‌اند که همچنان از دکتترین لیبرال حمایت می‌کنند، و زمانی که آنها بروند، هیچ قهرمانی باقی نخواهد ماند. . . . اشتباه قدیمی حق الهی یک بار دیگر قدرت ویرانگر خود را در حال بدست آوردن است و قبل از اینکه دوباره همه را از بین ببرد، مبارزه‌های بین المللی در مقیاس‌های بزرگ بر علیه آن باید به میان بیاید."^{۲۰۴}

هرچند گودکن برای کوتاه مدت درست بوده و اسپردینگ در اشتباه بود، اما هردوی آنان آینده‌ای درازمدت را پیش‌بینی کرده بودند که تضمین‌کننده صلح بود. بازهم جریان‌ها به سوی ایده‌های آزادی‌تمرکز کرده‌اند. آزادیخواهان در هر قاره‌ای از جهان برای دنیای صلح آمیز و برای آزادی‌اندیشه، سخنرانی، عبادت، عشق، اجتماع، سفر، کار و تجارت؛ تلاش می‌کنند. رشد اقتصاد جهانی، انگیزه‌های جنگ را کاهش و فرصت‌های صلح را افزایش داده است. این مربوط به ما میشود که نظریه‌های مدرن "حق الهی" حاکمان، دولتمردان و جنگسالاران را رد نماییم که خواهان از بین بردن زندگی دیگران هستند. وقت آن فرا رسیده است که به گفته دگروال پطروس پابلوویچ نویکوف، "هر کس حق داشته باشد تا متفاوت باشد، خاص باشد، فکر کند، احساس کند و شیوه زندگی خود را خودش تعیین کند" و درک کند که در جهان همه حق لذت بردن از آزادی و صلح را دارا میباشد.

هنر جنگ

توسط سارا اسکویِر | By Sarah Skwire

چگونه ادبیات و اشعار به ما اجازه میدهند تا چیزی را ببینیم که در غیر آن صورت در جنگ پنهان باقی میماند؟ در مقایسه با آمار شناسی، تاریخ شناسی و ژورنالیسم که ما را در شناخت جنگ کمک میکند، شعر دارای چه مزایا مییابد؟ سارا اسکویِر ویراستار کتاب ها و پایان نامه های درسی دانشگاه در ایالات متحده آمریکا مییابد که تا اکنون یازده اثر از خود بجا مانده است. وی همچنان برنده چندین جایزه اشعاری است که در مجله های:

The Vacabula Review & The News Criterion, The Oxford Magazine

به نشر رسیده اند. سارا همچنان همکار در صندوق کمک پولی آزادی مییابد.

تقریباً در میان رویدادهای تاریخی بزرگ و در میان شخصیت های حماسی هنری پنجم شکسپیر، از یک پسر بدون نام ذکر شده است. در نمایشنامه شکسپیر، این پسر با همراهان پیشین "هال" گشت و گذار میکند، و همراهان "هال" آمادگی برای جنگ در برابر فرانسه را میگیرند. این پسر به ندرت در این نمایشنامه دیده میشود و نقش کوچکی تا پایان بخش چهارم دارد. او گفتار های فرانسوی را ترجمه نموده و به حضار بازگویی میکند، "من باید با خدمتکاران و برای نگهداری وسایل کمپ بمانم: فرانسوی ها شاید طعمه خوبی داشته باشند، اگر آنان بدانند؛ به این خاطر که برای نگهداری کمپ هیچ کسی نیست، به جزء این پسر." و این آخرین صحنه ای است که در آن پسر دیده میشود. پسر که از وسایل کمک محافظت میکنند گردن زده میشود، و "این بدترین بخش رذالت" است و بخش خونین این نمایشنامه است که نشان دهنده تفاوت میان شکوه مندی و وحشت جنگ مییابد.

اما چرا شکسپیر برای این کار وقت گذاشت؟ چرا شکسپیر در جریان نبرد در این نمایشنامه ایستاده شده و بخاطر یک پسر بی نام سخنرانی اضافی میکند که در حال مردن است؟

من فکر می‌کنم پاسخ این است که ما نیاز داریم تا داستان پسر را بدانیم و همچنان رفتار هولناک و خشن سربازان را که در هنری پنجم به نمایش گذاشته شده است. من فکر می‌کنم پاسخ این است، شکسپیر متوجه شده بود که یکی از قدرتمندترین چیزهایی که ادبیات می‌تواند انجام دهد - در جریان تجارب جنگ - اینست که کمک میکند تا صدای هر فرد شنیده شود. این یکی از دلایلی است که هنر و ادب برای لیبرال‌های کلاسیک بسیار با اهمیت به شمار میرفت؛ لیبرال‌هایی که میخواستند جنگ را مطالعه و درک نموده و لغو نمایند.

اینکه جنگ ما را گمنام میسازد، ادعای جدید نیست. اورول این را به خوبی میدانست و در رمانش در سال ۱۹۸۴ که جهان را «همیشه در جنگ» به تصویر کشانیده است، ما همچنان یک نظام اجتماعی جدید را میبینیم که به این گمنامی بیشتر کمک میکند. مردان و زنان از ایجاد روابط صمیمانه ناتوانند. تمام فعالیت‌ها، فعالیت‌های گروهی هستند. در این نوع وضعیت، یک نظارت پایدار بخاطر ممنوعیت از هر نوع فضای خصوصی، و یا مالکیت شخصی وجود دارد که همه تلاش‌ها به این خاطر است تا از انسان‌های انفرادی، واحدهای قابل تعویض ساخته شود. واکلاو هاول با نوشتن در باره دولت پسا تمامیت‌خواهی که از خشونت به سوی یک دولت ظالمانه و سرکوبگر رفته است، کشور‌های در حال جنگ را بسیار به سادگی چنین توصیف کرده است:

"میان اهداف نظام پسا تمامیت‌خواهی و اهداف زندگی کردن در داخل چنین یک نظام، پرتگاه خفه‌کننده‌ای وجود دارد: درحالی‌که زندگی به سمت خلاقیت، تنوع، استقلالیت قانون اساسی، سازندگی خودی و به طور خلاصه، به منظور تحقق آزادی خودی در حرکت است، نظام پسا تمامیت‌خواهانه، خواستار پیروی، بی‌تنوعی و انضباط می‌باشد. . . این سیستم تنها اطمینان حاصل میکند که مردم در خدمت آن است. هر آنچیزی که فراتر از این باشد، یعنی هر چیزی که باعث شود افراد از نقش از قبل تعیین شده‌شان فراتر بروند، سیستم به عنوان یک حمله بر علیه خود آنرا تلقی میکند."

در مقابل اینگونه گمنامی و نیروی مخرب جنگ و دولت‌های در حالت جنگ، ما آواز نویسندگان را داریم.

مارک تواین، از این استعداد خود در نوشته‌ای "دعاکنندگان جنگ" استفاده کرده است، هنگامیکه پیامبر آسمانی به جماعت جنگجویان یاد آور میشود که دعای آنان برای پیروزی همچنان به معنی دعا بخاطر تباهی و ویرانی دیگران است:

"خداوند! یاری مان کن تا سربازان‌شان را با فشنگ‌های مان و میان لباس‌های خونین‌شان شره‌شرحه کنیم. یاری مان کن تا زمین‌های شادشان را با اجساد رنگ‌باخته‌ی مردگان میهن پرستان پوشانیم. یاری مان کن تا شیون زخمی‌هایی که از درد به خود می‌پیچند را با خروش تفنگهای مان خفه کنیم. کمک مان کن تا با گردباد آتش از خانه‌های

محقرشان ویرانه‌ای بسازیم. کمک مان کن تا قلب‌های بیوه‌های بی‌آزارشان را با حسرتی بی‌حاصل بفرشیم. کمک مان کن بی‌سرپناه‌شان کنیم تا همراه کودکان کوچکشان سرگردان و آواره‌ی مخروبه‌های سرزمین ویرانشان شوند و با جامه‌های ژنده در گرسنگی و تشنگی زیر لهیب‌های خورشید تابستان و بادهای سوزان زمستان، با روحی در هم شکسته، رنجور و پژمرده، استغاثه کنند و از تو تمنای گوری برای پناه بردن کنند و همان هم از آنها دریغ شود."

هنگامی که دشمن دیگر یک توده‌های گمنام نباشند، تیراندازی کردن بالای آنان بسیار دشوار تر است. و هنگامی که یک شخص بخشی از توده‌های گمنام نباشند، بالای وی تیراندازی کردن دشوارتر میگردد. به همین دلیل است که گروه بندی بسیار مهم میباشد. شعر هنری رید "تسکین بهار"، که در زمان جنگ جهانی دوم نوشته شده است، اوضاع یک صنف درسی استفاده از تسلیحات را شرح میدهد که در آن سربازان تازه وارد به سر می‌برند. در هوای زیبای بهاری و طبیعت وحشی بیرون از صنف، صدای سربازی به گوش میرسد که در باره گروه بندی تدریس میکند.

تا به امروز نامگذاری قطعات شده است. دیروز،

ما روزانه پاک کاری داشتیم. و صبح روز بعد،

ما باید تیراندازی را انجام دهیم، اما امروز،

تا به امروز نامگذاری قطعات شده است. کاملیا

در تمام باغ‌های همسایه مانند مرجان‌ها،

و امروز ما نام قطعات را داریم.

اما البته گمنام بودن جنگ شوم است، به این دلیل که افراد را می‌گیرد و آنها را به قطعات قابل تعویض و غیر قابل تشخیص تبدیل می‌کند. و زمانیکه آنها به قطعات برای جنگ میروند، بسیار وحشتناک است. در چنین یک وضعیتی صدای نویسنده بسیار با اهمیت میباشد، و در چنین جاهای که نویسنده در جنگ میرود، صدای آنها بسیار با ارزش میباشد.

یکی از بزرگترین این صداها، ویلفرد اوون است که اشعار اش در جریان دوران جنگ جهانی اول نوشته شده است و گمنامی جنگ را برجسته میسازد تا در برابر جنگ مبارزه صورت بگیرد. شعر "سرود برای جوانان محکوم" او با یک سوال جدی آغاز میشود: "چه سود بدست آوردند کسانی که همانند گاو کشته شدند؟" نگرانی او در تمام آیه‌های شعر اش درباره تراژیدی افرادی است که به طور گسترده به سوی مرگ می‌روند. جنبش معروف ترین شعر او "Dulce et Decorum Est" از منظر زاویه سربازانی است که به سوی جنگ راهپیمایی می‌کنند و در این میان یکی از سربازان که ماسک در یک حمله گاز گرفتار شده و جان میدهد.

اما کسی هنوز فریاد زده و تکان میخورد
 مردیکه فریب خورده و در میان آتش افتاده است.
 از طریق لایه های غبار آلود و نور سبز ضخم
 همانطور در زیر یک دریا سبز دیدم او غرق شد.
 در تمام رویاهای من قبل از چشم بی نظیر من
 در تمام رویاهای من و در پیش نگاه در مانده من،
 من مشاهده میکنم ، لگد زدن، خفه کردن، غرق شدن.
 اینجاست که "اوون" رو به خواننده کرده می گوید: "اگر آنچه را من مشاهده کردم شما
 هم مشاهده میکردید، و می شنیدید آنچه که من شنیدم، هرگز درباره شکوه و جلال جنگ
 فکر نمیکردید." و در نتیجه، از طریق هنر خود، سرباز گمنام را فرد خطاب میکند و سپس
 مرگ دردناک او آن شخص را بیان میکند.
 "یتس" در شعر "عید پاک ۱۹۱۶" چیزی شبیه را انجام داده است و شعر خود را با
 فهرستی از کسانی که در قیام عید پاک کشته شده اند، به پایان میرساند.
 من آن را در آیه ای نوشتم
 مک دونگ و مک براید
 و کانوللی و پرز
 در حال حاضر و در زمان بودن
 هر جا که سبز پوشیده شود،
 تغییر کرده اند، کاملاً تغییر کرده اند:
 زیبایی وحشتناک متولد شده است.
 فهرست نام های مردگان اذعان می کند که افرادی جان های خود را از دست دادند، که
 آنان حیات، و آنها فقط تعدادی از جسدها نبودند. و ادبیات اصرار دارد که ما به آن زندگی و
 آن صداها گوش فرا دهیم. باید جای تعجب باشد که نام پسر در هنری پنجم چه بود؟
 درحالیکه "یتس" حتی در میان این وحشت و کشته شدن آن افراد در جستجوی زیبایی
 میباشد، یهودا آمیچای شاعر اسرائیلی چیزی جز ناامیدی در این جنگ ها نمی بیند.

قطر بمب سی سانتی متر بود
و قطر محدوده تأثیرات آن در حدود هفت متر،
با چهار کشته و یازده زخمی.
و در اطراف این، در یک حلقه بزرگتر
از درد و زمان، دو بیمارستان پراکنده می شوند
و یک قبرستان اما زن جوان
در شهری که به دنیا آمده بود، دفن شد
در فاصله بیش از صد کیلومتر،
دایره بزرگ تر و قابل توجهی،
و مرد تنهایی که از مرگ او سوگوار بود
در ساحل دور از یک کشور در سراسر دریا
شامل تمام جهان در دایره.
و من حتی نمی خواهم گریه یتیم را ذکر کنم
که می رسد تا تاج و تخت خدا و
فراتر از آن، یک دایره با هیچ پایانی است و هیچ خدا.

درست همانطور که "اوون" در «Dulce et Decorum Est» به طور فزاینده ای
بالای حمله گاز تمرکز کرده است و سپس از خواننده خواسته است که دیدگاه خود را
منسجم سازند، آمیچای اصرار دارد که خوانندگان در نظر بگیرند که یک بمب کوچک چه
معنی می دهد و سپس تأثیرات ناشی از یک بمب را در نظر بگیرند. این بمب ممکن است تنها
چهار نفر را کشته باشد اما اثرات آن به "تاج و تخت خدا و فراتر از آن" می رسد.

در مطالعه میتوان گفت که در تعداد زیادی از جنگ ها ارزشی نهفته است. ما باید بدانیم
چقدر هزینه را در جنگ پرداخت میکنیم، چند نفر از سربازان خود را از دست می دهیم و
چه تعداد افراد غیر نظامی کشته می شوند. اما ما همچنان باید به یاد داشته باشیم که مهم
نیست چقدر جنگ را مطالعه نموده ایم اما در حقیقت این مطالعه بازگویی همه موارد
نمیتواند باشد. فقط نگاهی به آنچه که امی لوتل به عنوان «الگوی جنگ نامیده می شود»،
جزئیاتی را که این الگو را تشکیل می دهد، مبهم می کند و به ما اجازه می دهد که در مورد
زندگی افرادی که این جزئیات را ارائه می دهند، فراموش کنیم.

بسیاری از نویسندگان در مورد احساس بیهودگی ناشی از نوشتن در زمان جنگ صحبت کرده اند، زمانی که مردم خواستار خبر هستند نه هنر. پابلو نرودا یک توضیح تلخ را میدهد که چرا او در زمان جنگ نه مینویسد:

شما می پرسید: چرا شعر او

با ما از رویاها، از برگ ها صحبت نمیکند

و از آتشفشان های بزرگ در سرزمین مادری؟

بیا و خون را در خیابان ها ببین

بیا و ببین

خون در خیابان ها

بیا و ببین خون را

در خیابان ها!

او پیشنهاد میکند که در زمان جنگ چه چیزی وجود دارد که در باره آن گفته شود جز اینکه "بیا و خون را در خیابان ها ببین"؟

و زمانیکه همه چیزی که قابل گفتن است، فقط همین باشد پس سود شعر در چیست؟

همه چیز من یک صدا است

برای خنثی سازی دروغ چند پهلویی،

دروغ بزرگ در مغز

از مرد عصبی در خیابان

و دروغ مقامات

که ساختمان های آنها به آسمان رسیده است:

چیزی مثل دولت وجود ندارد

و هیچ کس تنها نیست

گرسنگی هیچ انتخابی را نگذاشته است

به شهروند یا پولیس؛

ما باید یکدیگر را دوست داشته باشیم یا بمیریم

نیایش جنگ

توسط مارک تواین | By Mark Twain

سمونل کلمنتس که بیشتر توسط نام مستعار خویش "مارک تواین" شناخته میشود، از جمله بهترین نویسندگان در تاریخ آمریکا به شمار میرود. کتاب های نوشته شده توسط او شامل "The Adventures of Tom Sawyer" و "Huckleberry" میباشد.

زمان یک هیجان بزرگ و تمجید کننده بود. همه ای کشور مسلح بودند، و جنگ جریان داشت، و در هر سینه آتش مقدس وطن پرستی میسوخت؛ تبله ها در ضرب و شتم بودند، گروه های موسیقی در نوازش بودند، تفنگچه ها در صدا بودند؛ در هر دست و سقف و بالکن های بیابان پرچم ها دیده میشد که با خورشید خیره شده بودند؛ همه روزه جوانان داوطلب در جاده ها با کلاهای نظامی خویش راهپیمایی نظامی میکردند، پدران، مادران و خواهران و جیگرگوشه ها با افتخار با صداهای پر از احساسات خوشی، آنان را تشویق می نمودند؛ شب ها جلسات توده ای را گوش میدادند که در باره وطن پرستی بوده و عمیق ترین شعاع های در قلب ایشان ایجاد میکرد و طوفان های تشویق کننده در قلب ایشان ایجاد میشد و اشک هایی در گونه هایشان به ریزش میامد؛ در کلیسا ها روحانیون در باره سرسپردگی به پرچم و کشور را نصیحت میکرد، و از خداوند جنگ خواهان کمک و علم خود میشدند که هر شنونده را درگیر خود میساخت.

روز یکشنبه فرا رسید- روز بعد آن باید نیروهای ارتش به خط نخست میرفتند؛ کلیسا کاملاً پر از افراد بود؛ داوطلبان نیز آنجا بودند، با چهره های جوان شعله ور با رویا های رزمی-چشم انداز پیشروی خطرناک، حرکت جمع آوری، حمله پرعجله، شمشیرها شعله ور، پرواز بالای دشمن، دود غلیظ، پیگیری شدید و سرسپردگی!

بعداً برگشتگان جنگ به خانه قهرمانانه استقبال شدند، ستایش شدند، با دریاهای طلایی و در شکوه فرو ریختند! داوطلبان نشسته بودند با عزیزان شان، افتخارانه، خوشحال و

همسایگان و دوستان حسادت میخوردند که پسر و برادر ندارند تا به میدان افتخار ارسال شان کنند، با پیروزی برای پرچم بدست آورند و یا اگر شکست خوردند، مرگ شرافتمندانه را نصیب شوند. محل ادامه پیدا کرد؛ یک فصل جنگی از عهد عتیق خوانده شد؛ نخستین نیایش گفته شده؛ نیایش یک انفجاری که ساختمان را تکان داد در پی داشت، و با یک انگیزه خاص همه مردم بر پاه ایستاد شدند، با چشم های درخشان و ضرب و شتم در قلب، و این فراخوان بزرگ به خوانش آمد:

خداحافظ تو باشد! تو که در خط مقدم هستی، همانند رعد و برق تیز و طنین و درخشان باشد شمشیر تو!

پس از آن همه به نیایش طولانی آمدند. هیچ کس نمی تواند اینگونه محبت و حرکات پر جنب و جوش و زبان زیبا را فراموش کند.

با تضرع پدران مهربان و غفور سربازان جوان نجیب ما تماشا کرده و آنان را برای کار میهن پرستانه شان کمک و تشویق میکرد؛ آنان را برای روزهای نبرد و ساعت های پرمخاطره دعا میکردند و سپر محافظتی را بر تن آنان میکردند، آنان را قوی و مطمئن میساختند، و برای آغاز خونین شکست ناپذیر میساختند؛ به آنها کمک میکردند تا دشمن را شکست بدهند، و از آنها میخواستند تا برای پرچم خود و کشور خود افتخار و شکوه بیافرینند-

یک اجنبی سالخورده وارد شد و با آرامی و بی سر و صدا به راهرو اصلی رفت، چشمان او بر وزیر دوخته شده بود، بدن اش با لباس دراز تا به پاه پوشانیده شده بود، سر اش لخت بود، موهای سفید اش همانند آب مروارید بر شانه هایش افتاده بود، در چهره نورانی او پریشانی غیر طبیعی دیده میشد، پریشانی حتی وحشتناک. همه چشم های او را با هیجان تعقیب میکرد، او سکوت اش را شکست، بدون وقفه، او به سمت خطیب بالا رفت و در آنجا ایستاده شد. خطیب با مژگان بسته، نا آگاه از حضور پیره مرد، به نیایش خود ادامه میداد، در آخرین کلمات خود، دعا های خود را بازگو میکرد، "سلاح های ما را برکت ده، ما را به پیروزی برسان، ای مالک و خدای ما، پدر و حافظ سرزمین و پرچم ما!"

اجنبی دست او را لمس نمود، از او خواست تا گوشه شود- که وزیر وحشت زده شده - و جای خود را گرفت. برای چند لحظه ای او تماشاگران افسون شده را با چشمان خود بررسی کرد، که در آن چشمان نور غیرطبیعی می سوخت؛ سپس با یک صدای عمیق گفت:

"من از عرش آمده ام- با خود پیامی از خدای متعال دارم!" این کلمات مجلس را شوکه ساخت. "او نیایش بنده خود و چوپان شما را شنیده است، و آن را مستجاب خواهد کرد اگر چنین باشد خواست شما، من، پیامبر او باید اهمیت این را به شما توضیح بدهم- به عبارت دیگر، اهمیت کامل آنرا. نیایش و دعای بسیاری از بشر، در آن است که بیشتر از او می پرسد که آن را آگاه است - به جز او مکث و فکر می کند.

"بندگان خداوند و شما برای مستجاب شدن دعایی، نیایش کرده اید. خداوند سکوت کرده و در فکر است؟ آیا یک دعا و نیایش کننده است؟ نخیر، دو نیایش و دعا است - یکی میگوید، و دیگری نمیگوید. هردو دعا به گوش کسی رسیده است که همه دعا را می شنود، دعای گفته شده و ناگفته. تعمق کنید - و به یاد داشته باشید. اگر شما خواهان برکت بالای خود هستید، مراقب باشید! برای اینکه بدون دانستن شما در عین حال استدعای نفرین بر همسایه خود میشوید. اگر شما برای نعمت باران بر محصول خود که به آن نیاز دارید دعا کنید، این عمل احتمالاً دعا کردن برای نفرین بالای محصول برخی از همسایگان شما باشد که ممکن است نیاز به باران نداشته باشند و این دعا می تواند به محصولات آنان ضرر برساند."

"خدا به نیایش و دعای بنده خود گوش داده است - به بخش به زبان آورده آن. من از سوی خدا مامور شده ام که بخش دیگری از آن را بخوانم - آن بخش که کشیش - و همچنین شما در قلب هایتان - مستحکم در سکوت دعا می کند. و شکل نادانی و بیفکرانه؟ خدا به این امر کمک می کند! شما این را شنیدید که "پیروزی را به ما بده، مالک و خدای ما!" این کافی است. تمام نیایش به زبان آورده شده در آن کلمات باردار جمع شده است. تشریح آن لازم نیست. هنگامی که برای پیروزی دعا کردید، برای بسیاری از نتایج نامشخص که پیروزی به دنبال خواهد داشت نیز دعا کردید. در هنگام شنیدن، خداوند بخش های ناگفته نیایش و دعا را نیز احساس کرده است. او به من فرمان داد که آن را در کلمات به شما بگویم. گوش دهید!

"خدایا، وطن پرستان جوان ما، معبود قلب های ما، رفتند به جلو به سوی نبرد - تو نزد آنها باش - ما همچنان از حالت صلح آمیز شیرین به سوی آتشفشان های معروف میرویم تا به دشمن خود ضربه بزنیم. خداوند! یاریمان کن تا سربازانشان را با فشنگهایمان و میان لباسهای خونینشان شرحه شرحه کنیم. یاریمان کن تا زمینهای شادشان را با اجساد رنگ باخته‌ی مردگان میهن پرستان بپوشانیم. یاریمان کن تا شینون زخمی‌هایی که از درد به خود می‌پیچند را با خروش تفنگهایمان خفه کنیم. کمک ما کن تا با گردباد آتش از خانه‌های محقرشان ویرانه‌ای بسازیم. کمک ما کن تا قلب های بیوه‌های بی‌آزارشان را با حسرتی بی حاصل بفرشیم. کمک ما کن بی‌سرپناه‌شان کنیم تا همراه کودکان کوچکشان سرگردان و آواری مخروبه‌های سرزمین ویرانشان شوند و با جامه‌های ژنده در گرسنگی و تشنگی زیر لهیب‌های خورشید تابستان و بادهای سوزان زمستان، با روحی در هم شکسته، رنجور و پژمرده، زاری کنند و از تو تمنای گوری برای پناه بردن کنند و همان هم از آنها دریغ شود."

"و کسانی که برای این همه دیگران را تشویق میکنند، خداوند آرزوهای شان را از بین میبرد، زندگی شان را پژمرده میسازد، روزهای تلخ آنان را طویل میسازد، قدم آنها را سنگین

میسازد، راه های آنان را با اشک آبیاری میکند، برف سفید را با خون پاهای مجروح شان رنگ آمیزی میکند!

"ما از او عشق بخواهیم که او منبع عشق است، و او پناه گاه وفاداری پایدار است و دوست همه کسانی است که در مجروح به ستوه آمده باشند و از او یاری بخواهند با قلب های فروتن و دلسوز. آمین" (پس یک سکوت) "پس دعا و نیایش کنید؛ اگر هنوز هم خواهش آنرا دارید، صحبت کنید!" پیام آور منتظر است."

پس از آن مردم باورمند به این شدند که آن مرد دیوانه بود، زیرا آنچه که گفت، هیچ معنی نداشت.

شیرین است افتخار آمیز DULCE ET DECORUM EST

توسط ویلفرید اوون | By Wilfred Owen

این شعر از زبان سربازی روایت می شود که برای مرخصی به وطن بازگشته و با فردی مواجه می شود که در باب شکوه و عظمت جنگ برای جوانان داستان سرایی می کند. در این حالت وی یاد صحنه هایی از نبرد می افتد و آن ها را از خاطر می گذراند و برای آن مرد سخنگو دوباره چنین پاسخ میدهد...

خمیده پشت،

همچون گدایان پیر،

به زیر کوله های شان.

خمیده زانو،

سرفه کنان

همچون عفريتگان.

گام بر می داشتیم دشنام گویان

از میان لجن ها.

تا که پشت بر گردانیدیم بر

منور های مکرر،

و کشان کشان به سوی منزلگاه دور دست مان

روی نهادیم.

مردان، خواب آلوده پیش می رفتند.

بسیاری گم کرده بودند

چکمه های شان را.

لیک، خون آلوده پا

به پیش می لنگیدند.

همگان، لنگ لنگان می رفتند.

همگان کور، مست و خراب از خستگی.

کر، حتی به هو هو ی بمب های گازی که

به نرمی در پشت شان فرو می افتاد.

گاز، گاز!

بجنبید پسر ها! —

در تب و تاب کور مالیدند.

کلاه خود های بی قواره را

به هنگام بر سر چپاندند.

از آن میان اما یکی،

همچون به آهک سوخته ای

یا در آتش افتاده مردی،

فریاد می زد،

تلو تلو می خورد،

تقلا می کرد. —

از ورای شیشه های مه آلود و تار ـ ماسک

و نور غلیظ سبز رنگ

می دیدم اش که در دریایی سبز رنگ

غرق می شد.

در تمام رؤیاها یم ،

پیش چشمان بی رمق ام

در من می آویزد،

اندک اندک فرو می رود،

خفه می شود،

غرق می شود.

تو نیز اگر می توانستی

در چنین رویا یی خفه کننده

در پی - ارا به ای که در آن انداختیم اش

گام برداری،

و سفیدی آن چشمان را

که در صورت اش پیچ و تاب می خوردند ،

بینی؛

صورت آویزان او،

همچون صورت گناه آلود - شیطان؛

اگر می توانستی با هر تکان

صدای خون بشنوی.

صدای خونی را که غلغل کنان

از شش های فاسد شده بیرون می جهید.

و همچون ته مانده ی تلخ زخم های - پلشت - لاعلاج

بر زبان های معصوم می ریخت،

بشنوی؛

دوست من

با چنین اشتیاقی سوزان

به کودکانی که مشتاق چنان افتخاری یأس آورند.

این کهنه دروغ را نمی گفتی:

"چه شیرین و با شکوه است مرگ در راه وطن".

حکایت پیرمرد و جوان

توسط ویلفرید اوون | By Wilfred Owen

ویلفرد اوون یکی از شاعران و عساکر انگلیس بود. او در جریان یک نبرد در چهارم ماه نوامبر سال ۱۹۱۸، یک هفته قبل از صلح موقت که موجب پایان یافتن جنگ جهانی اول شد، کشته شد.

پس ابراهیم برخاست، هیزم شکست و رفت

و با خود آتش برد، و کارد

و همچنان که آن دو با هم می رفتند

اسحاق نخست زاد به سخن درآمد و گفت، پدر من،

اینک فراهم اند، آتش و آهن.

اما کجاست بره این قربانی؟

آنگاه ابراهیم با تناب و تسمه جوان را به بند کشید،

و کارد بر کشید تا پسر خویش را بکشد.

آن وقت از آسمان فرشته ای او را ندا داد،

گفت، دست بر این پسر بلند مکن

به او آزاری مرسان، هان

قوچی که در بیشه زار به شاخ هایش گرفتار آمده،

قوچ غرور را به جای او قربانی کن.

اما پیرمردان اروپا چنان نکردند، فرزندان خویش را سر بریدند
و یک یک نیمی از تبار اروپا را.

صلح با شما آغاز می شود

توسط کتی ریسنویتز | By Cathy Reisenwitz

شما به عنوان خواننده این کتاب، چه کرده می‌توانید تا جهان را صلح‌آمیزتر بسازید؟ چگونه شما می‌توانید تغییر ایجاد کنید؟ چه گام‌ها را می‌توانید بردارید و چه منابع در دسترس شما قرار دارد؟ کتی ریسنویتز ویراستار در مجله صدای جوان بوده و همچنان در نهاد دانش‌آموزان برای آزادی وظیفه‌ای انجام می‌دهد. نوشته‌های او را در خصوص سیاست و فرهنگ در نشریه‌های Reason, Vice Motherboard, The Washington Examiner, Forbes, The Chicago Tribune می‌توان دریافت کرد.

جنگ ما را احاطه کرده و در عین حال خود را پنهان می‌سازد. درحالی‌که جنگ‌ها در یک زمانی آغاز و پایان گسسته داشتند، اما در حال حاضر ما در حالت منازعه دائمی زیست می‌نماییم. زیرا جنگ‌های که اکنون جریان دارند - بدون جنگ با دولت‌های خارجی - مانند جنگ با "مواد مخدر" و "ترور"، درک این ناممکن است که آیا این جنگ‌ها پیروزی هم در پی خواهند داشت. ترور یک تاکتیک بوده و مواد مخدر جنس می‌باشد؛ همانند دشمنان سنتی، آنها شکست داده نمی‌شوند. بنابراین، جنگ علیه آنها دائمی است.

جنگ‌ها نه تنها که زندگی‌ها را ویران می‌کنند بلکه حاکمیت قانون، آزادی‌های مدنی و نهاد‌های که جامعه مدنی را امکان‌پذیر می‌سازند را همچنان تحت تأثیر قرار می‌دهند. برنامه‌های مخفی‌طیاره‌های بدون سرنشین برای اجرای اهداف تعیین شده، بدون در نظر داشت هیچگونه محاکمه‌ای مورد استفاده قرار می‌گیرند. برنامه‌های گسترده جاسوسی با عنوان‌های نیاز برای پیشگیری جنگ در برابر دشمنان واقعی و فرضی آغاز و توجیه می‌شوند. نیروهای مسلح به "دولت‌های شکست خورده" اعزام می‌شوند و اغلب سبب بی‌ثباتی‌های بیشتر محلی می‌شوند. "ماموران صلح" محلی به طور گسترده‌ای به واحدهای حمله نظامی تبدیل شده‌اند که با شهروندان محلی بیشتر شبیه دشمنان در میدان جنگ رفتار می‌کنند.

اگر چه مثال های خشونت دولتی در درگیری های عراق و افغانستان، چین، گرجستان و کریمه و منازعات مسلحانه در لیبیا، سوریه، سومالیا و دافور و سایر کشور های در حال منازعه توجه کنیم، به نظر میرسد که اکثر نسل های بعد از قرن بیست و یکم میلادی هرگز زمان صلح را تجربه نکرده اند. ما در یک جهانی بزرگ شده ایم که در آن جنگ اعلام شده و یا اعلام نشده، یک جانبه یا چند جانبه وجود داشته است. پس چطور ما میتوانیم از این ایده ناشناخته حمایت کنیم: صلح؟

باوجود این همه، گرایش کلی در قرن گذشته دور از جنگ بوده است. زندگی روزمره بیشتر افراد نسبت به نسل های گذشته صلح آمیز تر بوده است. تجارت و ارتباطات جهانی، ابزار های صلح، نسل آگاه تر را در جهان به ارمغان آورده اند- شهروندان واقعی جهان.

احتمالات کشته شدن از اثر خشونت برای اکثر مردم و در اکثر مناطق جهان کاهش یافته است، اما برنامه های خشونت سازمان یافته دولتی در بسیار از کشور ها، برای شهروندان تقریباً شکل دائمی را گرفته است. قربانیان اینگونه جنگ های دائمی اکثراً از چشم مردم عام پنهان نگهداشته میشوند: تماشاگران بی گناه در حملات هواپیماهای بدون سرنشین کشته شده اند؛ قربانیان خشونت های مافیا و پولیس در جنگ های ("ممنوعیت مواد مخدر") و "بازارهای سیاه" پنهان هستند؛ در منازعات مستقیم نظامی جنگجویان و افراد غیرنظامی یکسان کشته شده اند؛ و دشوارترین این همه، قربانیانی هستند که خواستار آزادی، حکومت محدود و حاکمیت قانون بوده اند.

پس نسل ما برای حفاظت از صلح چه کرده میتوانند؟ سه گام: آموختن. تقویت کردن. سازماندهی کردن.

آموختن

کسانیکه در حمایت از جنگ صدا بلند میکنند، از جمله افراد جاهل، از خود راضی و زود باور به شمار میروند. اشتباهات اقتصادی، مانند این نیرنگ که جنگ ها "تحریک اقتصاد" را به بار می آورد، همراه با اطلاعات غلط، فریبکاری آشکار، و حرف های وطن پرستانه دروغین، باعث می شوند تا کسانی که جرأت سوال نمودن از دولت را دارند که چرا جنگ ها تحمیل میشوند و یا دولت چه کارکردهای را انجام می دهند، افراد شیطان صفت توصیف شوند. پیامدهای استفاده از نیروهای نظامی با اظهارات پر زرق و برق خیالی به عنوان بدیل با محاسبات معقول ارائه میشوند. این ایده ها که ممکن است استفاده از نیروهای نظامی عواقب ناخواسته یا خطرات اضافی داشته باشد، از چشم مردم عام دور نگهداشته میشود. آگاه بودن، درک از انگیزه ها و خطرات و معامله گرایی ها، بدست آوردن حقایق، و مشکوک بودن درباره اهداف سیاستمداران و تصمیم برای به چالش کشیدن آنان برای برقراری و حفاظت از صلح بسیار ضرور میباشد. این کتاب یک آغاز خوب برای این

کار است، اما برای کسانی که مایل به کارکردن برای صلح هستند، باید بیشتر تلاش صورت بگیرد.

ما باید خود را درباره امور خارجی آگاه ساخته و آموزش بدهیم و تاریخ مداخله گرایی نظامی را بیاموزیم، بخصوص از چشم انداز قربانیان. جنگ یک موضوع بسیار جدی است و بر ما لازم است تا بر حقایق، احتمالات پیامدهای ناخواسته، همه ای هزینه ها و تأثیرات احتمالی جنگ بالای زندگی، آزادی و خوشنودی توجه بیشتر نماییم.

بعد از مطالعه همه مقالات این کتاب، یک آغاز خوب برای فراگیری موارد ذکر شده، مطالعه کتاب های پیشنهادی است. برای جزئیات، معلومات و تحلیل ارزیابی "جهت گیری های سیاسی" لینک ذیل یک منبع عالی است:

www.cato.org/foreign-policy-national-security

در کشورهای که دسترسی به اینترنت باز میباشد، جستجوهای اینترنتی نیز منابع ارزشمند اطلاعات هستند.

تقویت کردن

گاهی اوقات که میخواهیم کسی را برای سخن گفتن برای صلح تحریک نماییم، آنها میگویند که بهتر است نخست یک شخص دیگر این کار را انجام بدهد. شما میتوانید آن شخص نخست باشید. وقتی اگر میشنوید که کسی حمایت خود را از خشونت بیان می کند، شما پرونده صلح و آزادی خواهی را مطرح می کنید. ممکن است این کار در هنگام گفتگوی شخصی صورت بگیرد، یا هم در فیس بوک و دیگر صفحات اجتماعی، یا ملاقات های عمومی، و یا ارسال مقاله به نویسندگان، برنامه های رادیویی و بحث ها و یا هم مقاله در روزنامه ای محصلین. این بهتر است که بجای قهر، استدلال تولید کنید تا اطرافیان تان را در تغییر دادن شعار هایشان کمک کنید و آنها بدانند که خشونت باعث وحشت، ضایعات و رنج و عذاب میشود. بطور کلی خواهید دانست که شما تنها نیستید و صدای شما توسط صداهای دیگر که در غیر این صورت ساکت باقی خواهند ماند، تقویت می شود.

فردریک باستیا، یکی از چهره های برجسته در میان طرفداران صلح به این باور بود که سیاست های حکومت نه تنها تأثیرات "مشاهده شده" بلکه تأثیرات "مشاهده نشده" نیز دارد. چرا یک کار انجام نشد؟ زیرا سیاستمداران حکم دادند تا کار دیگر روی دست گرفته شود. موترها و تانک های جنگ ساخته شدند، این معنی را نیز میدهد که وسایط نقلیه و تراکتور ساخته نشدند. کارآفرینی ایجاد شده در صنایع اسلحه سازی، این معنی را نیز میدهد که کارآفرینی در شرکت هایی که تولیدات صلح آمیز دارند، تخریب گردید. هر تصمیم گیری دارای یک هزینه میباشد، پرداخت هزینه یک چیزی، عدم انجام چیز دیگری است، چیزی که مشاهده نشده است. جنگ نیز از این لحاظ متفاوت نیست. جنگ نیز یک تصمیم است

و همه تصامیم دربرگیرنده هزینه هایی میباشند. در تناسب با این که مردم را برای قدردانی از هزینه جنگ کمک کنید، این یک گام خوبتر است تا آنان را در مشاهده جوانب "مشاهده نشده" حماقت و بی پروایی جنگ کمک کند.

اگر شما در کشوری با یک حد اقل یک درجه اندکی از حکومت پاسخگو زندگی میکنید، شما میتوانید افکار خود را از طریق نمایندگان منتخب بیان کنید. هر ارتباطی به خوبی بیان شده، به سیاستمداران این پیام را میدهد که همانگونه که شما میتوانید فکر کنید، دیگران نیز میتوانند. آنها معمولاً به چنین ارتباطاتی توجه بیشتر می کنند. (شکایات عصبانی نادیده گرفته میشوند).

اگر شما مقالات و مطالعات انترنیتی را مشاهده میکنید که در آن استدلال های خوبی درباره صلح صورت گرفته است، باید آنرا در تویتر، فیس بوک، صفحه های اجتماعی خویش و یا رسانه ها شریک بسازید. زمانیکه دیگران درباره آن نظر خود را میدهند، شما باید پاسخ عقلانی داده و کوشش کنید تا قلب و ذهن آنان را به سوی صلح جلب کنید. در هر تعامل، بهتر است به جای عصبانی بودن، متقاعد کننده باشید. بهتر است بجای محکوم شدن، متقاعد شوند. نکته اصلی ابراز خشم نیست، بلکه تشویق کردن دیگران برای پیوستن به جاده صلح است.

به طور خلاصه، شما می توانید شور و شوق خود را برای صلح، دوستی و آزادی به اشتراک بگذارید. (در واقع، شما می توانید نسخه های بیشتر این کتاب را دریافت نموده و آنها را با اعضای خانواده، دوستان و همصنفی های خود به اشتراک بگذارید، حتی با استادان خویش.)

سازماندهی کردن

اگر شما در دانشگاه هستید، شبکه "دانش آموزان برای آزادی" را دریافت نموده و عضو فعال آن شوید. این کار آسان است؛ و پاداش دارد؛ شما دوستانی را دریافت خواهید کرد که تعهد خود را نسبت به صلح، دوستی و آزادی به اشتراک می گذارند. شما میتوانید شعبات فعال این نهاد را در اکثر کشورهای جهان دریافت کنید. و یا فهرست راهنمای شبکه اطلس را بدست آورید تا فهرست سازمان هایی را پیدا کنید که برای اصلاحاتی فعالیت دارند که موجب ایجاد شدن جامعه های صلح آمیز میشوند.

سپس برای صلح سازماندهی کنید. دیگران نیز این کار را انجام میدهند و شما نیز میتوانید. در اینجا فقط چند مثال اخیر از ایالات متحده (جایی که من زندگی می کنم) و دیگر نقاط را برای شما ارائه مینمایم:

در ماه اکتوبر سال ۲۰۱۲، آزادیخواهان دانشگاه ایالتی میشیگان یک قبرستان آزادی های مدنی را ایجاد کرد. آنها در این قبرستان، سنگ های قبرهای ساختگی را ساختند که هرکدام

آن نمایندگی از یک آزادی میکند ("آزادی حریم خصوصی"، "آزادی بیان"، "حکم بازداشت" و آزادی عقیده) که قربانی جنگ گردیده و یا در معرض خطر قربانی شدن قرار دارند. آنان این سنگ های قبر را در بخش های مختلف دانشگاه و جاهای قرار دادند که مطمئناً مردم را جذب خواهد میکرد. و همچنین در این محل ها مواد درسی را گذاشتند که از این طریق اعضای جدید را در گروه خویش جذب نمودند.

در ماه مارچ سال ۲۰۱۲ میلادی، جوانان آمریکایی برای آزادی در دانشگاه سلپری راک در یک برنامه ای تحت عنوان "دهه جنگ" به دانش آموزان کمک نمودند تا بزرگی تلفات جنگ در افغانستان و عراق را بفهمند. آنها چهار گوشه دانشگاه را با پرچم های ایالات متحده پر کردند که هر پرچم نشان دهنده دو مورد مرگ و میر آمریکایی ها در دهه اخیر جنگ بودند. آنها همچنین یک "دیوار سخنرانی آزاد" را در اختیار دانش آموزان قرار دادند تا افکار خود را درباره جنگ به اشتراک بگذارند. برای یک هفته، هزاران دانشجو روزمره به نمایشگاه میرفتند. این محفل گروه دانشجویان را قادر ساخت با دانش آموزان دیگر در مورد پیامدهای جنگ صحبت کنند و آنها را بیشتر با نهاد و کارکردهای آن معرفی کرد.

در ماه اپریل سال ۲۰۱۳، آزادیخواهان دانشگاه فلوریدا یک برنامه ای را تحت نام "هفته اقدام علیه-حملات طیاره بدون سرنشین" سازماندهی کردند. این برنامه گروهی مختلف سیاسی را جمع نمود که آنان در برابر استفاده از طیاره بدون سرنشین اعتراض نمودند.

در ماه مارچ سال ۲۰۱۴، شرکت کنندگان در کنفرانس شبکه "دانشجویان برای آزادی اروپایی" در برلین در برابر سفارت روسیه راهپیمایی نمودند و بخاطر حمله کرملین به اوکراین و تصرف کریمه اعتراض نمودند. این گروه شامل دانش آموزان از روسیه و اوکراین بودند که در مخالفت با تهاجم مسلحانه به یک کشور دیگر، متحد شدند.

در کشورهایی که آزادی بیان بیشتر توسط دولت ها کنترل و سرکوب می شود، انجام دادن چنین کاری ممکن است دشوار باشد، اما دانش آموزان برای صلح توانستند صدای خود را بلند نمایند.

در روسیه، فعالان نهاد دانش آموزان برای آزادی در مسکو، سنت پترزبورگ و دیگر شهرها راهپیمایی نمودند و اعتراض خود را در برابر مداخله نظامی در اوکراین ابراز نمودند (و آنان بخاطر شهامت شان بازداشت شدند). در هندوستان و پاکستان "دانشجویان برای آزادی" تلاش برای ترویج آزادی تجارت، صلح و دوستی را جایگزین جنگ، ستیزه جویی و خصومت نمودند. اعضای شبکه دانشجویان برای آزادی در آفریقا برای ترویج صلح مدنی در یک تعداد از کشور های فعالیت نمودند که آنان از سال ها، منازعه خشونت آمیز را تجربه نموده اند. همین امر در آمریکای لاتین نیز صدق میکند، جایی که فعالان دانشجو برای آزادی در ونزوئلا، گواتمالا، السالوادور و جاهای دیگر برای صلح کار می کنند.

این یک حقیقت است که افرادی این مقاله ها را مطالعه می نمایند، میتوانند تغییر ایجاد کنند. شما نیز می توانید با دیگران پیوندید و به طور فعال صلح را ترویج کنید. اگر در حال حاضر هیچ گروه یا یک جنبش برای پیوستن وجود ندارد، می توانید یکی را خود آغاز کنید. هر گروه و هر حرکت توسط شخصی آغاز شده است. بگذارید این شخص شما باشید.

تغییر را ایجاد کنید: صلح را انتخاب کنید

شما با خواندن این کتاب، خود را آموزش دادید. مطمئناً بیشتر نیز می توانید یاد بگیرید، اما از قبل یک قدم بزرگ برای صلح برداشته اید. شما دارای صدای آموزش دیده هستید که میتوانید صلح را گسترش بدهید. بگذارید صدای شما شنیده شود و خواهید دید که شما تنها نیستید، و دیگران نیز با شما برای تقویت نمودن پیام صلح یکجا خواهند شد. با دیگران سازماندهی کنید تا حمایت خود را از صلح نشان دهید. زمانیکه شما تجربه دیده باشید، شما میتوانید بگویید که، "من برای صلح قدم برمیدارم".

درباره نویسنده و ویراستار تام جی. پالمر



دوکتور تام جی. پالمر معاون رئیس اجرایی برنامه های بین المللی شبکه اطلس می باشد. وی از کارکرد های گروهی در سراسر جهان نظارت میکند تا اصول لیبرالیسم کلاسیک را توسعه داده و با شبکه های جهانی، اطاق های فکری و نهاد های تحقیقاتی کار میکند. دوکتور پالمر همچنان همکار ارشد در انستیتیوت کاتو می باشد، جایی که قبلاً سمت معاونیت برنامه های بین المللی و ریاست مرکز ترویج حقوق بشر آن را بر عهده داشت.

وی همچنان همکار در دانشکده هرفورد، دانشگاه آکسفورد بوده و سمت معاونیت انستیتیوت مطالعات بشری در دانشگاه جورج مانسون را برعهده داشته است. دوکتور پالمر عضو هیئت مشاوران در شبکه دانش جویان برای آزادی می باشد. وی نشریه ها و مقالات متعددی در باره سیاست و اخلاق در مجله های علمی ذیل به نشر رسانیده است:

“Harvard Journal of Law and Public Policy, Ethics, Critical Review, Constitutional Political Economy, Slate, The Wall Street Journal, The New York Times, Die Welt, Al Hayat, Caixing, The Washington Post, The Spectator of London.”

او درجه لیسانس خود را در رشته هنر لیبرالیسم از دانشگاه سنت جانس ماریلند؛ ماستری در رشته فلسفه از دانشگاه کاتولیک آمریکا؛ و دوکتورا در رشته علوم سیاسی از دانشگاه آکسفورد بدست آورده است. تحقیقات او در کتاب های دانشگاه پرنتون، دانشگاه کامبرج، نشریه روتلگ و دیگر نشریه های علمی به چاپ رسیده است. وی همچنان نویسنده کتاب های "واقع بینی آزادی: نظریه لیبرالیست ها، تاریخ و تمرینات (به چاپ رسیده در سال ۲۰۱۴)؛" و "ویراستار کتاب های "اخلاق سرمایه داری (به چاپ رسیده در سال ۲۰۱۱)؛ کتاب "دولت پس از رفاه" (به چاپ رسیده در سال ۲۰۱۲)؛ و کتاب "چرا آزادی (به چاپ رسیده در سال ۲۰۱۳) میباشد.

همچنان موسسه مطالعات اقتصادی و حقوقی افغانستان افتخار دارد که دوکتور پالمر یکی از اعضای موسس و عضو بورد رهبری این موسسه میباشد.

¹. James Madison

². Madeleine Albright

³. American GIs

⁴. Iraq Body Count Project,

<http://www.iraqbodycount.org/database/>

⁵. Linda J. Bilmes, "The Financial Legacy of Iraq and Afghanistan: How Wartime Spending Decisions Will Constrain Future National Security Budgets," Harvard Kennedy School Faculty Research Working Paper Series, March 2013, RWP-13-006.

⁶. *On War and Morality* by Robert Holmes

⁷. Robert Holmes, *ibid.*, p. 179.

⁸. Robert Holmes, *ibid.*, p. 180

⁹. IEDs

¹⁰. Quoted, with full video link, in Glenn Greenwald, "Joe Klein's sociopathic defense of drone killings of children," *The Guardian*, October 23, 2012, available at

<http://www.theguardian.com/commentisfree/2012/oct/23/klein-drones-morning-joe?newsfeed=true>.

¹¹. Randolph Bourne, "The State," in Randolph Bourne, *The Radical Will: Selected Writings 1911–1918* (Berkeley: University of California Press, 1992), pp. 355–95, p. 360.

- ¹². Robert Higgs, *Crisis and Leviathan: Critical Episodes in the Growth of American Government* (Oxford: Oxford University Press, 1987), p. 73
- ¹³. Thomas Paine, *The Rights of Man, Part I*, in Paine, *Political Writings*, ed. by Bruce Kuklick (Cambridge: Cambridge University Press, 1989), p. 86.
- ¹⁴. Henry IV, Part II
- ¹⁵. William Shakespeare, *Henry IV, Part II*, Act IV, Scene 5
- ¹⁶. Plutarch, *Plutarch's Lives. The Translation called Dryden's*. Corrected from the Greek and Revised by A. H. Clough, in 5 volumes (Boston: Little Brown and Co., 1906). Vol. 4, Chapter, "Cato the Younger." Accessed from <http://oll.libertyfund.org/title/1774/93963> on 2014-02-22.
- ¹⁷. *Gallic Wars*
- ¹⁸. Julius Caesar (2004-01-01). "*De Bello Gallico*" and Other Book IV, 14–15 (Kindle Locations 1374–80). Public Domain Books. Kindle Edition
- ¹⁹. 21 Reading accounts of the orgy of violence in the period is a draining experience. The Axis powers (and Germany's Soviet ally) initiated the war and some of the Axis military and political leaders were justly punished, but they were not the only source of carnage. Most of the crimes went completely unpunished, as is always the case with wars.
- ²⁰. Homer and Hesiod
- ²¹. *Works and Days*

²². Pleiads: یونان هفت دختر اطلس که طبق روایات یونانی تبدیل به هفت ستاره افسانه شدند

²³. Unknown author, "Of the Origin of Homer and Hesiod, and of their Contest," in *Hesiod, the Homeric Hymns, and Homeric*, trans. by Hugh E. G. Evelyn-White (Cambridge, Ma.: Harvard University Press, 1914), pp. 585–87.

²⁴. (Holsti 1986; Jervis 1988; Luard 1988; Gaddis 1989; Mueller 1989, 2004, 2009; Ray 1989; Howard 1991; Keegan 1993; Payne 2004; Gat 2006; Gleditsch 2008; see Pinker 2011, chapter 5, for a review).

²⁵. (Human Security Centre 2005; Lacina, Gleditsch, and Russett 2006; Human Security Report project 2007; Gleditsch 2008; Goldstein 2011; Human Security Report Project 2011; see Pinker 2011, chapter 6, for a review)

²⁶. (see Pinker 2011, chapters 2, 8, and 9, for reviews)

²⁷. *The Blank Slate* (Pinker 2002)

²⁸. *A History of Force* (Payne 2004)

²⁹. (Pinker 1994, 1997, 1999).

³⁰. (Russett and Oneal 2001; Long and Brecke 2003; Mueller 2004, 2010; Gleditsch 2008; Goldstein 2011; Human Security Report Project 2011)

³¹. Jean-Baptiste Say, *A Treatise on Political Economy*, (Philadelphia: Lippincot, Grambo & Co.), Book III, chapter 6, §. 51. Accessed online:
<http://www.econlib.org/library/Say/sayT39.html#Bk.III,Ch.VI>.

³². Jean-Baptiste Say (1767–1832)

³³. Say, *Treatise*, Book III, chapter 6, §. 54.

<http://www.econlib.org/library/Say/sayT39.html#Bk.III,Ch.VI>.

³⁴. Jean-Baptiste Say, *Catéchisme d'économie politique* (Paris: Guillauminet Cie, libraries, Sixieme edition, 1881), p. 9. "Produire, c'est donner de la valeur aux choses en leur donnant de l'utilite." This sentence does not appear in the English edition.

³⁵. *Treatise on Political Economy* on "Débouchés" 1803

³⁶. Adam Smith, *An Inquiry into the Nature and Causes of the Wealth of Nations* (Indianapolis: Liberty Fund, 1979), Book I, Chap. 3, p. 31.

³⁷. Say, *Treatise*, Book I, chap. 15, §. 15.

³⁸. *Ibid.*, §. 4.

³⁹. *Ibid.*, §. 4.

⁴⁰. *Ibid.*, §. 16

⁴¹. *Ibid.*, §. 18.

⁴². Jean-Baptiste Say, *Letters to Mr. Malthus, on Several Subjects of Political Economy, and on the Cause of the Stagnation of Commerce*.

⁴³. Say, *Letters to Mr. Malthus*, Letter 1.

⁴⁴. Say, *Treatise*, Book I, chap. 14, §. 9.

⁴⁵. Say, *Treatise*, Book III, chapter 6, § 54.

<http://www.econlib.org/library/Say/sayT39.html#Bk.III,Ch.VI>.

⁴⁶. Self-Management Institute

⁴⁷. See, for example, Samuel P. Huntington. *The Third Wave: Democratization in the Late Twentieth Century* (Norman, OK: University of Oklahoma Press, 1991).

⁴⁸. Polity data are an extremely widely used measure of democracy. See Keith Jagers and Ted Robert Gurr, "Transitions to Democracy: Tracking Democracy's 'Third Wave' with the Polity III Data," *Journal of Peace Research* 32(4) 1995:469-82.

⁴⁹. Figure 1 uses trade data provided by the World Bank. Figure 2 is from Erik Gartzke and Alex Weisiger, "Under Construction: Development, Democracy, and Difference as Determinants of the Systemic Liberal Peace," *International Studies Quarterly* 58(1) 2014: 130-45.

⁵⁰. Thomas C. Schelling, *Arms and Influence* (New Haven: Yale University Press, 1966), p. 99.

⁵¹. Baron de Montesquieu *Spirit of the Laws* (Cambridge: Cambridge University Press, 1989[1748]); Adam Smith *An Inquiry into the Nature and Causes of the Wealth of Nations* (Chicago: University of Chicago Press, 1976[1776]); Thomas Paine *Common Sense* (New York: Penguin, 1986[1776]); Immanuel Kant *Perpetual Peace: A Philosophical Essay* (New York: Garland, 1972[1795]); Richard Cobden *Political Writings* (London: T. Fisher Unwin, 1903[1867]); Norman Angell *The Great Illusion* (New York: Putnam, 1933). Richard Rosecrance *The Rise of the Trading State: Commerce and Conquest in the Modern World* (New York: Basic Books, 1985); Bruce Russett

Grasping the Democratic Peace: Principles for a Post-Cold War World (Princeton: Princeton University Press, 1993); Michael Doyle *Ways of War and Peace: Realism, Liberalism and Socialism* (New York: Norton, 1997).

⁵². Steven Pinker *The Better Angels of our Nature: Why Violence has Declined* (New York: Viking Press, 2011); Joshua S. Goldstein, *Winning the War on War: The Decline of Armed Conflict Worldwide* (New York: Dutton, 2011); The global nature of the decline in war is more tenuous. The relationship (between modernity and peace) is strongest among developed nations.

⁵³. Peter Brecke “Violent Conflicts 1400 AD to the Present in Different Regions of the World.” Paper presented at the Annual Meetings of the Peace Science Society (International). Results for other regions (Africa, Asia

⁵⁴. Cioffi-Revilla, Claudio. 2004. “The Next Record-Setting War in the Global Setting: A Long-Term Analysis.” *Journal of the Washington Academy of Sciences* 90(2): 61–93.

⁵⁵. Source: Peter Brecke “Violent Conflicts 1400 AD to the Present in Different Regions of the World.”

⁵⁶. See Bruce Russett, *Grasping the Democratic Peace: Principles for a Post-Cold War World* (Princeton, NJ: Princeton University Press, 1993) and Michael Doyle, *Ways of War and Peace: Realism, Liberalism, and Socialism* (New York: Norton, 1997).

⁵⁷. Douglas North and Robert Thomas *The Rise of the Western World* (Cambridge: Cambridge University Press, 1973). Mancur Olson “Dictatorship, Democracy, and Development,” 1993. *American Political Science Review* 87(3):567–76.

⁵⁸. See, for example, Bruce Russett and John R. Oneal, *Triangulating Peace: Democracy, Interdependence, and International Organizations* (New York: Norton, 2001).

⁵⁹. Trade leads to increased specialization which leads to higher productivity and increased real wages. Hal Varian *Microeconomic Analysis*, 3rd ed. (New York: W. W. Norton 1992).

⁶⁰. Lance E. Davis and Robert A. Huttenback, with the assistance of Susan Gray Davis, *Mammon and the Pursuit of Empire: The Economics of British Imperialism*, abridged edition (Cambridge: Cambridge University Press, 1988), p. 267.

⁶¹. Frederic Bastiat (1849)

⁶². Steven Pinker, *The Better Angels of Our Nature: A History of Violence and Humanity* (London: Penguin Books, 2011), p. xix.

⁶³. James L. Payne, *A History of Force: Exploring the worldwide movement against habits of coercion, bloodshed, and mayhem* (Sandpoint, Idaho: Lytton Publishing Co., 2004), Steven Pinker, *op. cit.*

⁶⁴. Samuel Huntington, *The Clash of Civilizations and the Remaking of World Order* (New York: Simon & Schuster, 1997), p. 221.

⁶⁵. Samuel Huntington, *ibid.*, p. 84.

⁶⁶. Jutta Bolt and Jan Luiten van Zanden, "The First Update of the Maddison Project: Re-Estimating Growth Before 1820," Maddison-Project Working Paper WP-4 (January 2013), available online at

http://www.ggdc.net/maddison/maddisonproject/data/mpd_2013-01.xlsx.

⁶⁷. Bolt and van Zanden database

http://www.ggdc.net/maddison/maddisonproject/data/mpd_2013-01.xlsx.

⁶⁸. Jean-Baptiste Say, *A Treatise on Political Economy*, trans. by C. R. Prinsep and Clement C. Biddle (Philadelphia: Lippincott, Grambo & Co., 1855), Book I, Chapter XV, "Of the Demand or Market for Products," available from

<http://www.econlib.org/library/Say/sayT15.html>

⁶⁹. Adam Smith, *An Inquiry Into the Nature and Causes of the Wealth of Nations*, ed. R. H. Campbell and A. S. Skinner, vol. II of the Glasgow Edition of the Works and Correspondence of Adam Smith (Indianapolis: Liberty Fund: 1981), IV: vii, "Of Colonies," p. 588.

⁷⁰. Adam Smith, *An Inquiry Into the Nature and Causes of the Wealth of Nations*, ed. R. H. Campbell and A. S. Skinner, vol. II of the Glasgow Edition of the Works and Correspondence of Adam Smith (Indianapolis: Liberty Fund: 1981). IV: viii, "Conclusion of the Mercantile System," p. 661

⁷¹. Adam Smith (Indianapolis: Liberty Fund: 1981), IV: vii, "Of Colonies," p. 588.

⁷². John Morley, *the Life of Richard Cobden* (London: T. Fisher Unwin, 1903). Chapter XXXIII. Accessed from <http://oll.libertyfund.org/title/1742/90559/2050419> on 2014-01-02.

⁷³. *Selected Speeches of the Rt. Hon. John Bright M.P. On Public Questions*, introduction by Joseph Sturge (London: J. M. Dent

and Co., 1907), chapter XVI, Foreign Policy, Speech of October 29, 1858, Birmingham.

⁷⁴. Lance E. Davis and Robert A. Huttenback, with the assistance of Susan Gray Davis, *Mammon and the Pursuit of Empire: The Economics of British Imperialism*, abridged edition (Cambridge: Cambridge University Press, 1988), p. 267.

⁷⁵. Robert Higgs, *Depression, War, and Cold War: Studies in Political Economy* (Oxford: Oxford University Press, 2006), Chap. 3, pp. 61–80 and pp. 101–23.

⁷⁶. Frederic Passy, *Leçons d'Économie politique faites à Montpellier, 1860–1861* (Montpellier: Gras, 1861), p. 548.

⁷⁷. William Graham Sumner, “The Conquest of the United States by Spain” (1898) (Indianapolis: Liberty Fund, 2013). Accessed from <http://oll.libertyfund.org/title/2485> on 2014-02-03.

⁷⁸. James Baker, “Confrontation in the Gulf: Excerpts from Baker Testimony on U.S. and Gulf,” *New York Times*, September 5, 1990, available at <http://www.nytimes.com/1990/09/05/world/confrontation-in-the-gulf-excerpts-from-baker-testimony-on-us-and-gulf.html>.

⁷⁹. Henry Kissinger, “U.S. Has Crossed Its Mideast Rubicon—and Cannot Afford to Lose,” *Los Angeles Times*, August 19, 1990

⁸⁰. William Niskanen and James Woolsey, “Should the United States Go to War against Iraq?” public debate at the Cato Institute, December 13, 2001, available at <http://www.c-span.org/video/?167840-1/WarAgainst>.

⁸¹. David R. Henderson, "Do We Need to Go to War for Oil?," *Cato Institute Foreign Policy Briefing*, October 24, 1990, available at

<http://object.cato.org/sites/cato.org/files/pubs/pdf/fpb004.pdf>. Henderson was formerly senior energy economist with the Council of Economic Advisers.

⁸². See Eugene Gholz and Daryl G. Press, "Protecting 'The Prize': Oil and U.S. National Interest," *Security Studies*, Vol. 19, No. 3 (Fall 2010), pp. 453–85.

⁸³. Study by Global Trade Alert, or GTA, a leading independent trade monitoring service." "Russia Leads the World in Protectionist Trade Measures, Study Says," *Moscow Times*, January 12, 2014.

⁸⁴. Frederic Bastiat – M. de Noailles a la Chambre des Pairs, 24 Janvier 1847, in *Oeuvres Complètes de Frédéric Bastiat, Tome Deuxieme, Le*

⁸⁵. 83 Jean-Baptiste Say, *A Treatise on Political Economy*, trans. by C. R. Prinsep and Clement C. Biddle (Philadelphia: Lippincott, Grambo & Co., 1855), Book I, Chapter XVII, "Of the Effect of Government Regulations Intended to Influence Production," available at

<http://oll.libertyfund.org/title/274/38004>.

⁸⁶. Paul Krugman, "The Illusion of Conflict in International Trade," in Paul Krugman, *Pop Internationalism* (Cambridge, Mass.: The MIT Press, 1998), p. 84. Other essays in the book are well worth reading, including his very accessible "What Do Undergraduates Need to Know About Trade," pp. 116–25.

⁸⁷. Jean-Baptiste Say, *A Treatise on Political Economy*, Book I, Chapter XVII, "Of the Effect of Government Regulations Intended to Influence Production," available at <http://oll.libertyfund.org/title/274/38004>.

⁸⁸. John Prince-Smith, "On the Significance of Freedom of Trade in World Politics," Address to the Third Congress of German Economists, Koln, 1860, in E. K. Bramsted and K. J. Melhuish, eds., *Western Liberalism: A History in Documents from Locke to Croce*, op.cit., pp. 357–59, p. 357.

⁸⁹. Montesquieu, *The Spirit of the Laws*, trans. Anne M. Cohler, Basia Carolyn Miller, and Harold Samuel Stone (1748; Cambridge: Cambridge University Press, 1989), Book 20, "On the laws in their relation to commerce, considered in its nature and its distinctions," Chapter 2, "On the spirit of commerce," p. 338.

⁹⁰. Carlos W. Polachek and Carlos Seiglie, "Trade, Peace and Democracy: An Analysis of Dyadic Dispute," Institute for the Study of Labor (IZA) Discussion Paper 2170 (June 2006), available at

http://papers.ssrn.com/sol3/papers.cfm?abstract_id=915360##

⁹¹. See Erik Gartzke, Quan Li, and Charles Boehmer, "Investing in Peace: Economic Interdependence and International Conflict," *International Organization*, Vol. 55, No. 2 (Spring 2001), pp. 391–438. ⁹² See Douglas A. Irwin, *Peddling Protectionism: Smoot-Hawley and the Great Depression* (Princeton: Princeton University Press, 2011). ⁹³ Available at <http://econjwatch.org/articles/economists-against-smoot-hawley>.

⁹². See Douglas A. Irwin, *Peddling Protectionism: Smoot-Hawley and the Great Depression* (Princeton: Princeton University Press, 2011).⁹² Available at <http://econjwatch.org/articles/economists-againstsmoot-hawley>.

⁹³. Available at <http://econjwatch.org/articles/economists-againstsmoot-hawley>.

⁹⁴. Harry S. Truman, "Address on Foreign Economic Policy, Delivered at Baylor University, March 6, 1947," Public Papers of the Presidents, Harry S. Truman 1947–53, available at <http://trumanlibrary.org/publicpapers/index.php?pid=2193&st=&st1=>.

⁹⁵. Homer, *The Odyssey*, trans. by Robert Fagles (New York: Penguin, 1997), p. 215.

⁹⁶. Parker T. Moon, *Imperialism and World Politics* (New York: The MacMillan Company, 1926), p. 58

⁹⁷. See Tom G. Palmer, "Myths of Individualism," *Cato Policy Report* (September/October 1996), available at <http://www.libertarianism.org/publications/essays/myths-individualism>.

⁹⁸. Quoted in Johan Hari, "The Two Churchills," review of *Churchill's Empire: The World That Made Him and the World He Made*, by Richard Toye, *New York Times*, 12 August 2010.

⁹⁹. Josh Sanburn, "Paul Krugman: An Alien Invasion Could Fix the Economy," *Time*, 16 August 2011.

¹⁰⁰. Thomas Jefferson to Elbridge Gerry, 13 May 1797, in Julian P. Boyd, et al., eds., *The Papers of Thomas Jefferson*, 36 vols. to date (Princeton, N.J., 1950–), Vol. 29, p. 364.

¹⁰¹. Benjamin Franklin to Jonathan Shipley, 10 June 1782, in Leonard W. Labaree, et al., eds., *The Papers of Benjamin Franklin*, 40 vols. (New Haven, Conn.: Yale University Press, 1959–2011), Vol. 37, p. 457.

¹⁰². James Madison, *Political Observations*, 20 April 1795, in William T. Hutchinson, et al., eds., *The Papers of James Madison: Congressional Series*, 17 vols. (Charlottesville, Va.: University Press of Virginia, 1962–91), Vol. 15, p. 518.

¹⁰³. The Declaration of Independence as Adopted by Congress, 4 July 1776, in Boyd, et al., eds., *The Papers of Thomas Jefferson*, Vol. 1, p. 429–30.

¹⁰⁴. Bernard Bailyn, *The Ideological Origins of the American Revolution* (Cambridge, Mass.: Harvard University Press, 1967), pp. 36, 48, 61–65, 84, 112–19; Richard H. Kohn, *Eagle and Sword: The Federalists and the Creation of the Military Establishment in America, 1783–1802* (New York: The Free Press), 1–13; Joseph J. Ellis, *His Excellency: George Washington* (New York: Alfred A. Knopf, 2004), pp. 68–72.

¹⁰⁵. John Adams to Abigail Adams, 2 September 1777, in L. H. Butterfield, et al., eds., *The Adams Family Correspondence*, 9 vols. to date (Cambridge, Mass.: Harvard University Press, 1963–), Vol. 2, p. 336;

Charles Royster, *A Revolutionary People at War: The Continental Army and American Character, 1775–1783* (Chapel Hill, N.C.: University of North Carolina Press, 1979), pp. 116–19, 179–89.

¹⁰⁶. George Washington to Lewis Nicola, 22 May 1782, in John C. Fitzpatrick, ed., *The Writings of George Washington*, 39 vols. (Washington, D.C.: U.S. Government Printing Office, 1931–39), Vol. 24, pp. 272–73; Ellis, *His Excellency*, pp. 138–39.

¹⁰⁷. Kohn, *Eagle and Sword*, pp. 17–39; Ellis, *His Excellency*, pp. 141–46.

¹⁰⁸. Stuart Leibiger, *Founding Friendship: George Washington, James Madison, and the Creation of the American Republic* (Charlottesville, Va.: University Press of Virginia, 1999), pp. 58–95.

¹⁰⁹. Joseph J. Ellis, *Founding Brothers: The Revolutionary Generation* (New York: Alfred A. Knopf, 2001), pp. 120–22, 134–48; George Washington, Farewell Address, 19 September 1796, Founders Online, National Archives (<http://founders.archives.gov/documents/Washington/99-01-02-00963>, ver. 2013-12-27).

¹¹⁰. Thomas Jefferson, First Inaugural Address, 4 March 1801, in Julian P. Boyd, et al., eds., *The Papers of Thomas Jefferson*, 36 vols. to date (Princeton, N.J.: Princeton University Press, 1950–), Vol. 33, pp. 150.

111 Ellis, *Founding Brothers*, pp. 190–93; U.S. Const. amend. I. See also James Morton Smith, *Freedom's Fetters: The Alien and Sedition Laws and American Civil Liberties* (Ithaca, N.Y.: Cornell University Press, 1956).

¹¹¹. Ellis, *Founding Brothers*, pp. 190–93; U.S. Const. amend. I. See also James Morton Smith, *Freedom's letters: The Alien and*

Sedition Laws and American Civil Liberties (Ithaca, N.Y.: Cornell University Press, 1956).

¹¹². David N. Mayer, *The Constitutional Thought of Thomas Jefferson* (Charlottesville, Va.: University Press of Virginia, 1994), pp. 215–18, 244–51; Drew R. McCoy, *The Elusive Republic: Political Economy in Jeffersonian America* (Ithaca, N.Y.: Cornell University Press, 1980), pp. 195–210; Jefferson to Robert R. Livingston, 18 April 1802, in Merrill D. Peterson, ed., *Thomas Jefferson: Writings* (New York: Library of America, 1984), pp. 1105.

¹¹³. Ralph Ketcham, *James Madison: A Biography* (New York: Macmillan, 1971), pp. 585–86; Benjamin Wittes and Ritika Singh, “James Madison, Presidential Power, and Civil Liberties in the War of 1812,” in Pietro S. Nivola and Peter J. Kastor, eds., *What So Proudly We Hailed: Essays on the Contemporary Meaning of the War of 1812* (Washington, D.C.: Brookings Institution Press, 2012), pp. 97–121.

¹¹⁴. Jefferson to Madison, 27 April 1809, in J. Jefferson Looney, ed., *The Papers of Thomas Jefferson: Retirement Series*, 7 vols. to date (Princeton, N.J.: Princeton University Press, 2004–), Vol. 1, p. 169; Peter S.

Onuf, *Jefferson’s Empire: The Language of American Nationhood* (Charlottesville, Va.: University of Virginia Press, 2000), pp. 53–79.

¹¹⁵. McCoy, *The Elusive Republic*, 86–100; Thomas Paine, *Common Sense*, 1776, in Philip S. Foner, ed., *The Complete Writings of Thomas Paine*, 2 vols. (New York: Citadel Press, 1945), 1:20; Jefferson to William Carmichael, 26 December

1786, in Boyd, et al., eds., *The Papers of Thomas Jefferson*, 10:634.

¹¹⁶. Robert Gates, discussion on Meet the Press, January 19, 2014. 118 Charles Tilly, *Coercion, Capital, and European States, AD 990–1992* (Cambridge, MA: Blackwell, 1990).

¹¹⁷. Charles Tilly, *Coercion, Capital, and European States, AD 990–1992* (Cambridge, MA: Blackwell, 1990).

¹¹⁸. For a comprehensive but concise discussion, see Jack S. Levy and William R. Thompson, *The Arc of War: Origins, Escalation, and Transformation* (Chicago: University of Chicago Press, 2011).

¹¹⁹. Charles Tilly, “Reflections on the History of European State-Making,” in Charles Tilly, ed., *The Formation of National States in Western Europe* (Princeton: Princeton University Press, 1975), p. 42.

¹²⁰. Jack S. Levy, “Historical Trends in Great Power War, 1495–1975,” *International Studies Quarterly* 26, no. 2 (June 1982): 278–300.

¹²¹. John Mueller, *Retreat from Doomsday: The Obsolescence of Major War* (New York: Basic Books, 1989), pp. 240–44.

¹²². See discussion in Benjamin H. Friedman, Brendan Rittenhouse Green, and Justin Logan, “Debating American Engagement: The Future of U.S. Grand Strategy,” *International Security* 38, no. 2 (Fall 2013): 183–92.

¹²³. Kenneth N. Waltz, “Waltz Responds to Sagan,” in Scott D. Sagan and Kenneth N. Waltz, *The Spread of Nuclear Weapons: A Debate* (New York: W. W. Norton, 1995), p. 111.

¹²⁴. One could suggest that the Israeli strike against the reactor facility in Syria is a counterargument, but the Syrian program was decades away from fruition and the Israeli strike accordingly produced dubious gains for Israeli security.

¹²⁵. Artemy Kalinovsky, "Decision-Making and the Soviet War in Afghanistan: From Intervention to Withdrawal," *Journal of Cold War Studies* 11, no. 4 (Fall 2009): 50.

¹²⁶. Daryl G. Press, *Calculating Credibility: How Leaders Assess Military Threats* (Ithaca, NY: Cornell University Press, 2007).

¹²⁷. See discussion in Alan J. Kuperman, "A Model Humanitarian Intervention? Reassessing NATO's Libya Campaign," *International Security* 38, no. 1 (Summer 2013): 105–36.

¹²⁸. Helene Cooper and Steven Lee Myers, "Obama Takes Hard Line with Libya After Shift by Clinton," *New York Times*, March 18, 2011.

¹²⁹. See discussion in Alan J. Kuperman, "A Model Humanitarian Intervention? Reassessing NATO's Libya Campaign."

¹³⁰. For an incisive treatment of the Western tendency to ignore politics and the problems this can cause, see Richard K. Betts, "The Delusion of Impartial Intervention," *Foreign Affairs* 73, no. 6 (Nov/Dec 1994): 20–33.

¹³¹. President Dwight D. Eisenhower, "Farewell Address to the Nation," January 17, 1961. More generally, see Peter Trubowitz, *Defining the National Interest: Conflict and Change in American Foreign Policy* (Chicago: University of Chicago Press, 1998).

¹³². Benjamin H. Friedman and Justin Logan, "Why the U.S. Military Budget Is Foolish and Sustainable," *Orbis* 56, issue 2 (Fall 2012): 177–91.

¹³³. On elite politics and overexpansion, see Jack Snyder, *Myths of Empire: Domestic Politics and International Ambition* (Ithaca, NY: Cornell University Press, 1991).

¹³⁴. 135 In making the case for the Iraq war in the 2003 State of the Union Address, for instance, US President George W. Bush deployed words from a gospel hymn, replacing Christ with the American people. See

Alan Cooperman, "Openly Religious, to a Point," *Washington Post*, September 16, 2004. More generally, see Conor Cruise O'Brien, *God Land: Reflections on Religion and Nationalism* (Cambridge, MA: Harvard University Press, 1999).

¹³⁵. A great deal of the data on SWAT team use was gathered by Professor Peter Kraska. The most systematic data collection went up to 2005. A recent review of the issue can be found in "Paramilitary Police: Cops or Soldiers?" *The Economist*, March 22, 2014, <http://www.economist.com/news/united-states/21599349-americas-policehave-become-too-militarised-cops-or-soldiers>.

¹³⁶. *Presocratic Philosophers: A Critical History with a Selection of Texts*, by . S. Kirk, J. E. Raven, and M. Schofield (second edition: Cambridge: Cambridge University Press, 1957), p. 193. Heraclitus is also quoted

as stating, "Εἰδέναι δὲ χρὴ τὸν πόλεμον ἔοντα ξυνὸν καὶ δίκην ἔριν, καὶ γινόμενα πάντα κατ' ἔριν καὶ χρεῶν." "It is necessary to know that war is common and right is strife and that all things happen by strife and necessity." (p. 193)

¹³⁷. Joseph de Maistre, *Considerations on France*, trans. by Richard A. Lebrun (1797; Cambridge: Cambridge University Press, 2000), p. 23.

¹³⁸. Steven Pinker, *The Better Angels of Our Nature: A History of Violence and Humanity* (London: Penguin Books, 2011). Pinker's book is an excellent example of serious social science, which seeks out and presents evidence, suggests and tests explanatory hypotheses, and acknowledges uncertainty when dispositive evidence is lacking

¹³⁹. Pinker deals with the obvious objection that the twentieth century saw horrifying, staggering, sickening levels of state-organized violence; even taking those into account, the human likelihood of experiencing violence overall declined during the twentieth century. See *The Better Angels of Our Nature: A History of Violence and Humanity*, pp. 233–78.

¹⁴⁰. *Ibid.*, p. 769.

¹⁴¹. The terms are used interchangeably in this essay. Libertarianism is known in most countries as “liberalism” or as “classical liberalism” to avoid confusion with how the term liberalism is used in the US. The economist Joseph Schumpeter noted that in the United States, “as a supreme, if unintended, compliment, the enemies of the system of private enterprise have thought it wise to appropriate its label.” Joseph Schumpeter, *History of Economic Analysis* (New York: Oxford University Press, 1974), p. 394. See also George H. Smith, *The System of Liberty: Themes in the History of Classical Liberalism* (Cambridge: Cambridge University Press, 2013), esp.

chap 1, "Liberalism, Old and New." The history of the word liberalism is described in Guillaume de Bertier de Sauvigny, "Le liberalism. Aux origines d'un mot," *Commentaire*, no. 7 (Autumn), pp. 420–24, p. 420, available online at <http://www.commentaire.fr/pdf/articles/1979-3-007/1979-3-007.pdf>.

¹⁴². John Locke, *Two Treatises of Government*, Peter Laslett, ed. (Cambridge: Cambridge University Press, 1988), II, Chap. VI, § 57, p. 507

¹⁴³. For a useful overview, see *The English Levellers*, Andrew Sharp, ed. (Cambridge: Cambridge University Press, 1998).

¹⁴⁴. Richard Overton, "An Arrow against All Tyrants and Tyranny," in *The English Levellers*, Andrew Sharp, ed., p. 55.

¹⁴⁵. Montesquieu, *The Spirit of the Laws*, Anne M. Cohler, Basia Carolyn Miller, and Harold Samuel Stone, trans. (1748; Cambridge: Cambridge University Press, 1989), Book 20, Chapter 1, p. 338. On property and liberty, see Book 25, Chapter 15, pp. 510–11, among other places.

¹⁴⁶. See for a discussion of "catallaxy" as "market order," F. A. Hayek, *Law, Legislation, and Liberty*, Vol. 2, *The Mirage of Social Justice* (Chicago: University of Chicago Press, 1978) p. 108, citing Liddell and Scott, *A Greek-English Dictionary*.

¹⁴⁷. Frederic Bastiat, "To the Youth of France," in Frederic Bastiat, *Economic Harmonies*, W. Hayden Boyers, trans. (Irvington-on-Hudson: Foundation for Economic Education, 1964), p. xxiv.

¹⁴⁸. Frederic Bastiat, *ibid.*, p. xxv.

¹⁴⁹. Ernst Junger, *The Storm of Steel, from the Diary of a German Storm- Troop Officer on the Western Front* (New York: Howard Fertig, 1996), pp. 316–17

¹⁵⁰. Joseph de Maistre, *Considerations on France*, op. cit, p. 29.

¹⁵¹. *Ibid.*, p. 31.

¹⁵². See Isaiah Berlin, “The Counter-Enlightenment,” in Isaiah Berlin, *The Proper Study of Mankind: An Anthology of Essays* (New York: Farrar, Straus and Giroux, 1998), pp. 243–68.

¹⁵³. Steven Pinker, *The Better Angels of Our Nature*, p. 226.

¹⁵⁴. Friedrich Engels, “Outlines of a Critique of Political Economy,” in Lawrence S. Stepelevich, ed., *The Young Hegelians: An Anthology* (Amherst, N.Y.: Humanity Books, 1999), pp. 278–302, p. 283.

¹⁵⁵. John Ruskin, “War,” Lecture delivered at the Royal Military Academy, Woolwich, in *The Crown of Wild Olive, Munera Pulveris, Sesame and Lilies*, by John Ruskin (New York: Thomas Y. Crowell & Co., n.d.), pp. 66–67.

¹⁵⁶. Voltaire, *Letters Concerning the English Nation* (1733; Oxford: Oxford University Press, 1994), Letter VI, “On the Presbyterians,” p. 30.

¹⁵⁷. Robert Musil, *The Man Without Qualities*, Vol. I, trans. by Sophie Wilkins (New York: Vintage Books, 1995), p. 22

¹⁵⁸. Karl Marx and Frederick Engels, *ibid.*, pp. 34–35.

¹⁵⁹. (*Communist Manifesto*, p. 55) For a critique of the Marxian theory of class conflict, see “Classical Liberalism, Marxism, and the Conflict of Classes: The Classical Liberal Theory of Class

Conflict,” in Tom G. Palmer, *Realizing Freedom: Libertarian Theory, History, and Practice* (second edition: Washington, D.C.: Cato Institute, 2014).

¹⁶⁰. Giovanni Gentile, *Origins and Doctrine of Fascism*, trans. by A. James Gregor (New Brunswick, NJ: Transaction Publishers, 2007), p. 2.

¹⁶¹. Adolf Hitler *Mein Kampf* (“My Struggle”) Ralph Mannheim, trans. (Boston: Houghton Mifflin, 1943), p. 289.

¹⁶². David Held, *Introduction to Critical Theory: Horkheimer to Habermas* (Berkeley: University of California Press, 1980), p. 160 [citing Nietzsche].

¹⁶³. Herbert Marcuse, “Repressive Tolerance,” in Robert P. Wolff, Barrington Moore, Jr., and Herbert Marcuse, *A Critique of Pure Tolerance* (Boston: Beacon Press, 1965).

¹⁶⁴. *Signs*, Vol. 7, No. 3, Feminist Theory (Spring 1982), pp. 515–44, p. 533. In *Toward a Feminist Theory of the State* (Cambridge, Ma.:

¹⁶⁵. William Kristol and Robert Kagan, “Toward a Neo-Reaganite Foreign Policy,” *Foreign Affairs*, July/August 1996, available at

<http://www.foreignaffairs.com/articles/52239/william-kristol-and-robertkagan/toward-a-neo-reaganite-foreign-policy>.

¹⁶⁶. Samuel Huntington posited a “clash of civilizations” in *The Clash of Civilizations and the Remaking of World Order* (New York: Simon & Schuster, 1997), p. 207

¹⁶⁷. See, for example, G. A. Cohen, "Freedom, Justice and Capitalism," *New Left Review*, I/126 (March–April 1981), pp. 3–16.

¹⁶⁸. Sir Robert Filmer, "Observations upon Aristotle's *Politiques*," in Filmer, *Patriarcha and Other Writings*, ed. by Johann P. Sommerville (Cambridge: Cambridge University Press, 1991), p. 275.

¹⁶⁹. The speciousness of the claim is evident when one considers the perspective of the rape victim, not merely in physical terms, but in terms of the victim's desires regarding the one body the victim has and whether the victim is to make choices regarding that body, or it is to be subject to the desires of any and all who may desire it.

Moreover, a decline in rape is not, from the perspective of freedom, completely equivalent to an increase in rape, on the grounds that one restraint (preventing rape) balances out the other (perpetrating rape).

¹⁷⁰. Jan-Werner Muller, *A Dangerous Mind: Carl Schmitt in Post-War European Thought* (New Haven: Yale University Press, 2003), p. 1. Franz Oppenheimer and Joseph Schumpeter, two prominent classical liberals who wrote in German, were singled out for strenuous attack in *The Concept of the Political* (pp. 76–79).

¹⁷¹. 174 Carl Schmitt, *The Concept of the Political*, Georg Schwab, trans. And ed. (1932; Chicago: University of Chicago Press, 2007), p. 26.

¹⁷². See Aleksandr Dugin, *The Fourth Political Theory* (London: Arkto, 2012), which incorporates the major elements of National Socialist theory, with the exception of the anti-

Semitism (homosexuals and Americans provide the substitute), including heavy reliance on Schmitt's theories of "Great Spaces."

¹⁷³. Carl Schmitt, *The Concept of the Political*, p. 28.

¹⁷⁴. Carl Schmitt, *The Concept of the Political*, p. 35.

¹⁷⁵. Slavoj Žižek, "Carl Schmitt in the Age of Post-Politics," in *The Challenges of Carl Schmitt*, Chantal Mouff ed. (London: Verso, 1999), pp. 18–37, p. 29.

¹⁷⁶. John Rawls, *Political Liberalism* (New York: Columbia University Press, 1993), p. 267.

¹⁷⁷. Saul Anton, "Enemies: A Love Story," *Lingua Franca*, May/June, 2000.

¹⁷⁸. See the treatment in Jan-Werner Muller, *A Dangerous Mind: Carl Schmitt in Post-War European Thought*, pp. 229–32.

¹⁷⁹. Michael Hardt and Antonio Negri, *Empire* (Cambridge, Ma.: Harvard University Press, 2001), p. 45–46.

¹⁸⁰. Michael Hardt and Antonio Negri, *Empire* (Cambridge, Ma.: Harvard University Press, 2001), p. 45–46. The prefiguration of the attack by Osama bin-Laden's suicide bombers on the Twin Towers and the Pentagon may have been one reason the book sank below the waves shortly after the attacks. See Lorraine Adams, "A Global Theory Spins on an Altered Axis: 'Empire' Author Michael Hardt in Wake of Attacks," *Washington Post*, September 29, 2001. In their book, Hardt and Negri speculate that "Perhaps the more capital extends its global networks of production and control, the more powerful any singular point of revolt can be."

Simply by focusing their own powers, concentrating their energies in a tense and compact coil, these serpentine struggles strike directly at the highest articulations of imperial order.” (p. 58) Hardt and Negri bemoan the growth of international trade and transnational non-state institutions, which they perceive as causing the “decline of any autonomous political sphere.” That autonomous political sphere they identify with the nation-state, which does not mean for them a rejection of Schmitt’s thesis, but a confirmation, for the confrontation of friend with enemy

for them persists, but merely moved to “a supranational level.” (pp. 307–9) Moreover, in typically convoluted language, they call for absolute and complete suppression of freedom of speech: “The real revolutionary practice refers to the level of *production*. Truth will not make us free, but taking control of the production of truth will. Mobility and hybridity are not liberatory, but taking control of the production of mobility and stasis, purities and mixtures is. The real truth commissions of Empire will be constituent assemblies of the multitude, social factories for the production of truth.” (p. 156) The erratic and impulsive Marxist writer Slavoj Žižek has embraced Schmitt’s approach to argue that even liberal democracy must embrace the “Schmittean” approach, that “our pluralistic and tolerant liberal democracies remain deeply Schmittean: they continue to rely on political *Einbildungskraft* [the transcendental power of imagination] to provide them with the appropriate figure to render visible the invisible Enemy. Far from suspending the binary logic Friend/ Enemy, the fact that the Enemy is defined as the fundamentalist opponent of pluralistic tolerance merely adds a reflexive twist to it.” Slavoj Žižek, “Are we in a war? Do we have an enemy?,” *London Review of Books*, Vol. 24, No. 10, May 23, 2002.

¹⁸¹. Letter of May 19, 1933 from Leo Strauss to Karl Lowith, in Leo Strauss, *Gesammelte Schriften, Band 3, Hobbes's politische Wissenschaft und zugehörige Schriften—Briefe*, second revised edition, ed. by Heinrich and Wiebke Meier (Stuttgart: Verlag J. B. Metzler), pp. 624–26.

¹⁸². Robert Kagan and William Kristol, “What to Do About Iraq,” *The Weekly Standard*, January 21, 2002, available at <http://www.weeklystandard.com/Content/Public/Articles/000/000/000/768pylwj.asp>

¹⁸³. David Brooks, “A Return to National Greatness: A Manifesto for a Lost Creed,” *The Weekly Standard*, March 3, 1997.

¹⁸⁴. William Kristol and Robert Kagan, “Toward a Neo-Reaganite Foreign Policy.”

¹⁸⁵. Leo Strauss, “Notes on *The Concept of the Political*,” reprinted in Carl Schmitt, *The Concept of the Political*, pp. 97–122, p. 122.

¹⁸⁶. See the discussion in Emmanuel Faye, *Heidegger: The Introduction of Nazism into Philosophy*, *op. cit.*, pp. 158–62.

¹⁸⁷. 192 Ludwig von Mises, *Omnipotent Government: The Rise of the Total State and Total War* (1944; Indianapolis: Liberty Fund, 2011), p. 106, available at http://files.libertyfund.org/files/2399/Mises_OmnipotentGovt1579_LFeBk.pdf.

¹⁸⁸. Carl Schmitt, *The Concept of the Political*, p. 54.

¹⁸⁹. 194 *Ibid.*, p. 55.

¹⁹⁰. 195 *Ibid.*, p. 71.

¹⁹¹. 196 *Ibid.*, p. 29.

¹⁹². *The Road to Serfdom* (1944; London: Routledge & Kegan Paul, 1979), p. 127.

¹⁹³. 199 *Briefwechsel, Briefe 1930–1983 Ernst Jünger / Carl Schmitt*, Helmut Kiesel, ed. (Stuttgart: Klett-Kotta, 2012)

¹⁹⁴. 200 Junger's 100th birthday was celebrated with a letter from French Socialist president Francois Mitterand, who had himself switched during the war years from service to the Vichy-Fascist regime to the socialists when it became clear which side was going to win the war. The letter can be found at

<http://www.ernst-juenger.org/2012/05/francois-mitterand-to-ernst-junger-on.html>.

¹⁹⁵. Recounted as :“We have sentenced you to death because we cannot apprehend your brother. You must suffer for your brother.” In Hilton Tims, *Erich Maria Remarque: The Last Romantic* (New York: Carroll & Graf, 2003), p. 143.

¹⁹⁶. *Völkischer Beobachter* (advertised as the “Fighting Paper of the National Socialist Movement of Greater Germany”), September 23/24, 1923, in Helmuth Kiesel, *Ernst Jünger: Die Biographie* (Munich: Siedler Verlag, 2007), p. 268.

¹⁹⁷. Ernst Junger, “Total Mobilization,” trans. Joel Golb & Richard Wolin in Richard Wolin (ed.), *The Heidegger Controversy: A Critical Reader* (Cambridge, MA: MIT Press, 1998), pp. 119–39, p. 127, p. 134.

¹⁹⁸. In Julien Hervier, *The Details of Time: Conversation with Jünger* (New York: Marsilio Publishers, 1995), p. 69.

¹⁹⁹. Vasily Grossman, *Life and Fate: A Novel*, trans by Robert Chandler (New York: Harper & Row, 1987), p. 230.

²⁰⁰. Ernst Junger, *On Pain*, David C. Durst, trans. (1934; New York: Telos Press Publishing, 2008), p. 17.

²⁰¹. William Kristol and Robert Kagan, *op. cit.*

²⁰². Charles T. Sprading, *Liberty and the Great Libertarians* (1913; New York: Fox & Wilkes, 1995), p. 29.

²⁰³. 210 *Ibid.*, p. 28.

²⁰⁴. 211 E. L. Godkin, "The Eclipse of Liberalism," *The Nation*, August 9.

PEACE, LOVE, & LIBERTY

WAR IS NOT INEVITABLE

کسانیکه از صلح حمایت می نمایند، نیاز دارند تا بیشتر مردم را متقاعد بسازند که برخلاف ادعای طرفداران جنگ، خشونت به ندرت میتواند اهداف بلند را بدست بیاورد. این کتاب یک سر آغاز بسیار خوب است...

جیفری مایرون

دانشکده اقتصاد، دانشگاه هاروارد



د افغانستان د اقتصادي او حقوقي مطالعاتو موسسه
موسسه مطالعات اقتصادي و حقوقي افغانستان
Afghanistan Economic & Legal Studies Organization

WWW.AELSO.ORG

2018

PEACE, LOVE, & LIBERTY

WAR IS NOT INEVITABLE



EDITED BY: TOM G. PALMER

TRANSLATED BY:

MOHAMMAD MILAD SEKANDARY

WWW.AELSO.ORG | 2018

ISBN 978-0-89803-176-8

50995



9 780898 031768